

وزارت آموزش و پرورش

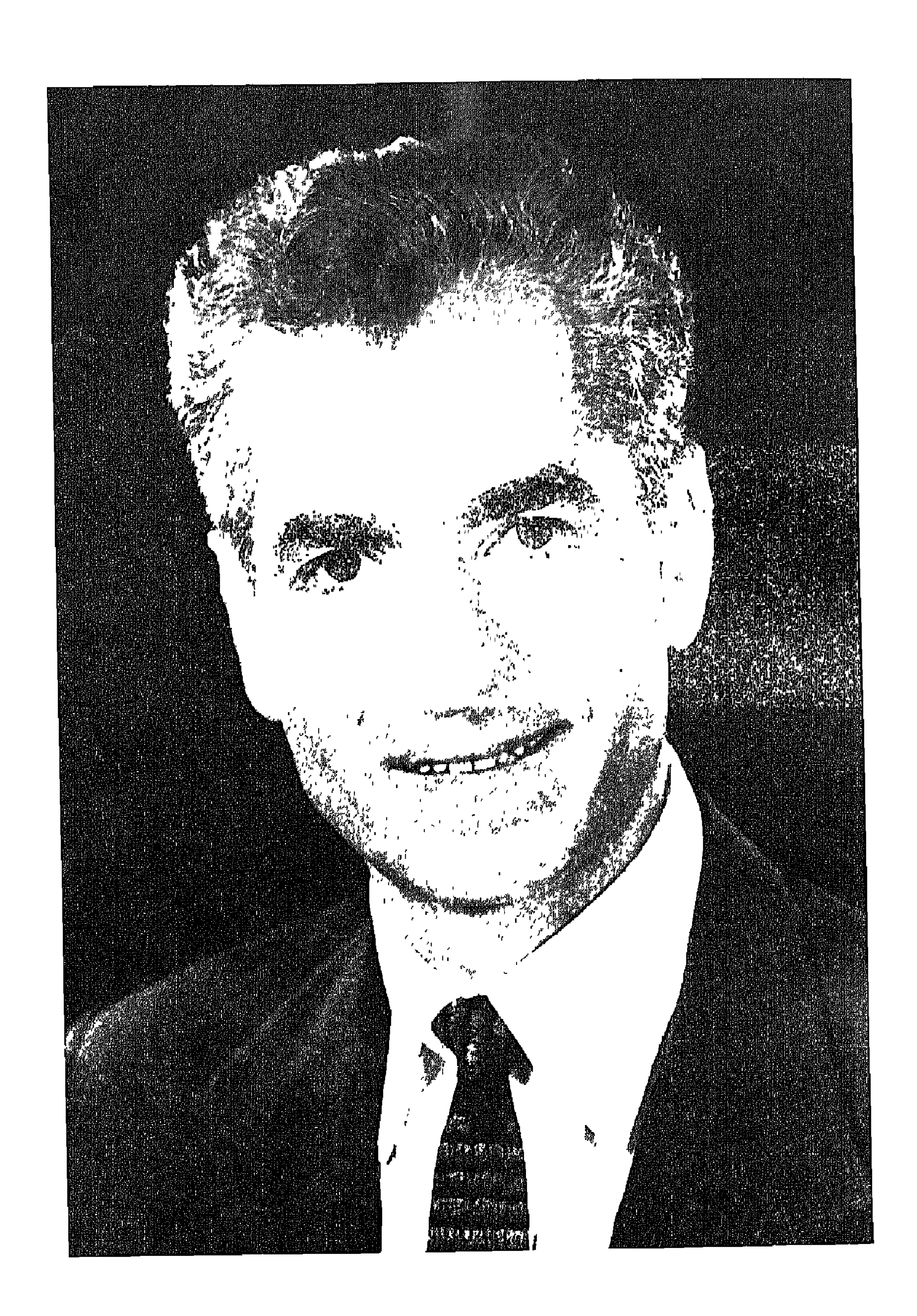
دانا بود هر که دانا بود



این کتاب دارای راهنمای تدریس است

سازمان کتابهای درسی ایران

۳۴۷







در سال ۱۳۲۶ به فرمان شاهنشاه آریامهر، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامهٔ آن به اجرا گذارده شد. طبق بند «ب» از سومین مادهٔ این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان بشمار آمد

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت، به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه به تعمیم تعلیمات ابتدایی و باسوادشدن مردم و به ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دورهٔ چهار سالهٔ ابتدایی را بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند تا میان دانش‌آموزان سراسر کشور برایگان توزیع گردد

اینک پس از مذاکره با وزارت آموزش و پرورش برای سال تحصیلی جاری همهٔ کتب چهار سالهٔ ابتدایی و روش تدریسهای مربوط از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت آموزش و پرورش گذارده شده است. بدین طریق به امر مبارك شاهنشاه آریامهر در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی چند سالی که از ایجاد آن می‌گذرد تأسیساتی در کشور بوجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مهمترین آنها فهرست‌وار ذکر می‌شود:

۱ ـ آموزشگاه عالی پرستاری اشرف پهلوی ـ تهران.

۲ ـ آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی ـ تهران.

۳ ـ بخش درمان کچلی ـ تهران.

۴ ـ بخش پرتوشناسی (عکس‌برداری) ـ تهران

۵ ـ بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا ـ تهران.

۶ ـ پنج شعبهٔ کمک به مادران و کودکان در تهران و هفتاد و هشت شعبه در شهرستانها .

۷ ـ درمانگاه و ناهارخوری بنگاه اشرف در سرآسیاب دولاب ـ تهران

۸ ـ ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه و کمک به ساختمان خوابگاه دختران ـ تهران

۹ ـ سه بیمارستان بزرگ : بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) ـ بیمارستان نکوئی (قم) ـ بیمارستان رضا پهلوی (تجریش) .

۱۰ ـ صد و سی درمانگاه در نقاط مختلف کشور که در آنها دارو و درمان برای همه رایگان است

۱۱ ـ درمانگاه درمان تراخم در درفول

۱۲ ـ پرداخت کمک هزینهٔ تحصیل به عده‌ای از دانش‌آموزان و دانشجویان ـ سراسر کشور

۱۳ ـ کمکهای نقدی و جنسی و دارویی به مؤسسات خیریهٔ دیگر ـ سراسر کشور

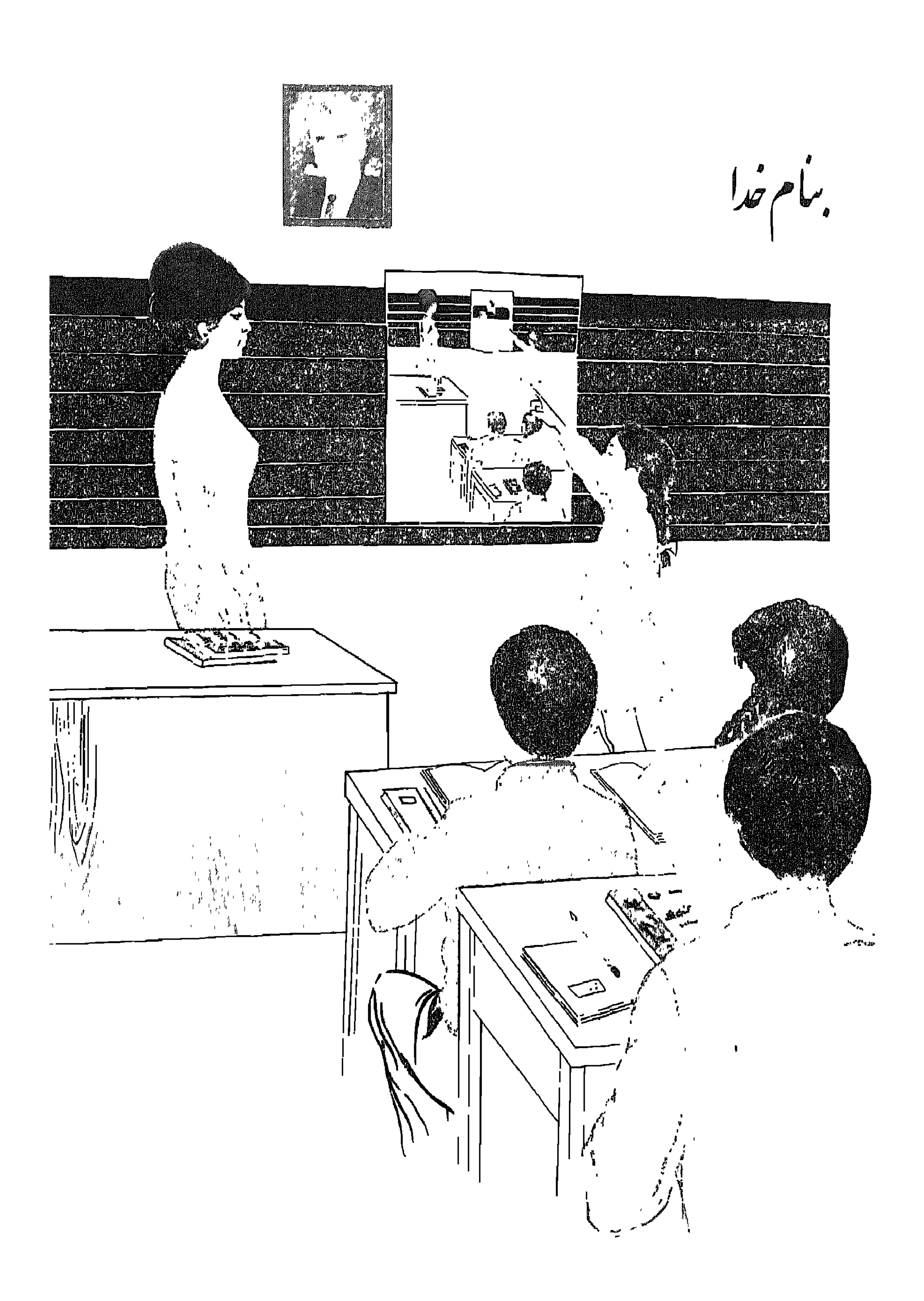
۱۴ ـ کمکهای نقدی به مؤسسات فرهنگی و تربیتی.

۱۵ ـ ایجاد کارخانهٔ داروسازی بنگاه خیریهٔ داروپخش برای تهیهٔ داروی مرغوب و ارزان در داخل کشور

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی



بنام خدا



مؤلّفان

ایرج جهانشاهی — عبّاس سیّاحی

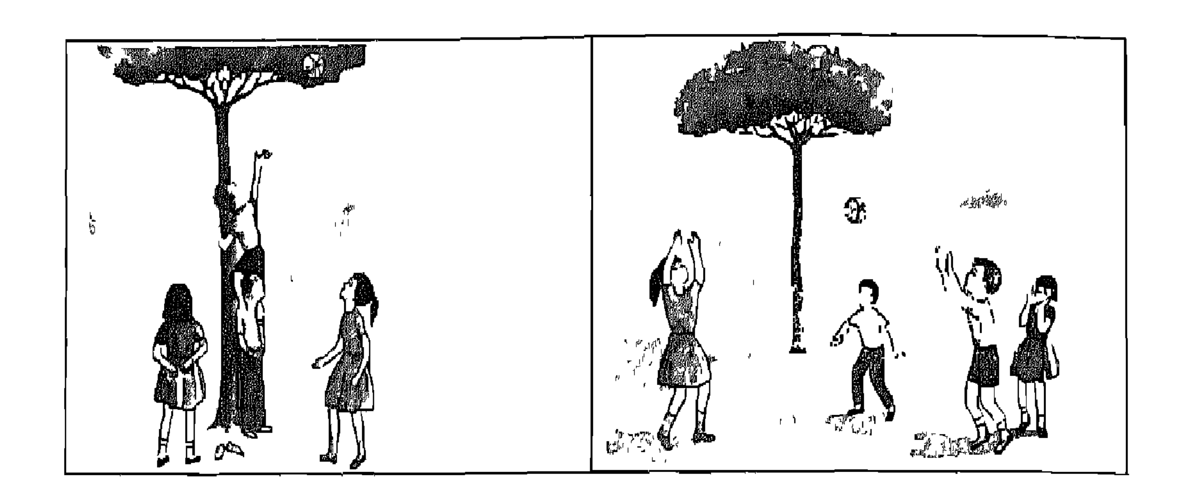
درسهای دینی این کتاب با مشورت آقایان سیدرضا برقعی و محمدجواد باهنر
تهیه و تنظیم شده است

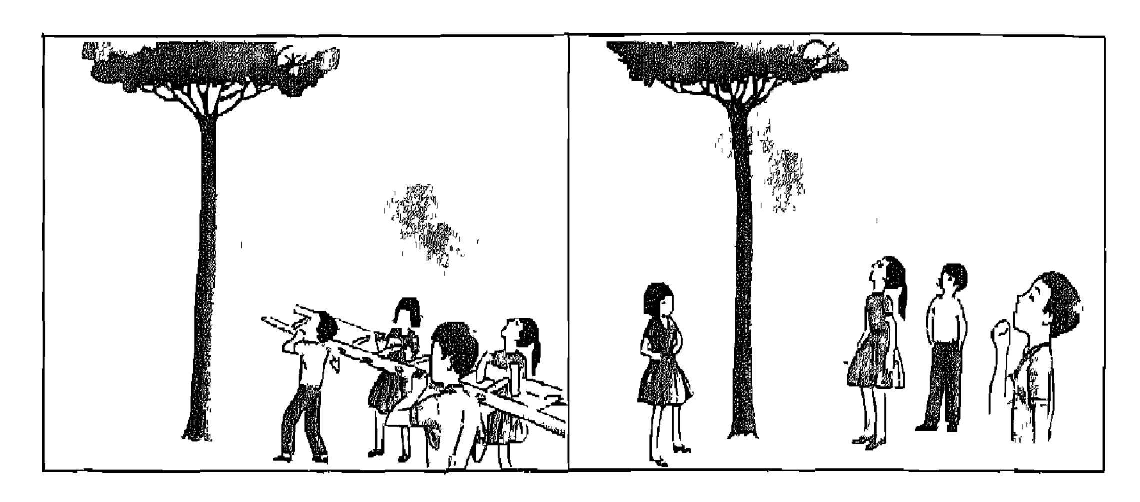
نقّاشی از:

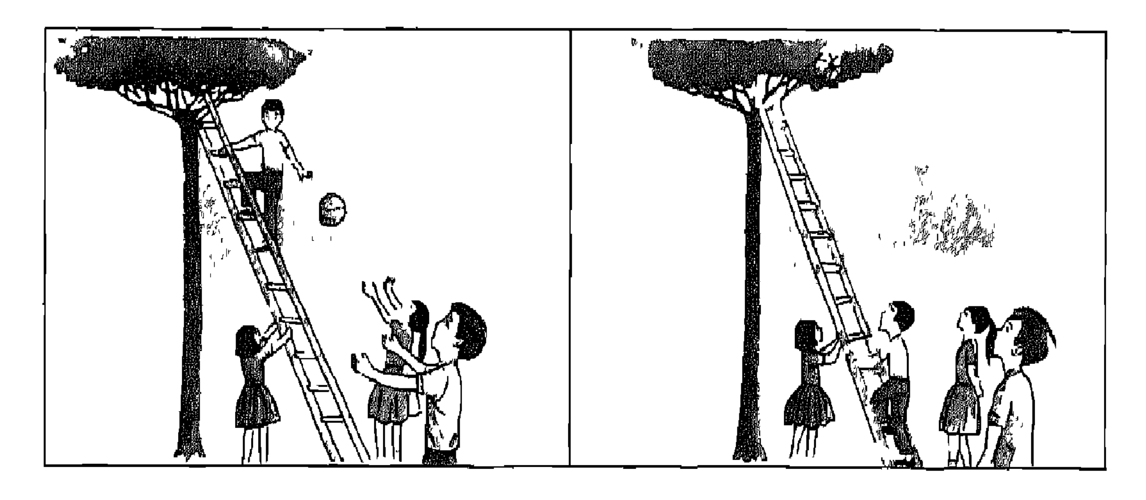
محمدزمان زمانی ـ احمد صنعتی

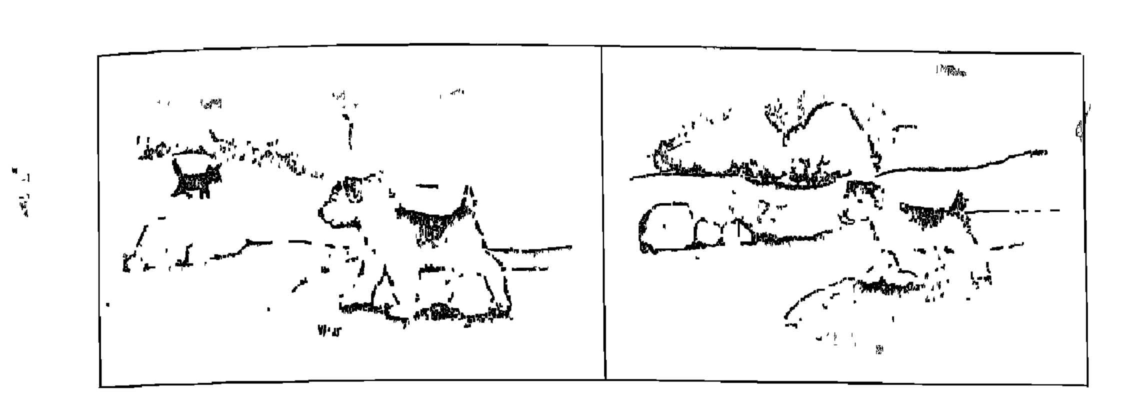
خطّاطی از: ناصرالدین زرین کلک

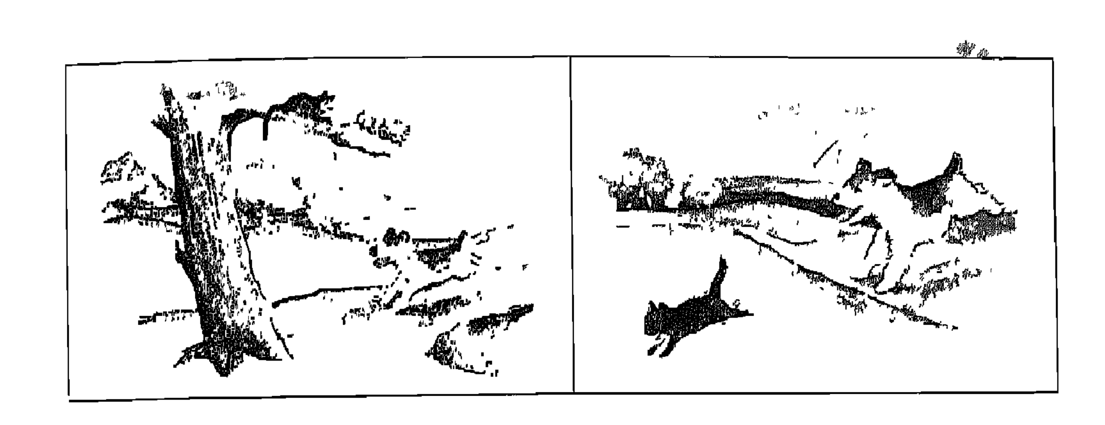
چاپ: شرکت سهامی اُفست ـ تهران

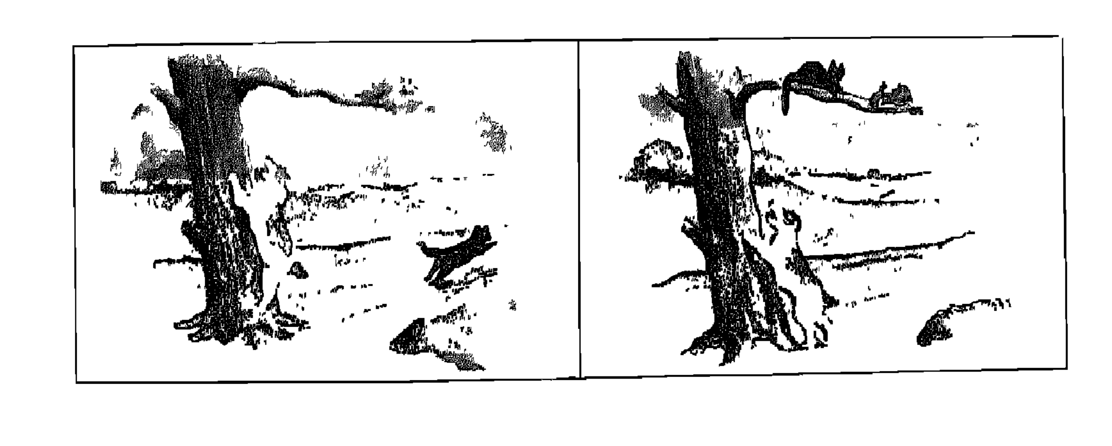


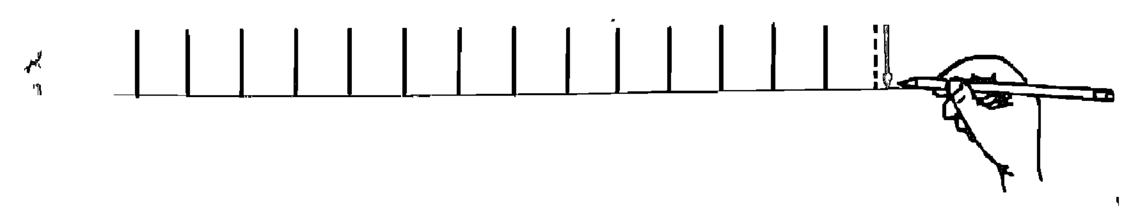


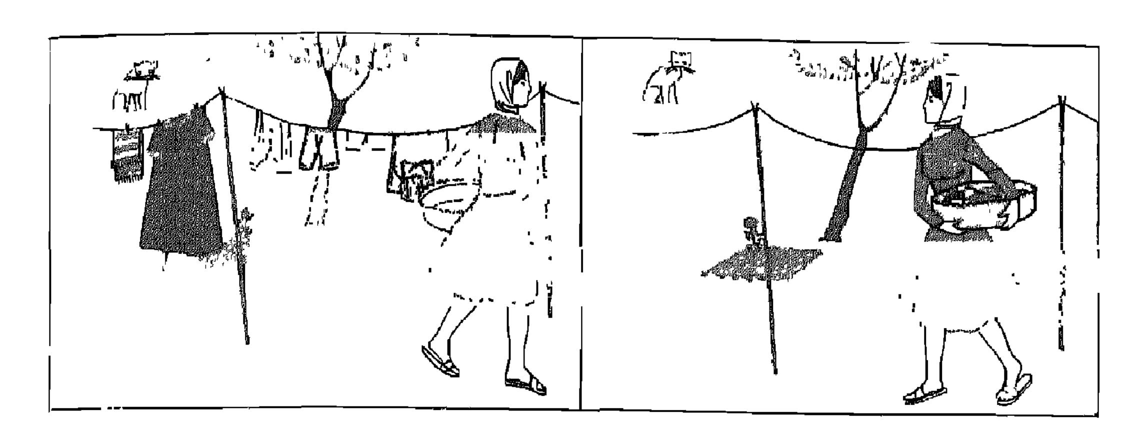


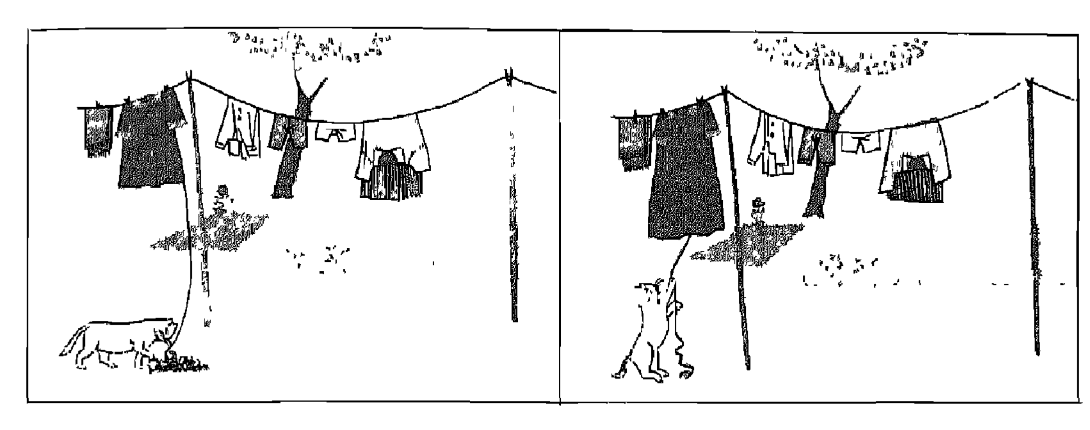


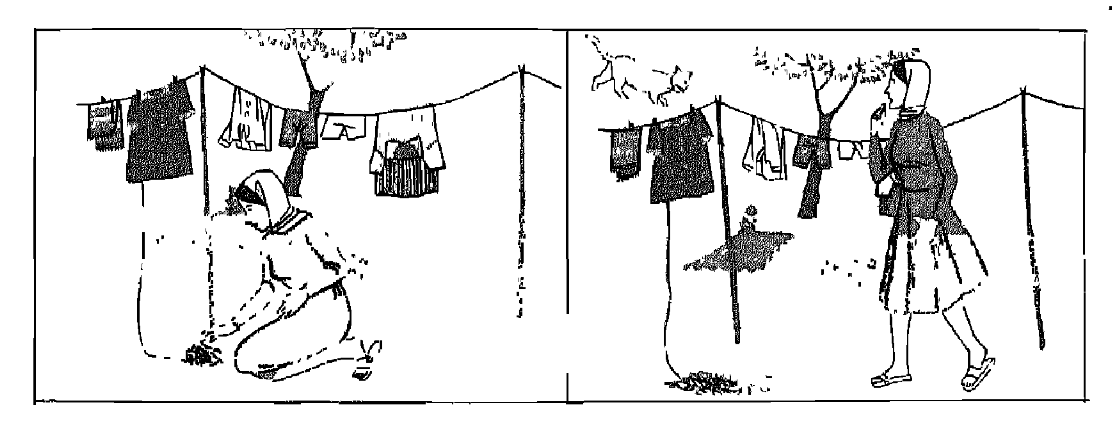




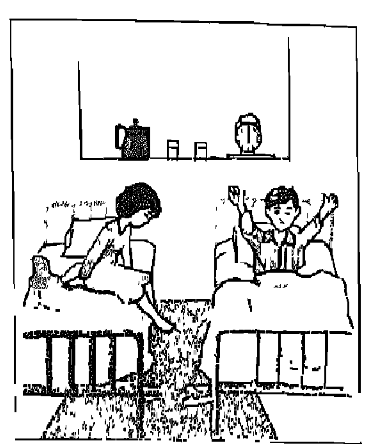
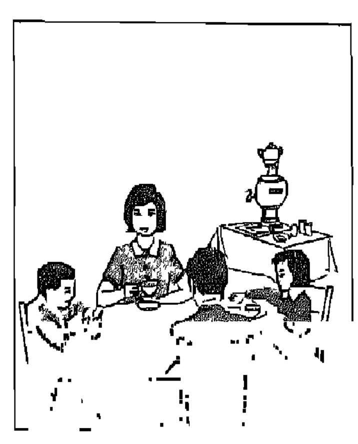
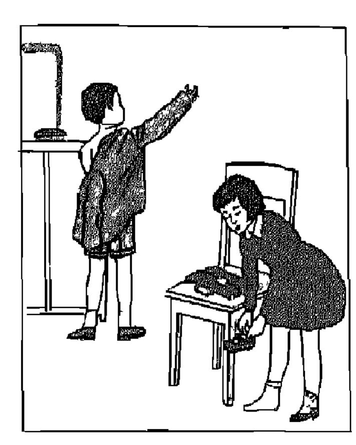


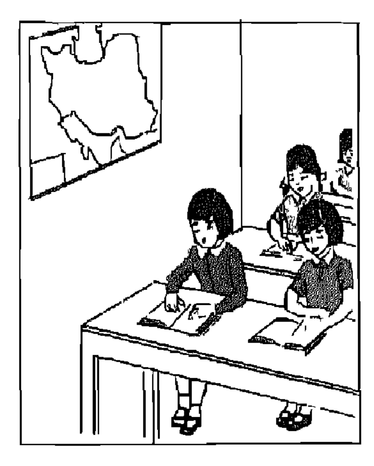
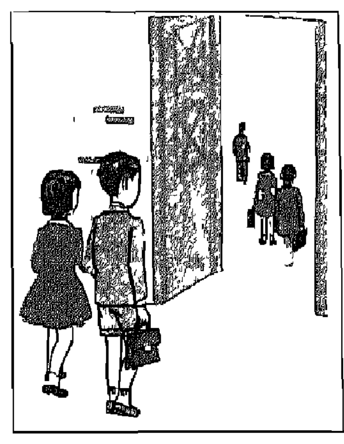


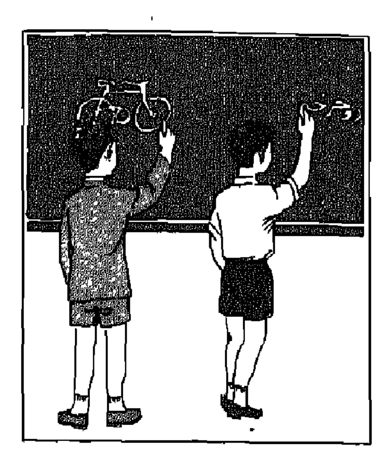
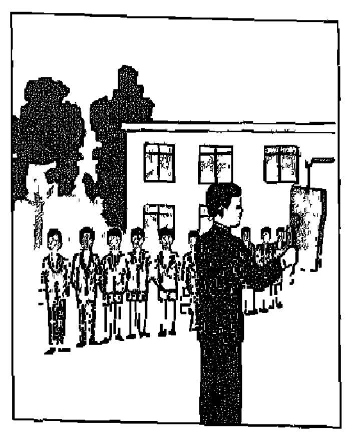


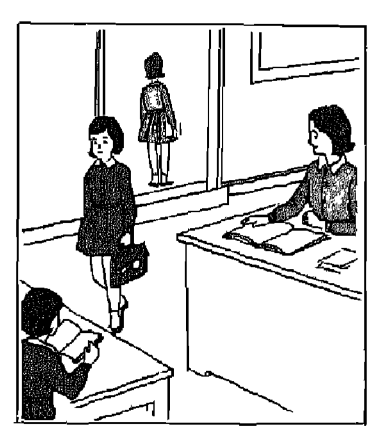
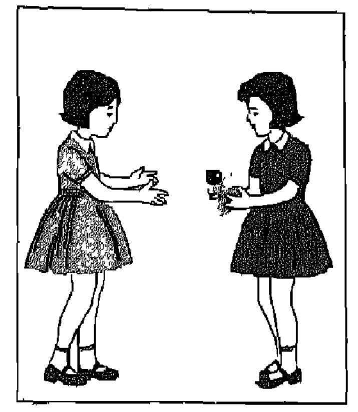




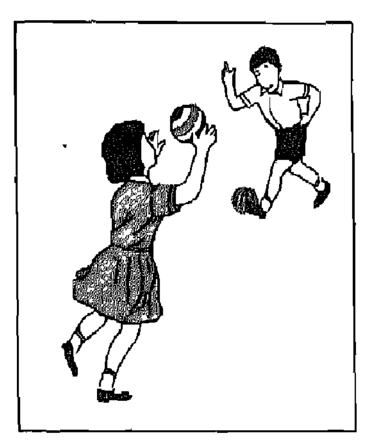




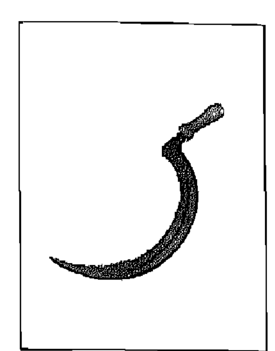
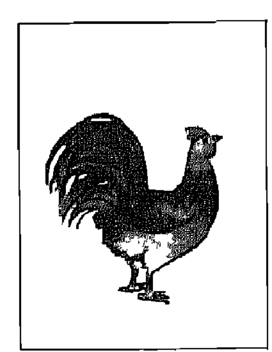
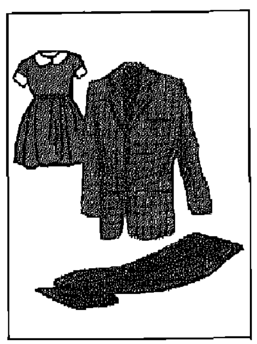
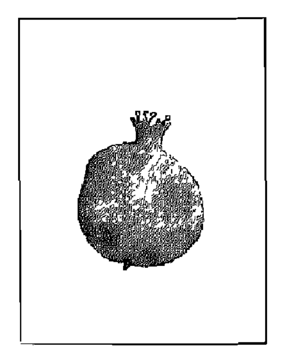
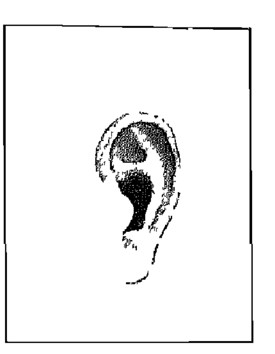
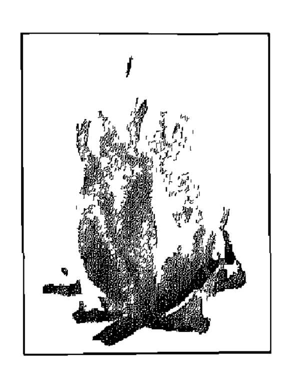
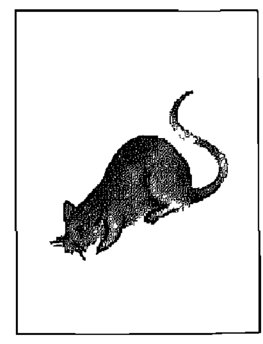
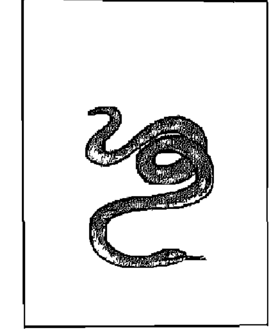
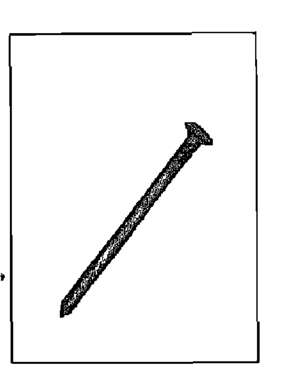
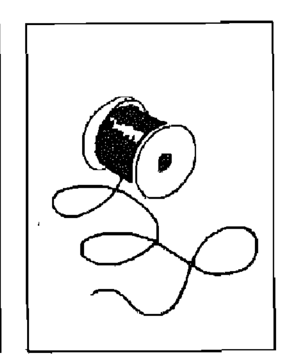
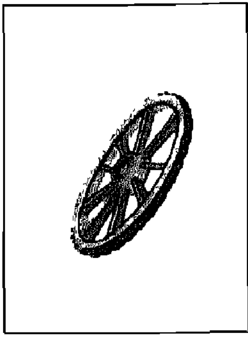
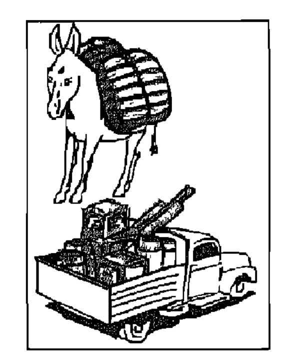
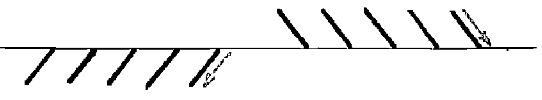
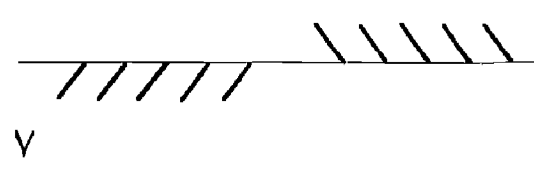



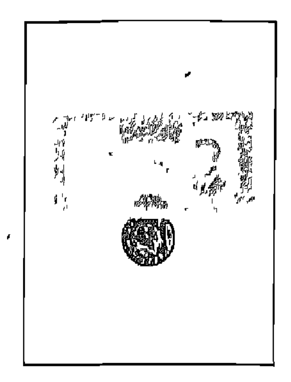
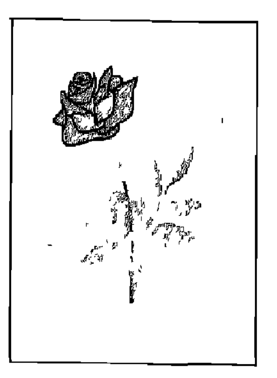
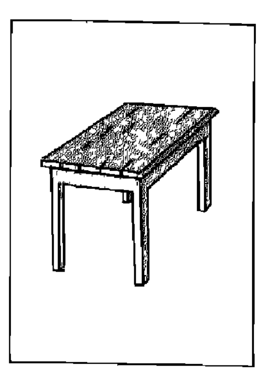
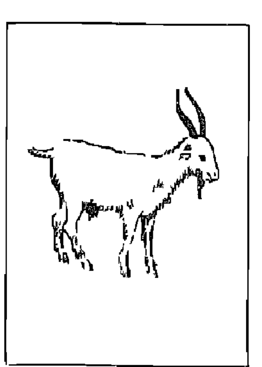




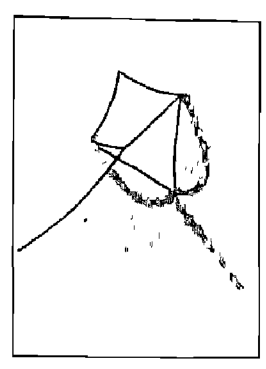



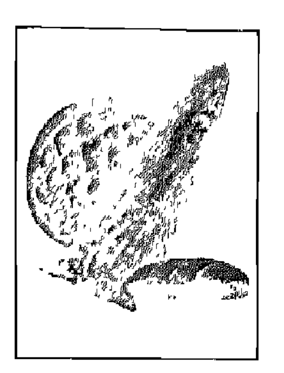
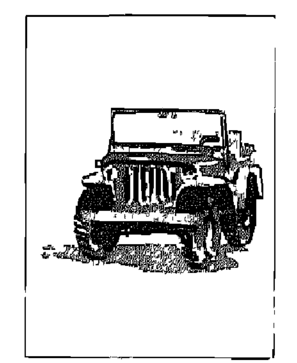
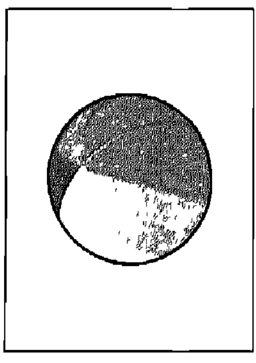
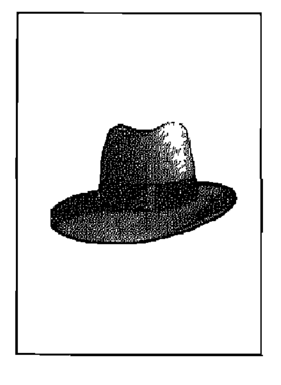
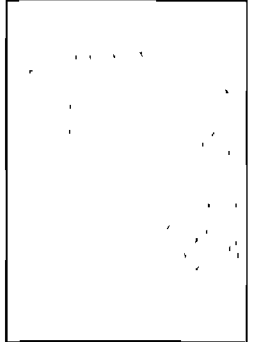


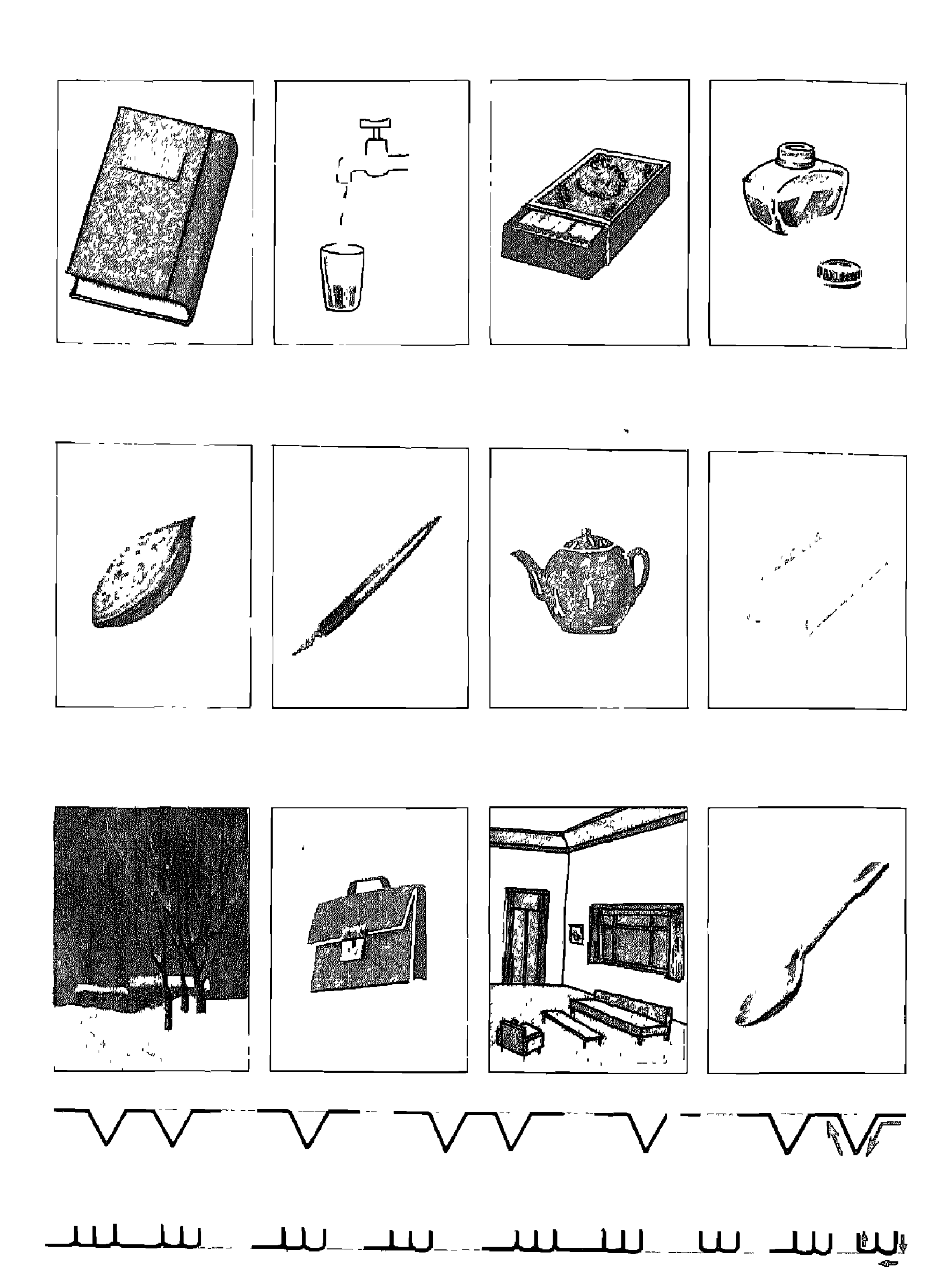


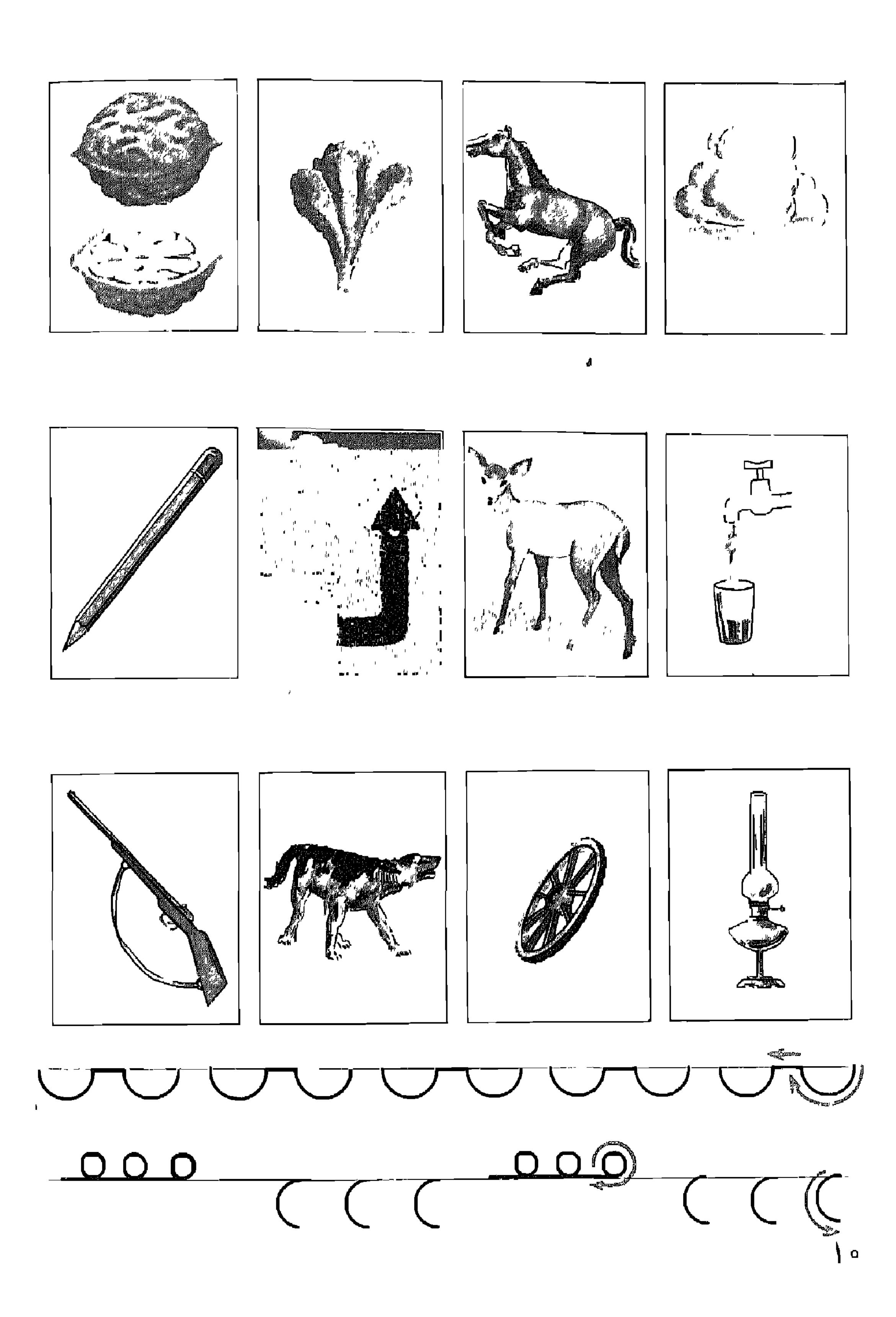















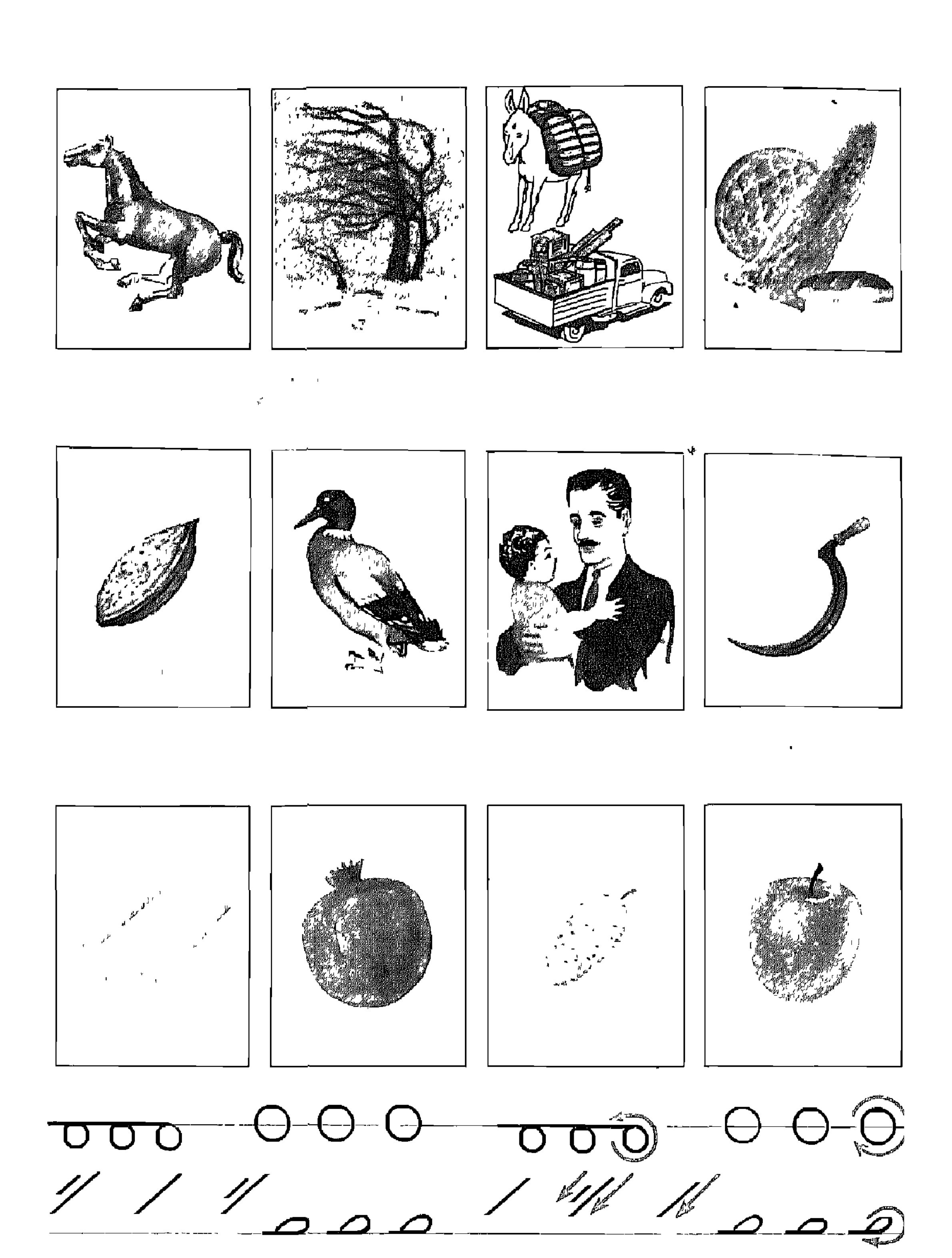





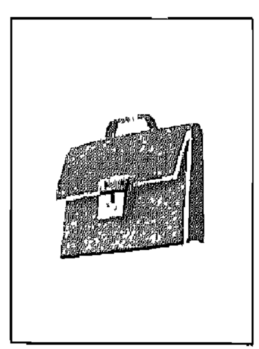
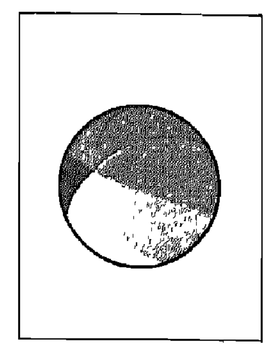
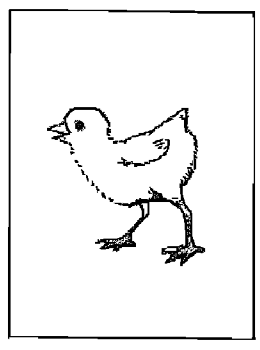
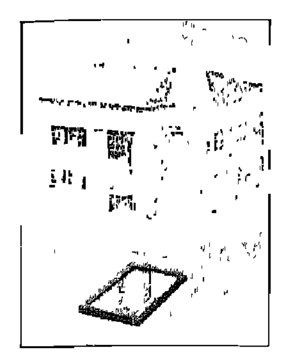
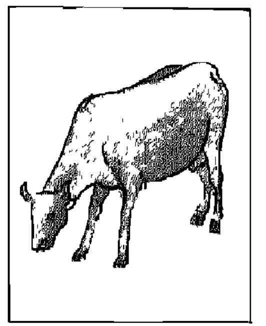
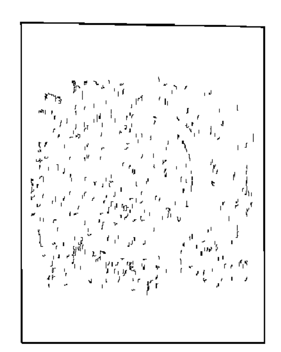
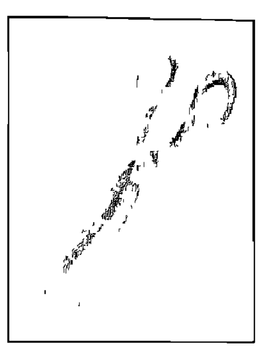
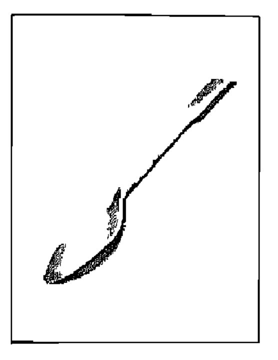
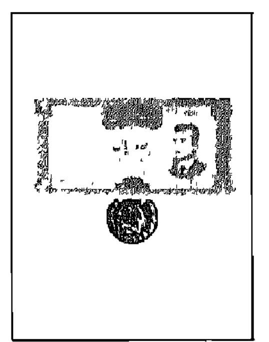
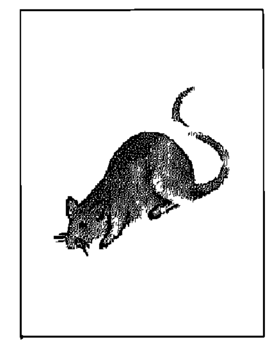
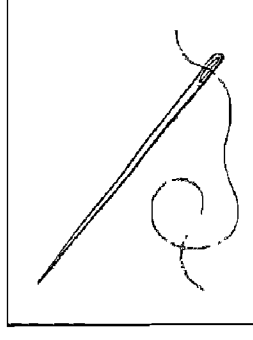
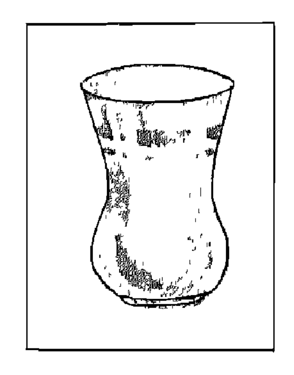


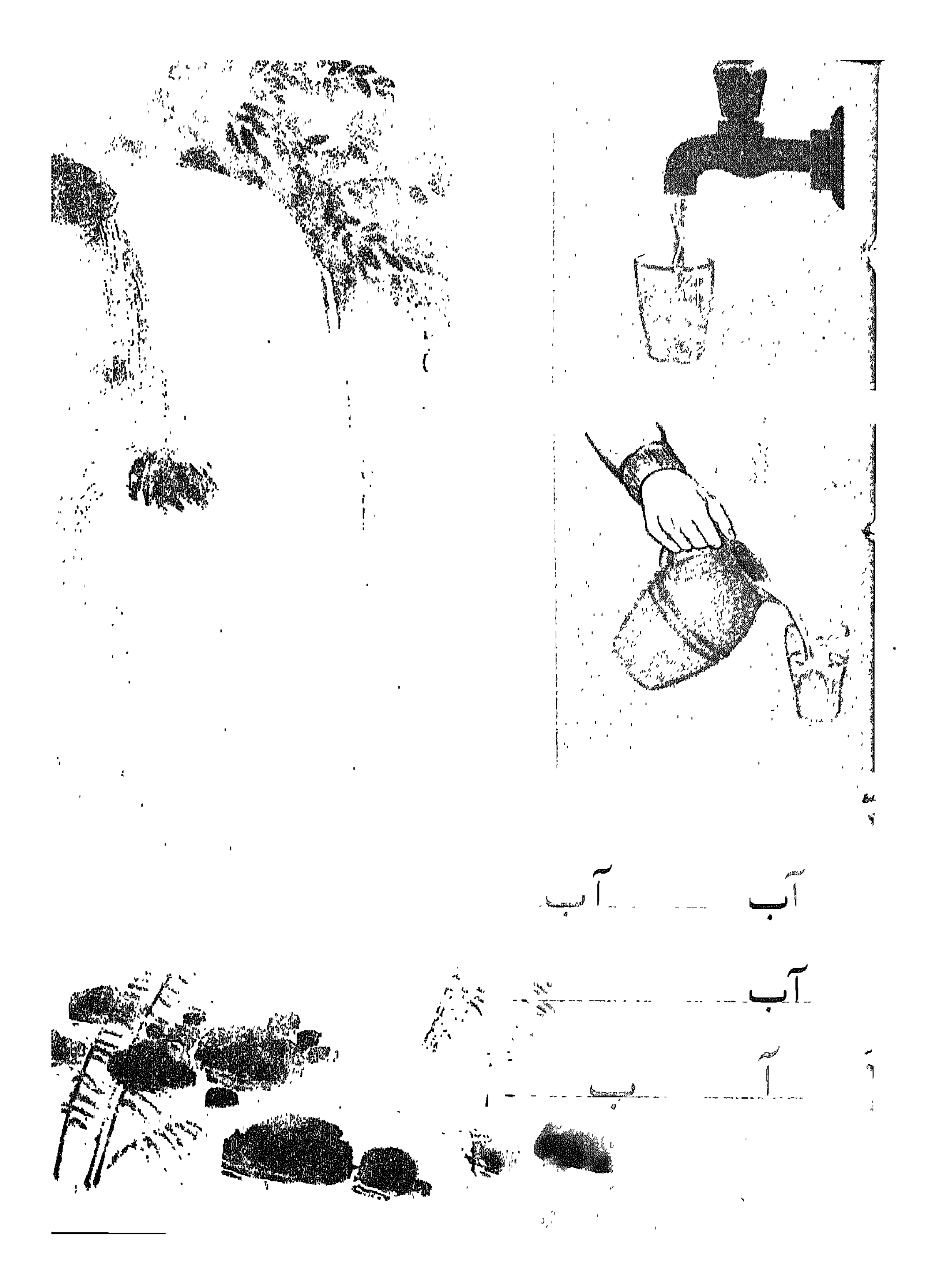






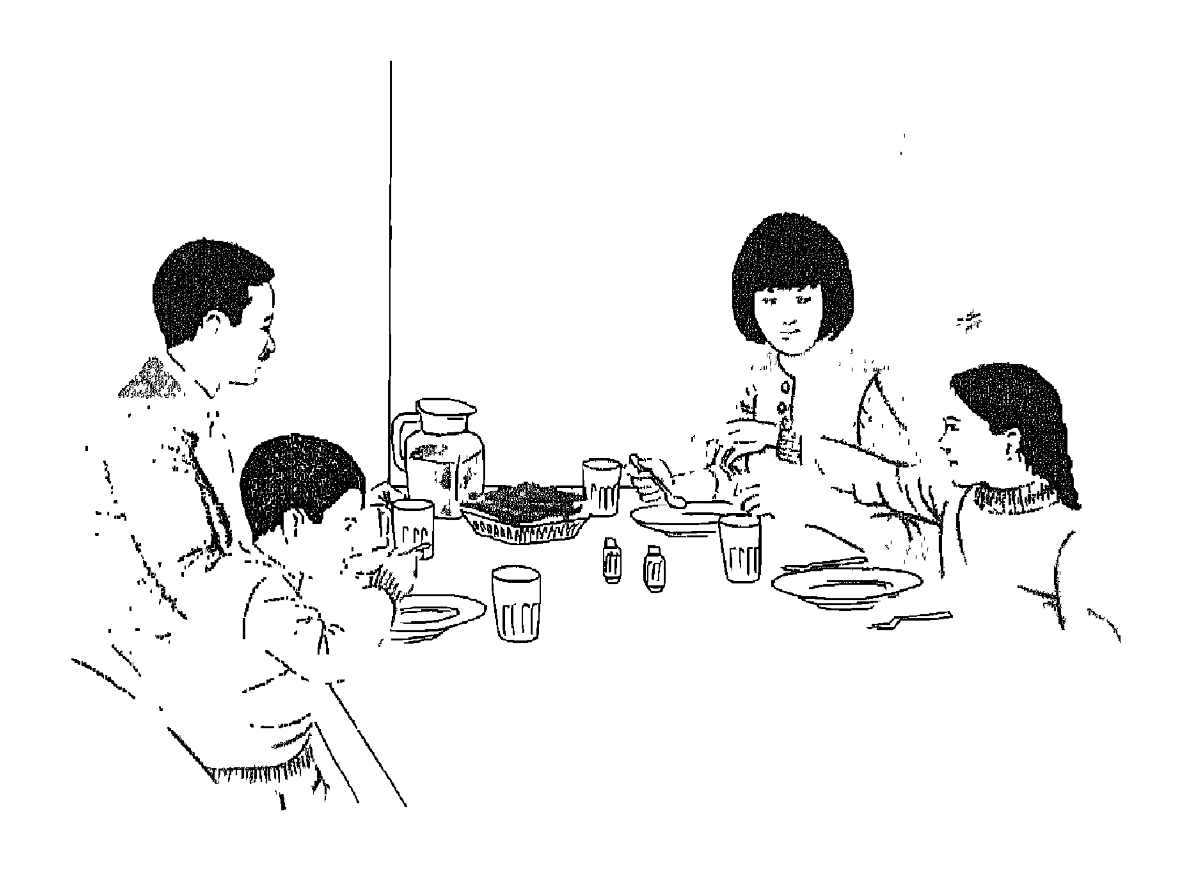


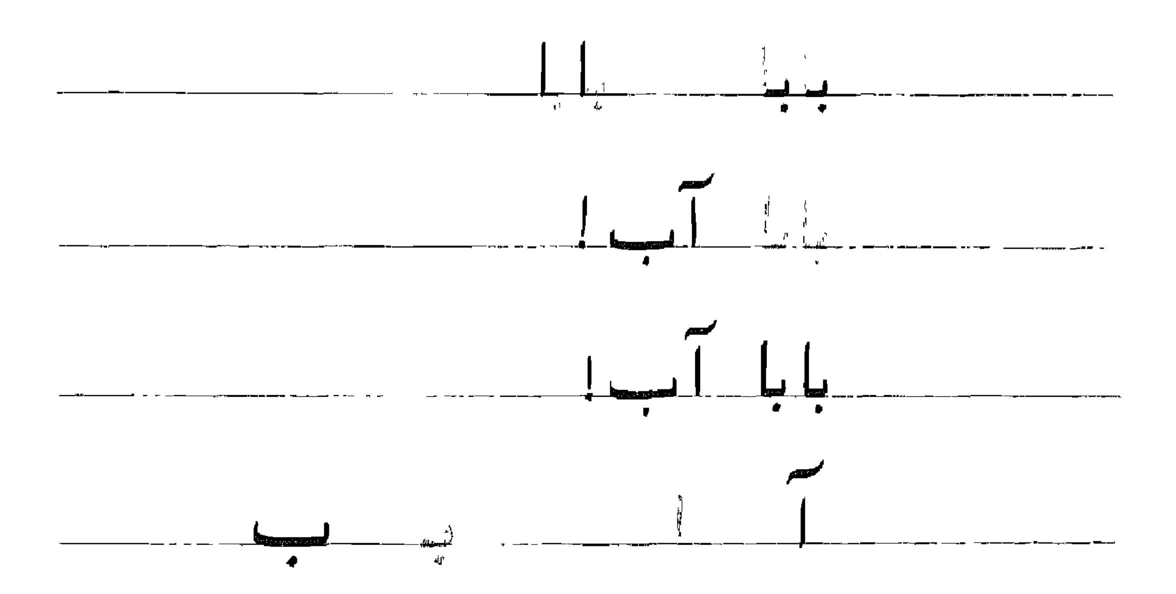


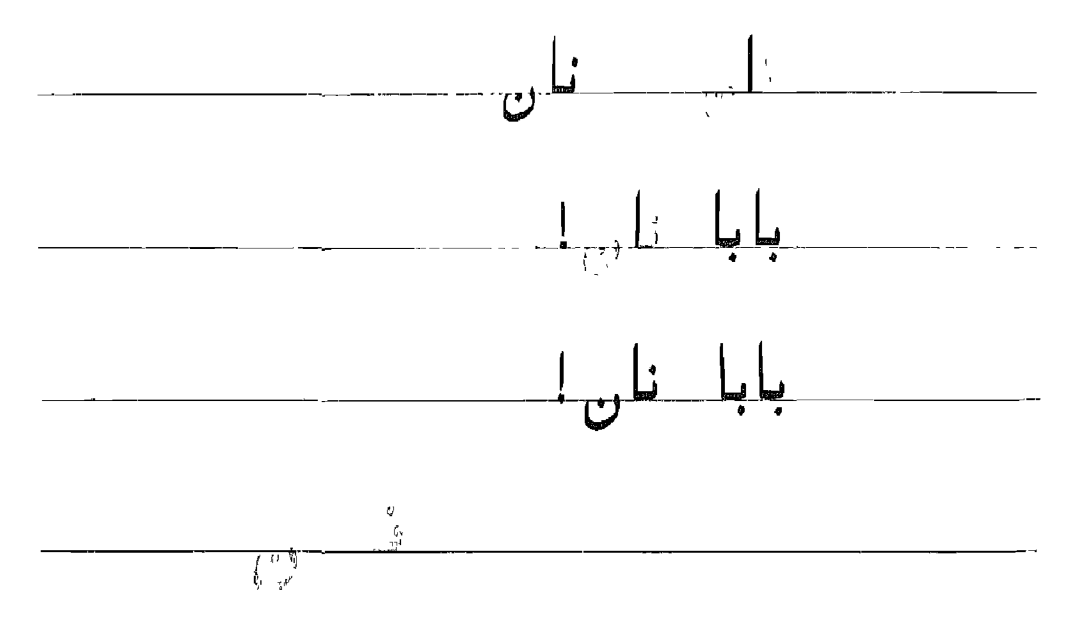















آب آب
آب
آ ب



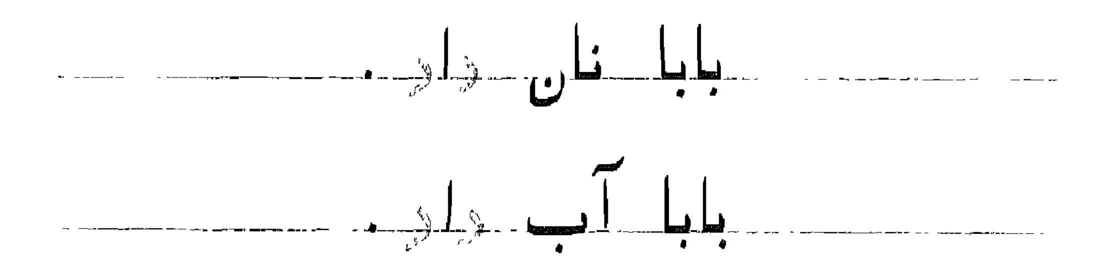

بابا آب



نان

بابا !

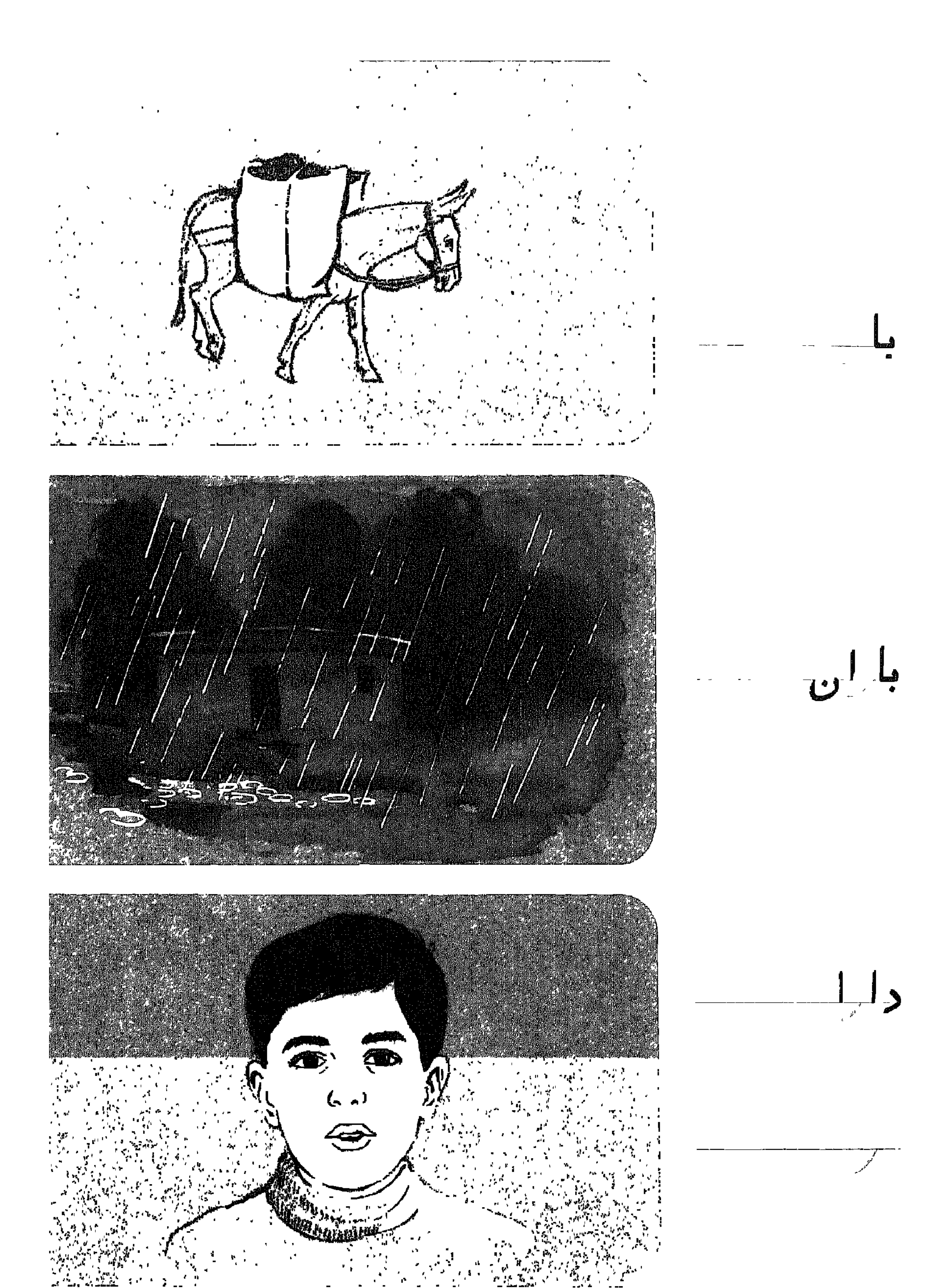
بابا نان!



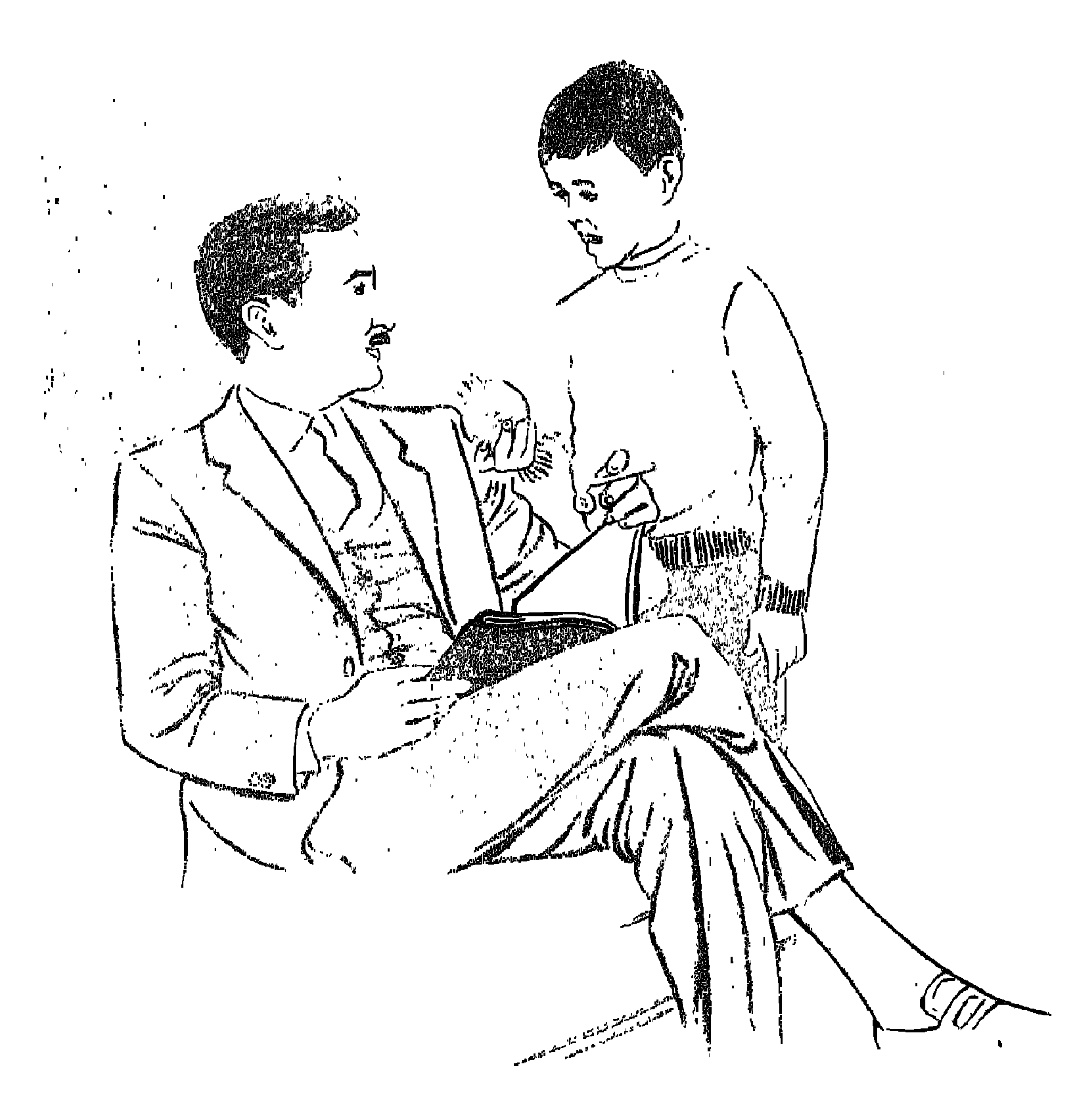
بابا نان دارد.

بابا آب دارد.

د



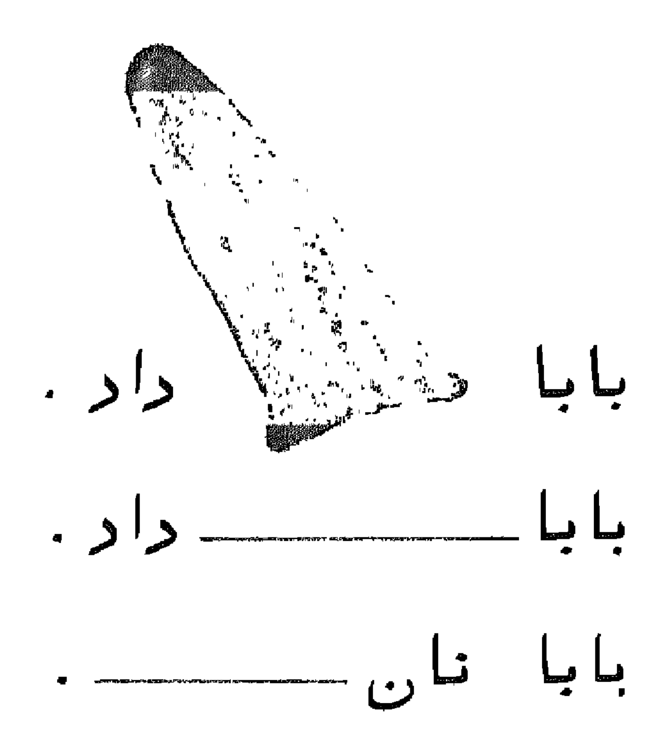
با
با ان
دا ا



دارا آنار دارَد .

بابا آنار نَدارَد .

آ



بابا   داد .

بابا ______ داد .

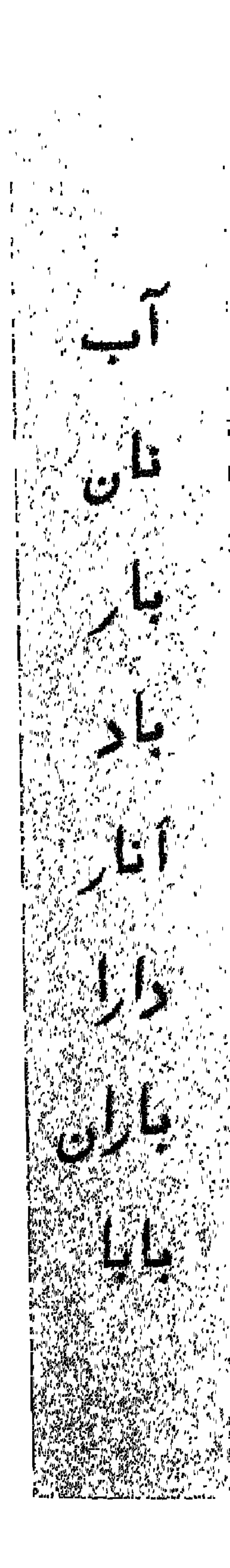
بابا نان ______ .

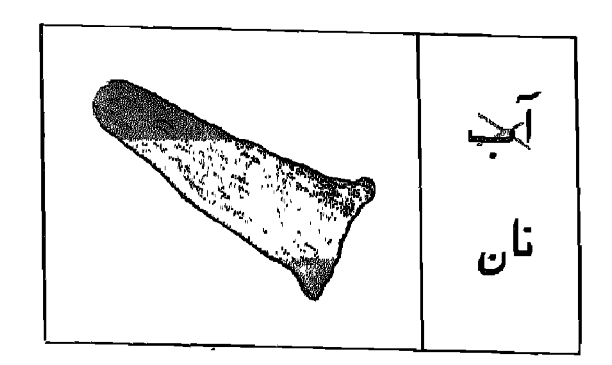
دارا   دارَد .

دارا ______ دارَد .

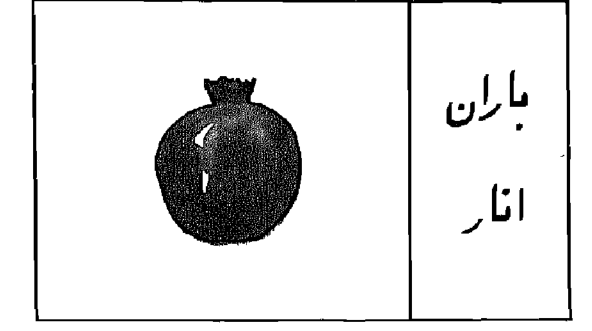
دارا آنار ______ .

______ آنار نَدارَد .

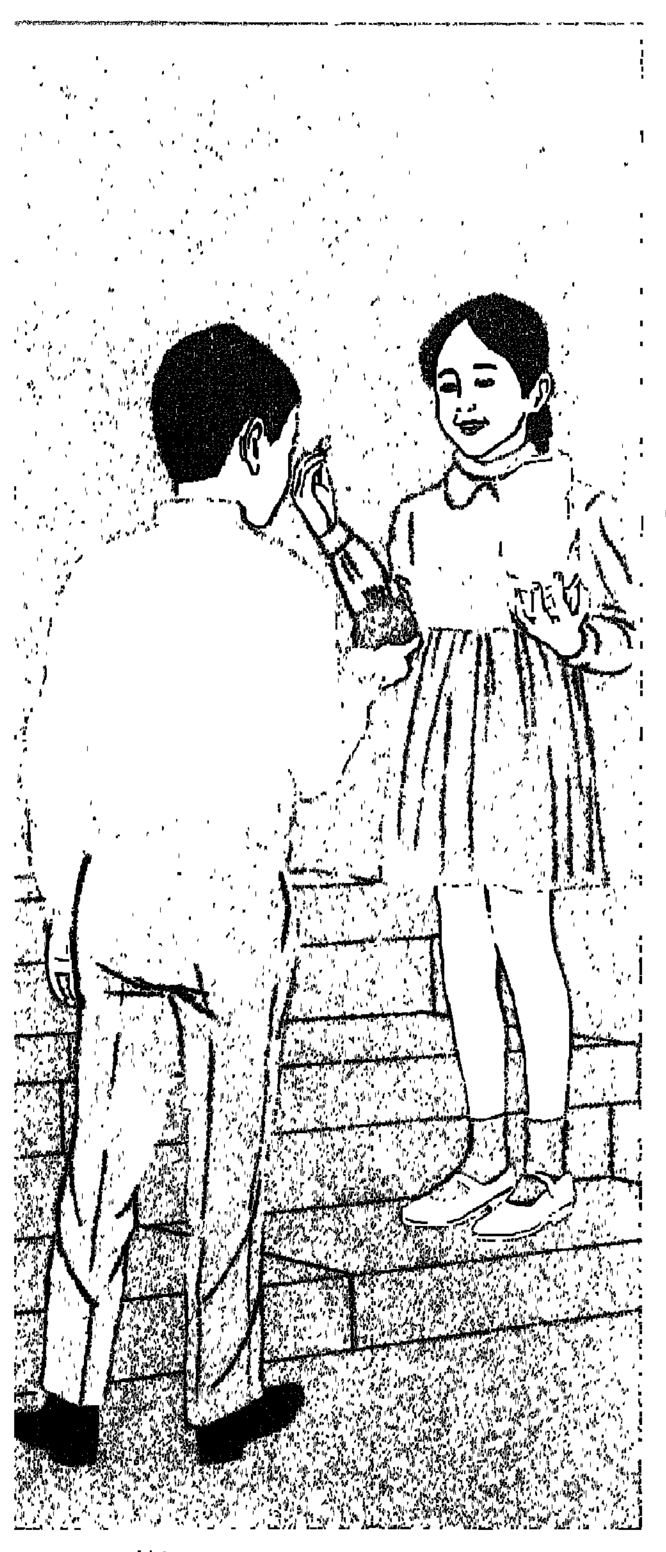

آب
نان
بار
باد
انار
دارا
باران
بابا


آب
نان


بابا
دارا


باران
انار


باد
بار

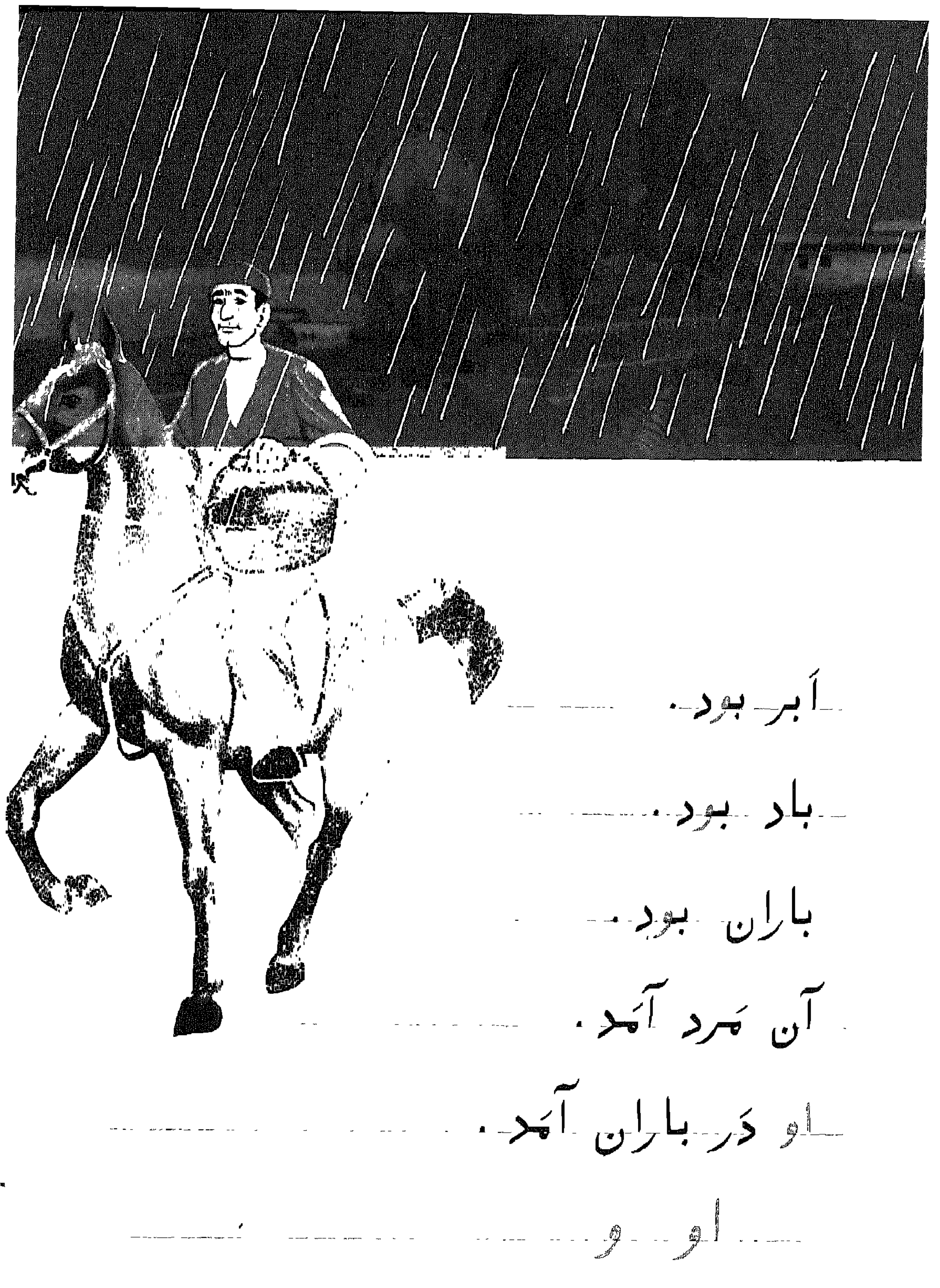


دارا بادام نَدارد.

مَن بادام دارم.

دارا انار دارد.

مَن انار نَدارم.



آبر بود.

بار بود.

باران بود.

آن مَرد آمَد.

او دَر باران آمَد.

او و



آن مَرد داس دارَد.

آن مَرد اَسب دارد.

آن مَرد سَبَد دارد.

آن مَرد آمَد.

او با اَسب آمَد.





آن توت است.

آن توت در سبز است.

سارا توت دوست دارد.

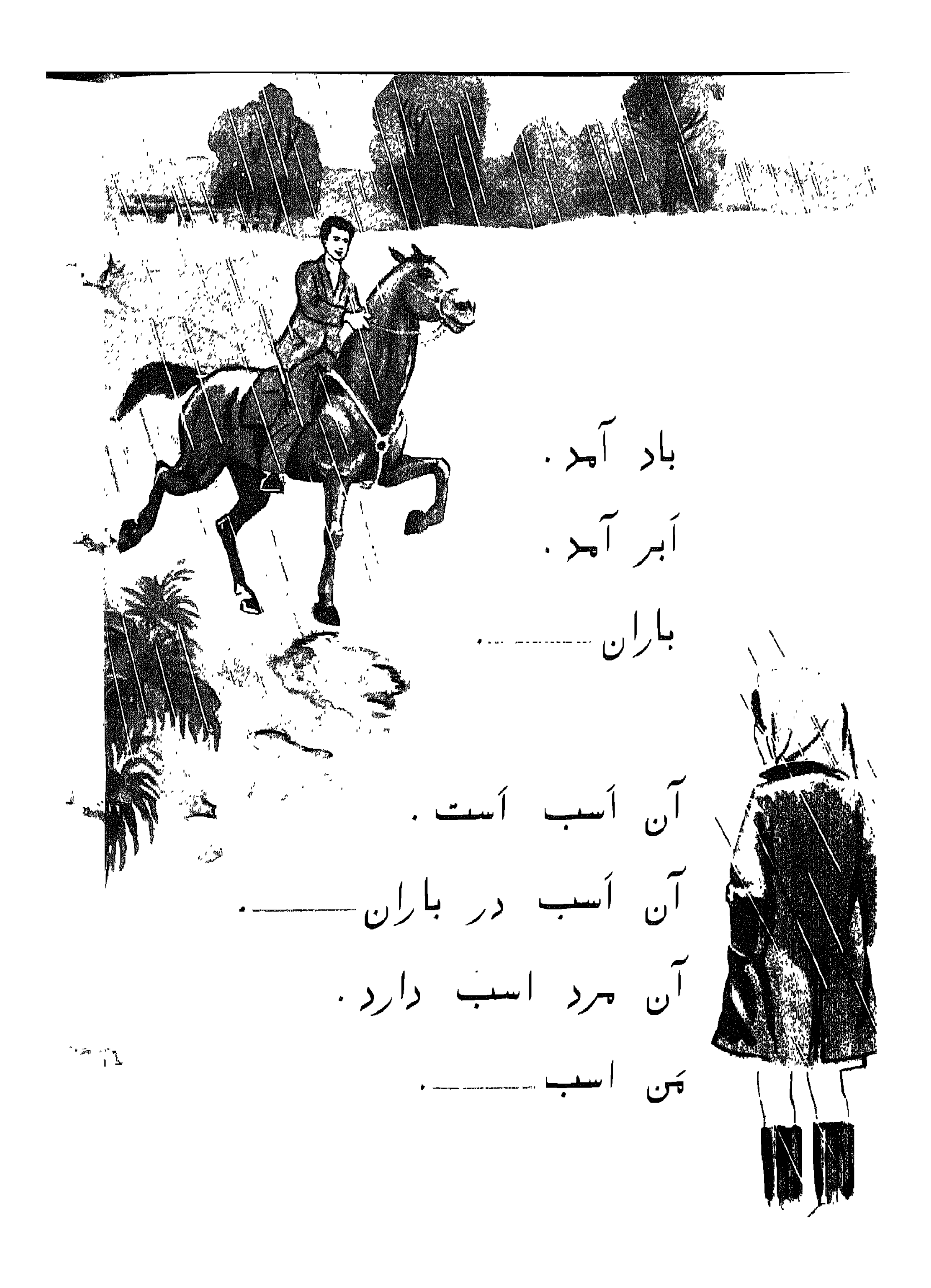
او توت در دست دارد.

تـ ـت

دَست آب دارا باران بسارا اَبر
بود او نان آن بابا مَن اَست
دَر اَسب سَبَد نَدارَد بادام مرد
آمَد نَدارَم دارَم داس توت بار

آ

آب



باد آمد .

آبر آمد .

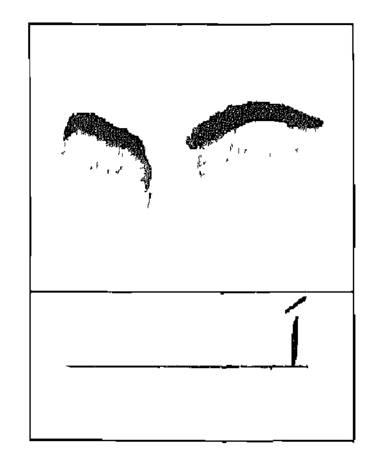
باران ....

آن اَسب اَست .

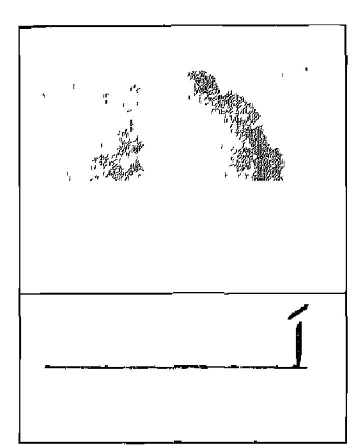
آن اَسب در باران ـــــ .

آن مرد اسب دارد .

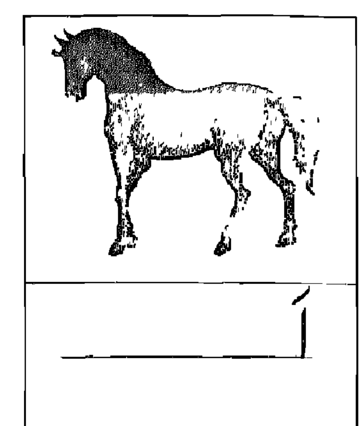
مَن اسب ـــــ .



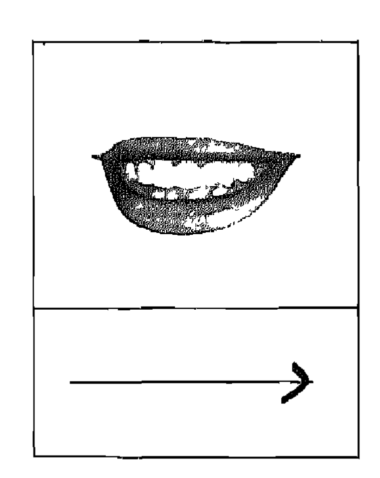
أَ



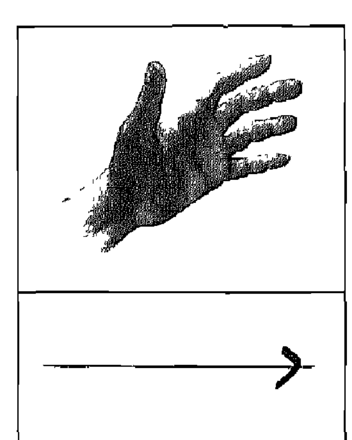
أَ



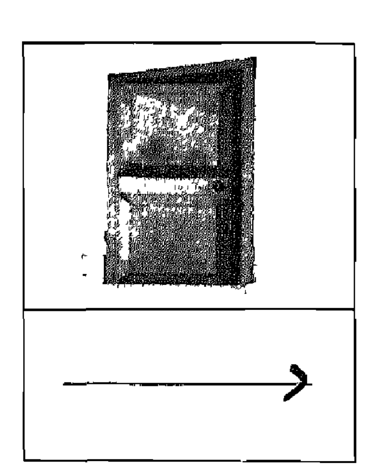
أَ



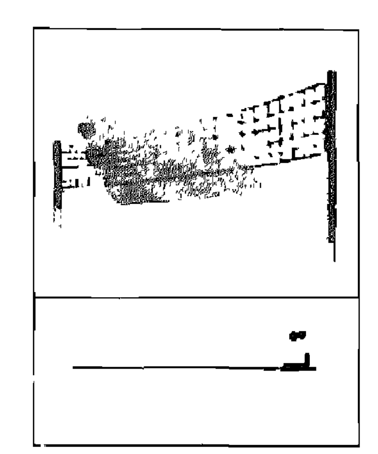
د



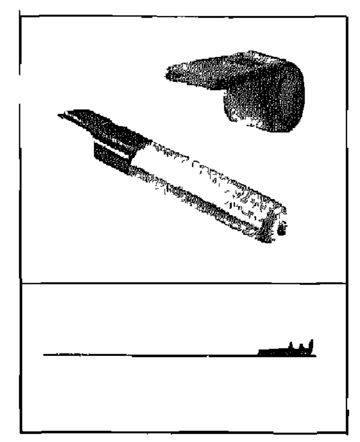
د



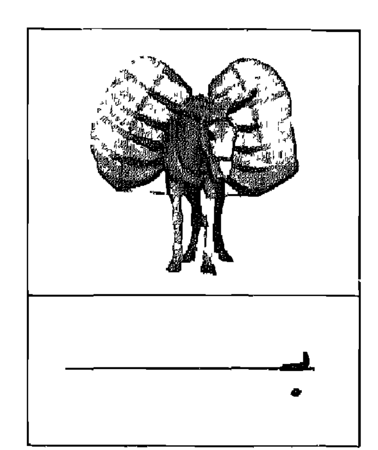
د



تـ



سـ



بـ

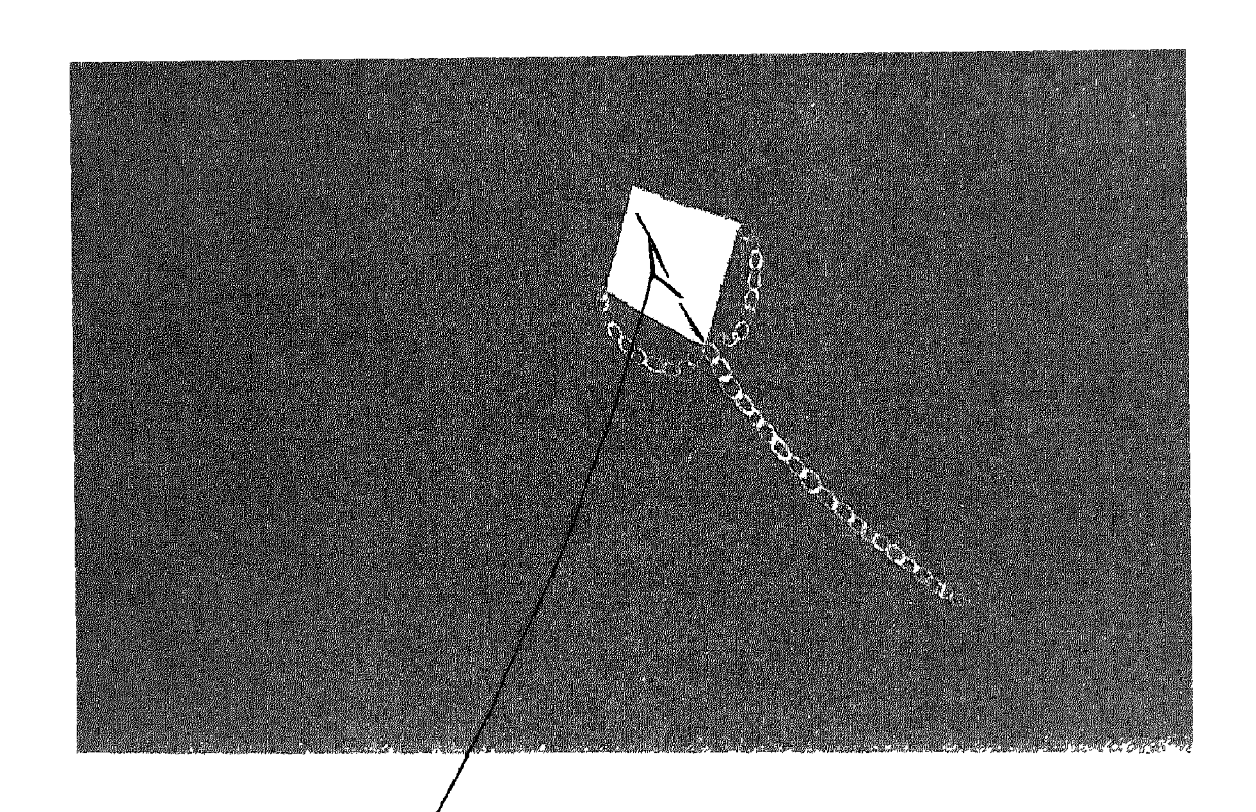
سارا در بازار بود.

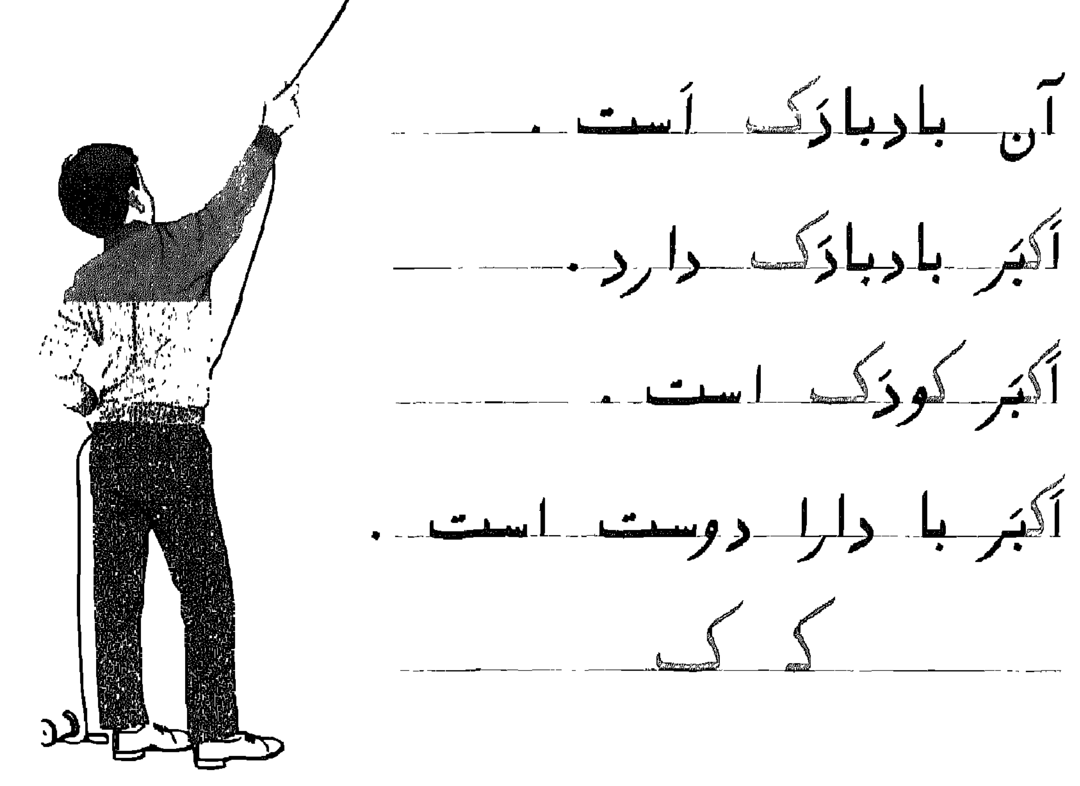
مادَر در بازار بود.

سارا با مادَر در بازار بود.

سارا با مادَر اَز بازار آمد.

ز





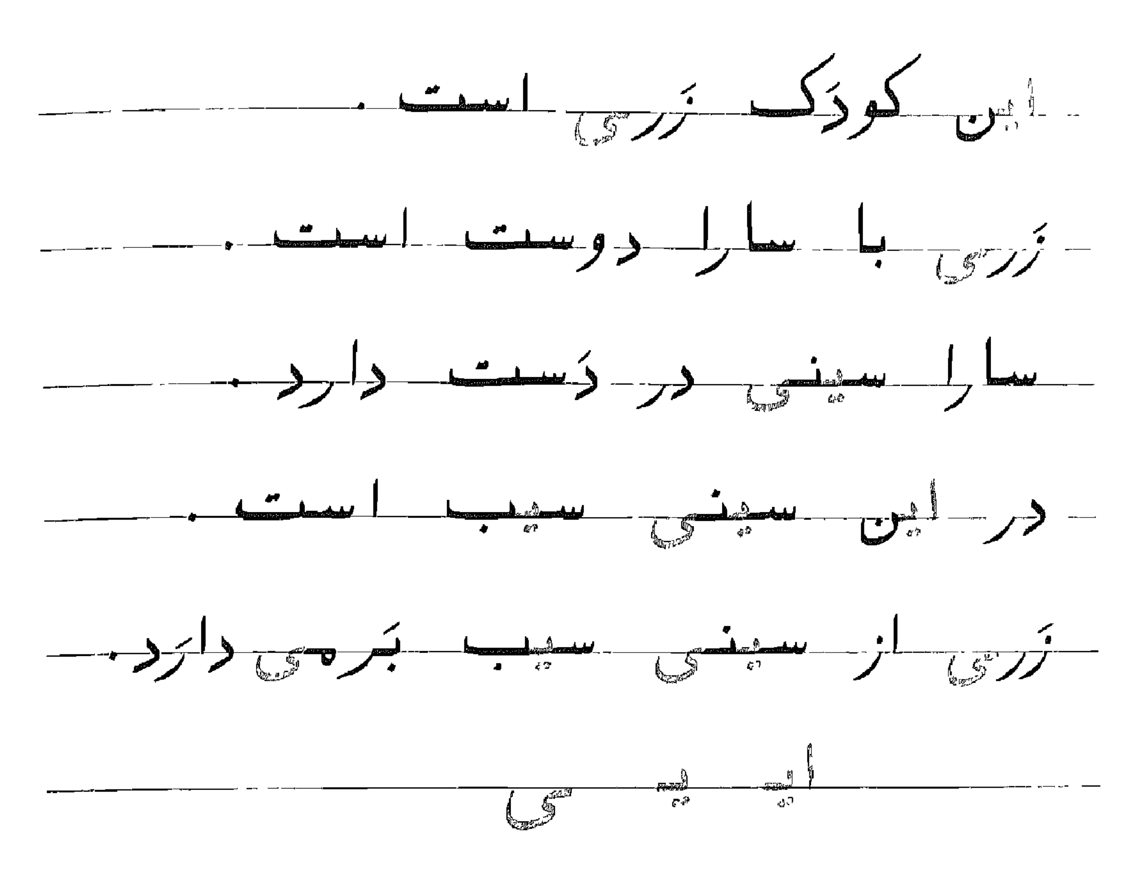
آن بادبادَک اَست .

اَکبَر بادبادَک دارد .

اَکبَر کودَک است .

اَکبَر با دارا دوست است .

ک ک



این کودک زَری است.

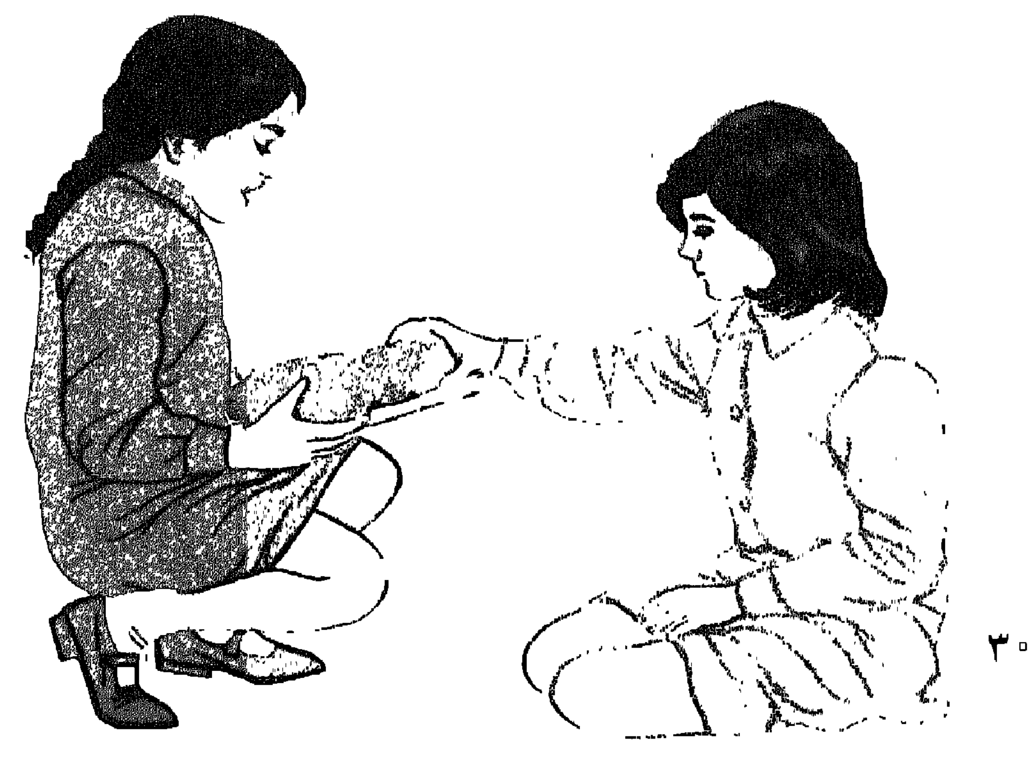
زَری با سارا دوست است.

سارا سینی در دَست دارد.

در این سینی سیب است.

زَری از سینی سیب بَرمی دارَد.

ای یـ ی





زیوَر وَ زیبا آمَدَند.

زیوَر وَ زیبا کار دارَند.

زیوَر وَ زیبا دَرس دارَند.

مادَر زیوَر وَ زیبا را دوست دارد.

و

اُردَک

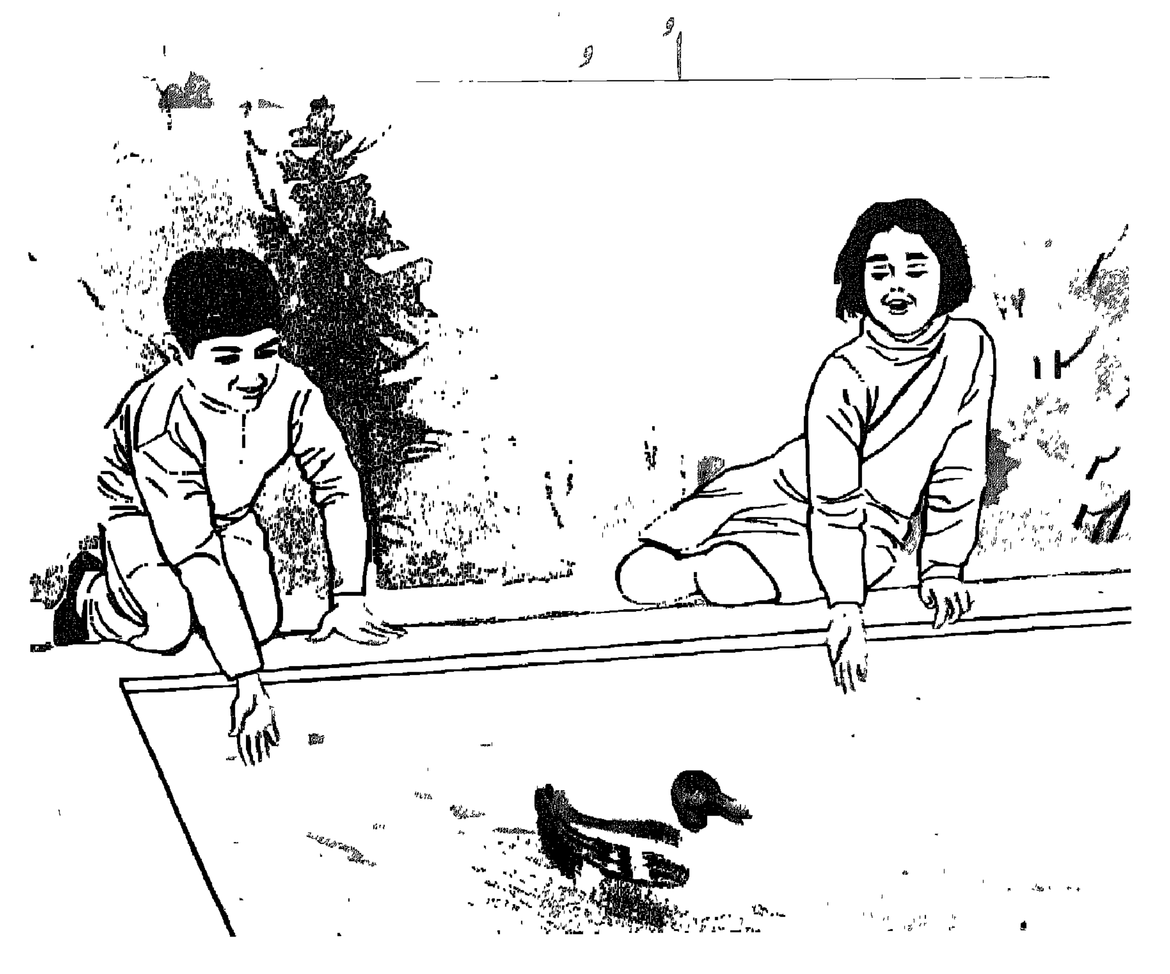
سارا و دارا بازی می‌کُنَند.

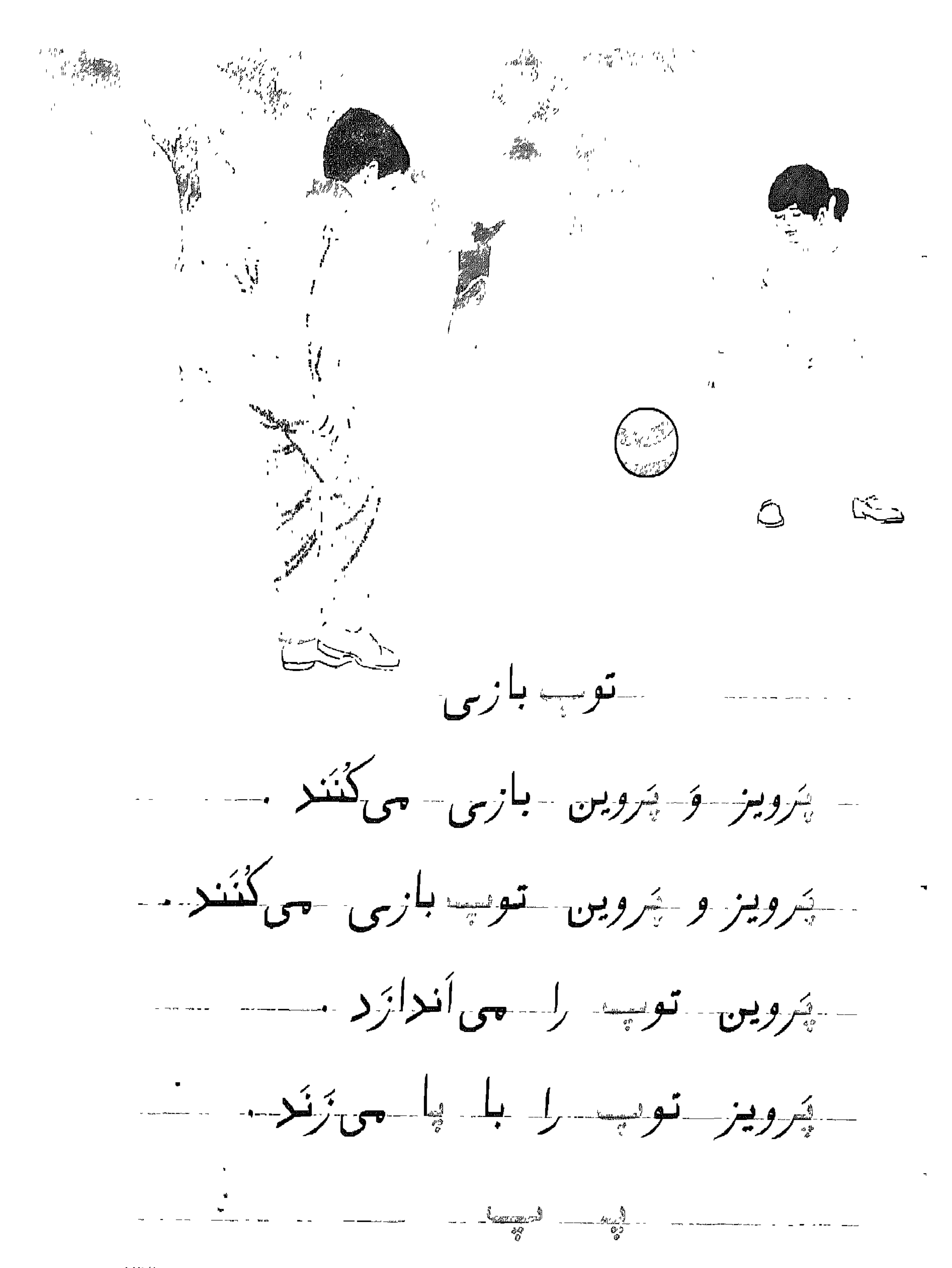
دارا اُردَک را در آب می‌اَندازَد.

اُردَک در آب بازی می‌کُنَد.

اُردَک آب‌بازی را دوست دارد.

اُ و





توپ بازی

پَرویز وَ پَروین بازی می‌کُنَند .

پَرویز و پَروین توپ بازی می‌کُنَند .

پَروین توپ را می‌اَندازَد .

پَرویز توپ را با پا می‌زَنَد .

پـ پـا



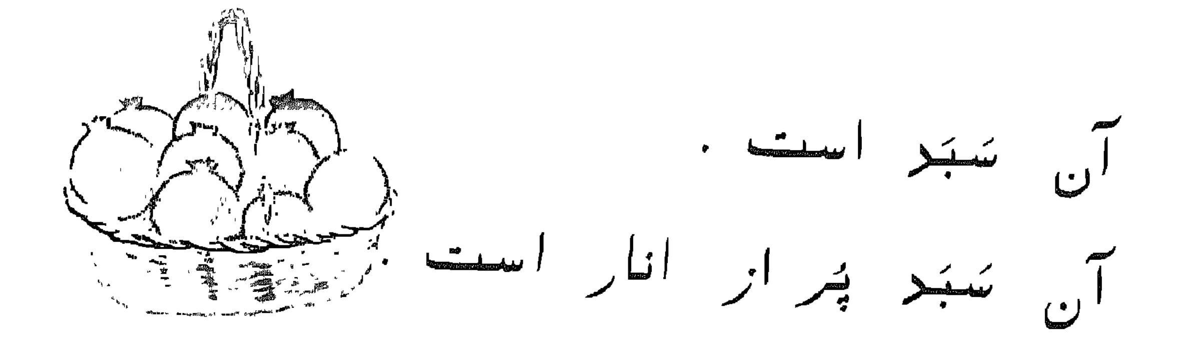
باران می بارَد.

تُند .... می بارَد.

آن مرد می رَوَد.

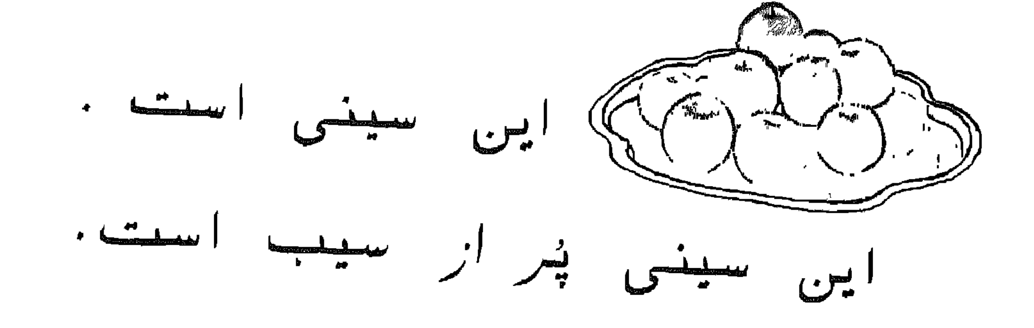
او در .... می رَوَد.

او تُند ....



آن سَبَد است .

آن سَبَد پُر از انار است .



این سینی است .

این سینی پُر از سیب است .

زیور از سینی سیب بَرمی دارَد .

زیبا از سبد انار بَرمی دارَد .





زَری بادبادَک دارد .

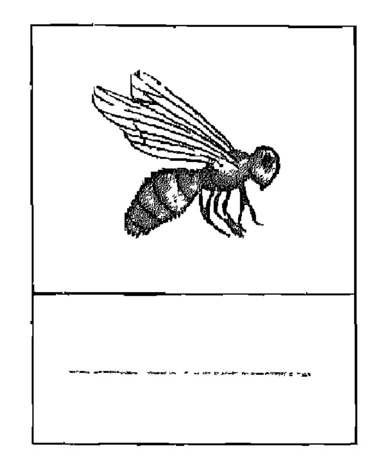
اَکبَر بادبادَک دارد .

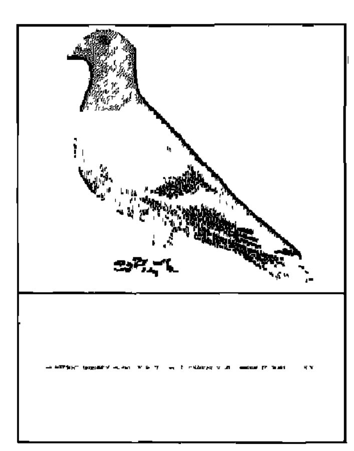
اَکبَر و زَری بادبادَک ــــــــ .

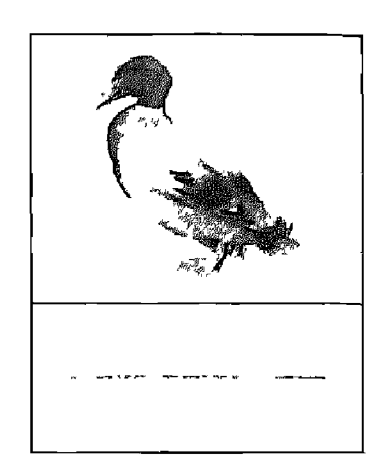
اکبر بازی می‌کُنَد .

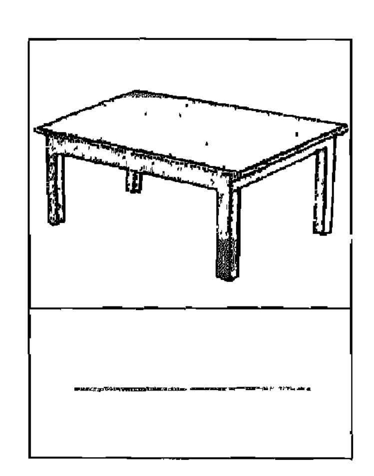
زری بازی می‌کُنَد .

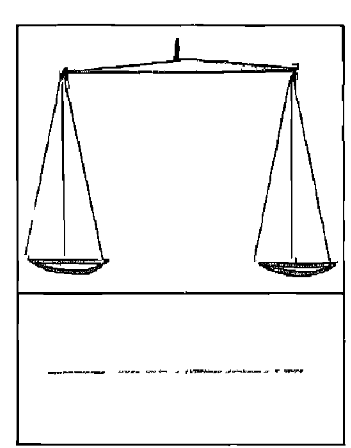
اکبر و زری بازی ــــــــ .

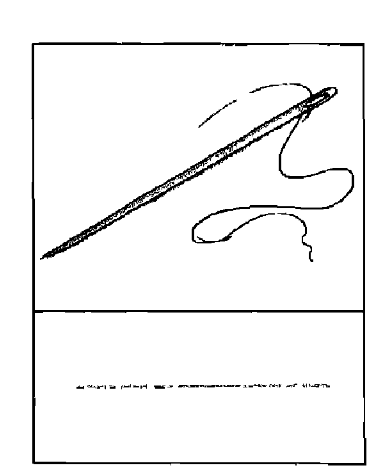


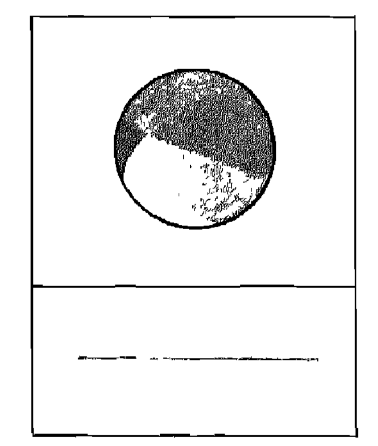


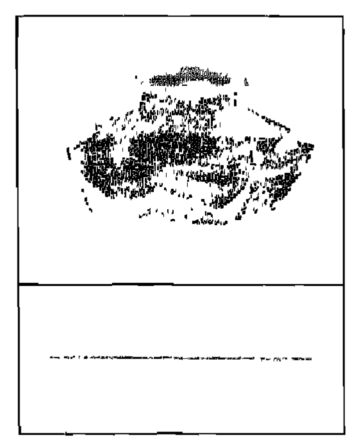


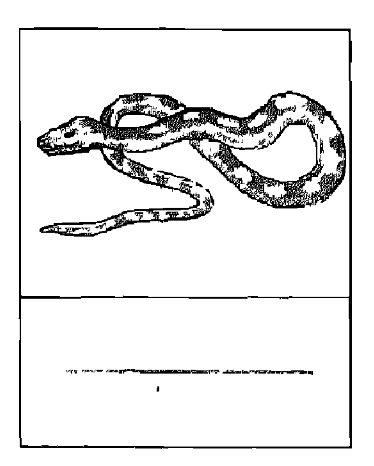














اِمروز باران بارید .

اِمروز باران تُند بارید .

من در دَبِستان بودَم .

من از دَبِستان آمَدَم .

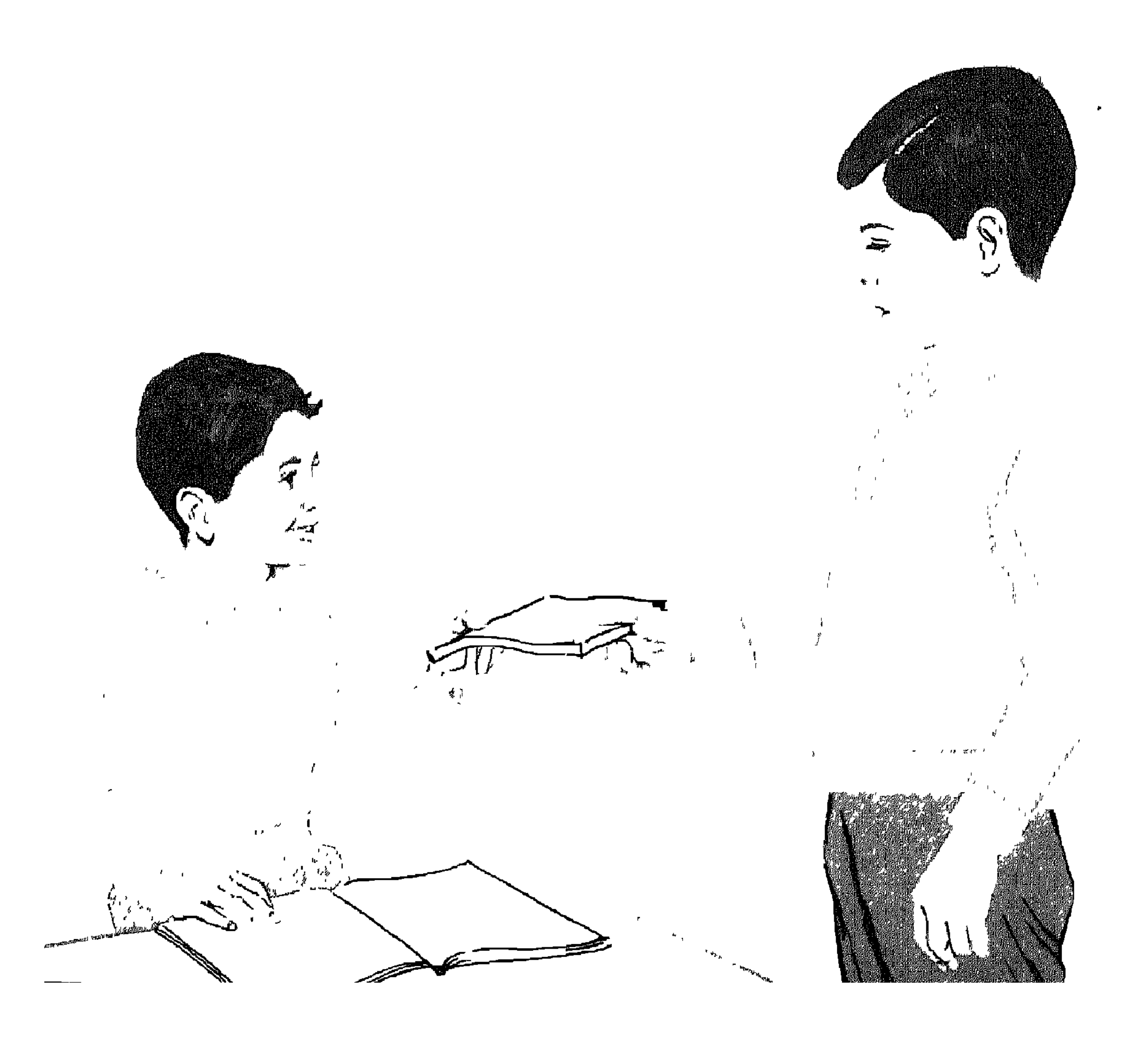
من تُند آمَدَم .

اِسم این پِسَر نادِر است .

دارا دوست نادِر است .

کِتاب دارا در دَست نادِر بود .

نادِر کِتاب او را پَس داد .



سارا سه روز بیمار بود.

امروز سارا به دَبِستان می‌رَوَد.

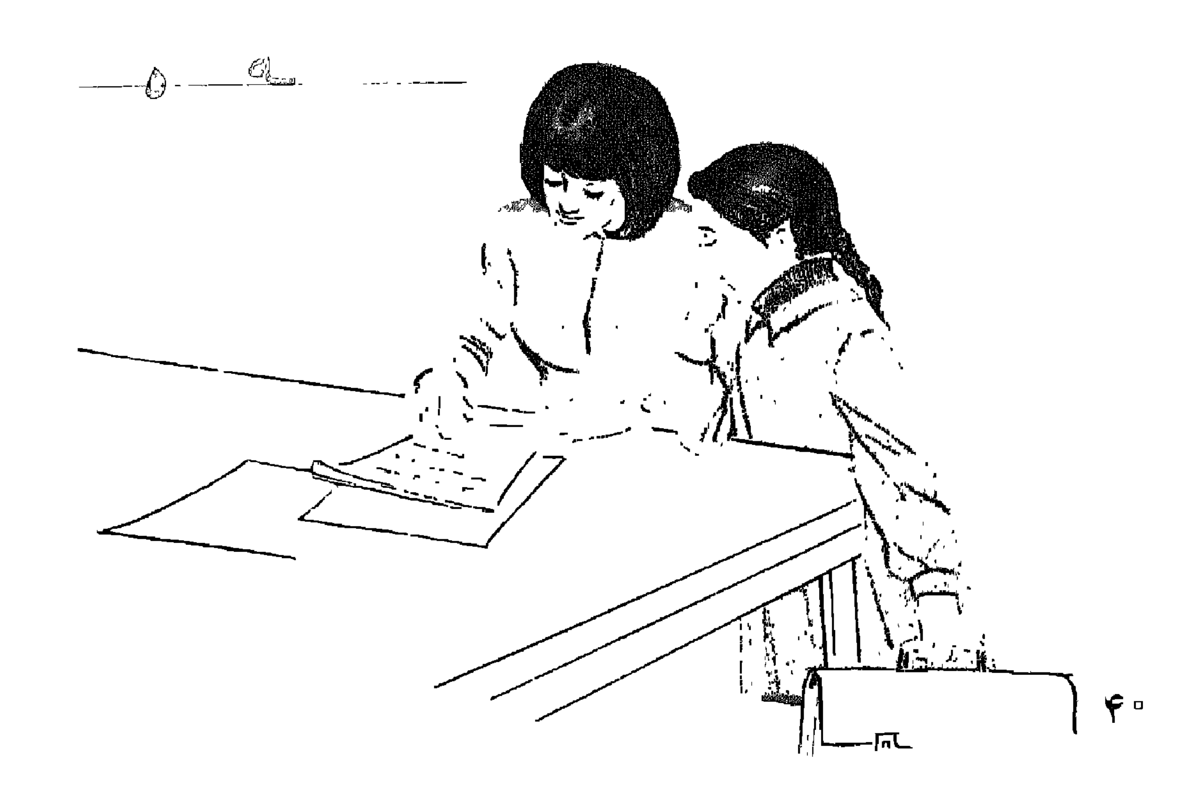
مادرِ سارا به مُدیرِ دَبِستان نامه

می‌نِویسَد.

او به مُدیر می‌نِویسَد که سارا بیمار

بوده است.

ـه ـه





دارا از بازار میخ خَرید .

دارا از بازار تَخته خَرید .

او میخ و تَخته را به خانه بُرد .

او با تَخته و میخ میز ساخت .

دارا میزِ خوبی ساخت .

خـ خ

مادرِ سارا آش می‌پَزَد.

سارا به مادرش کُمَک می‌کُنَد.

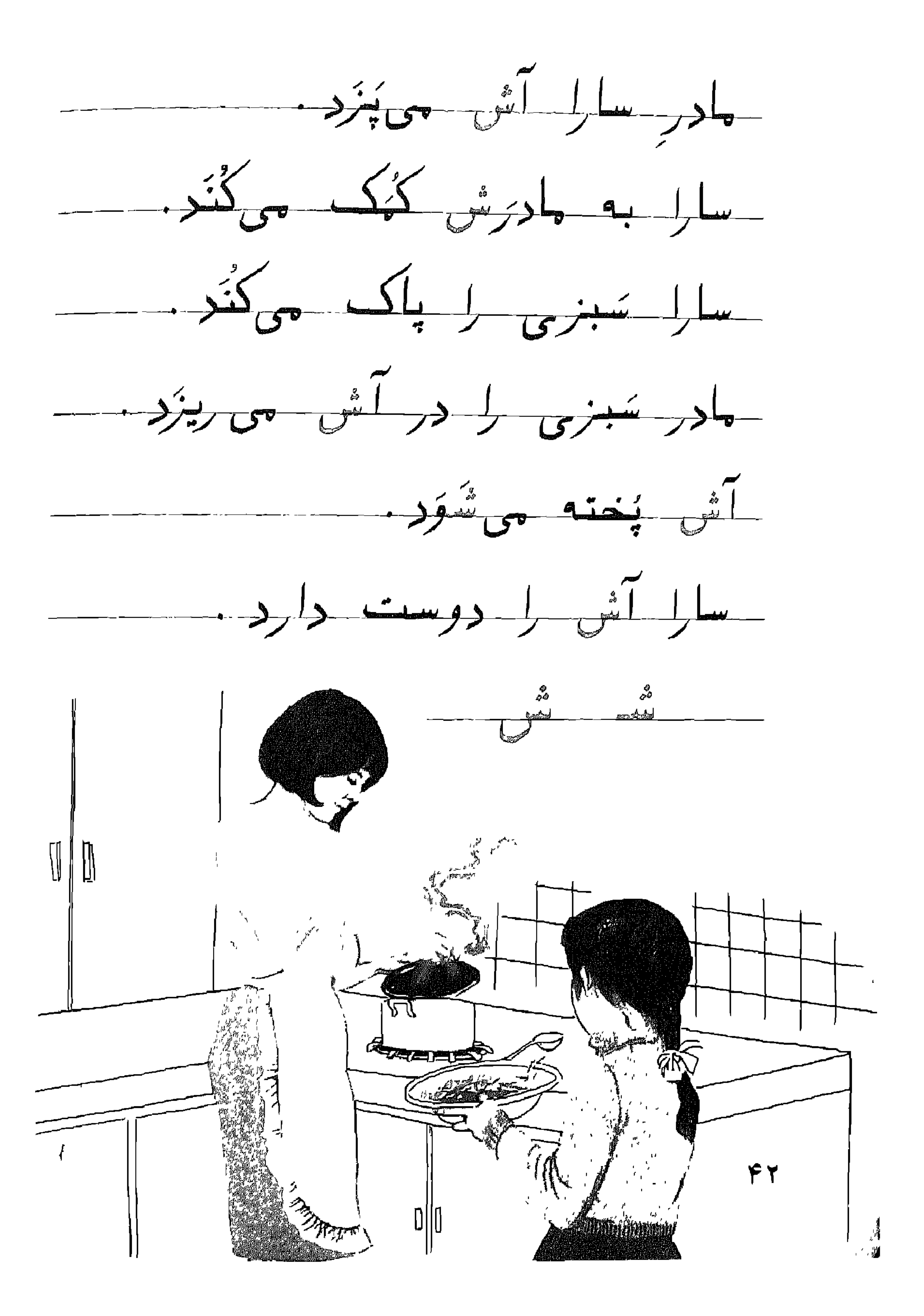
سارا سَبزی را پاک می‌کُنَد.

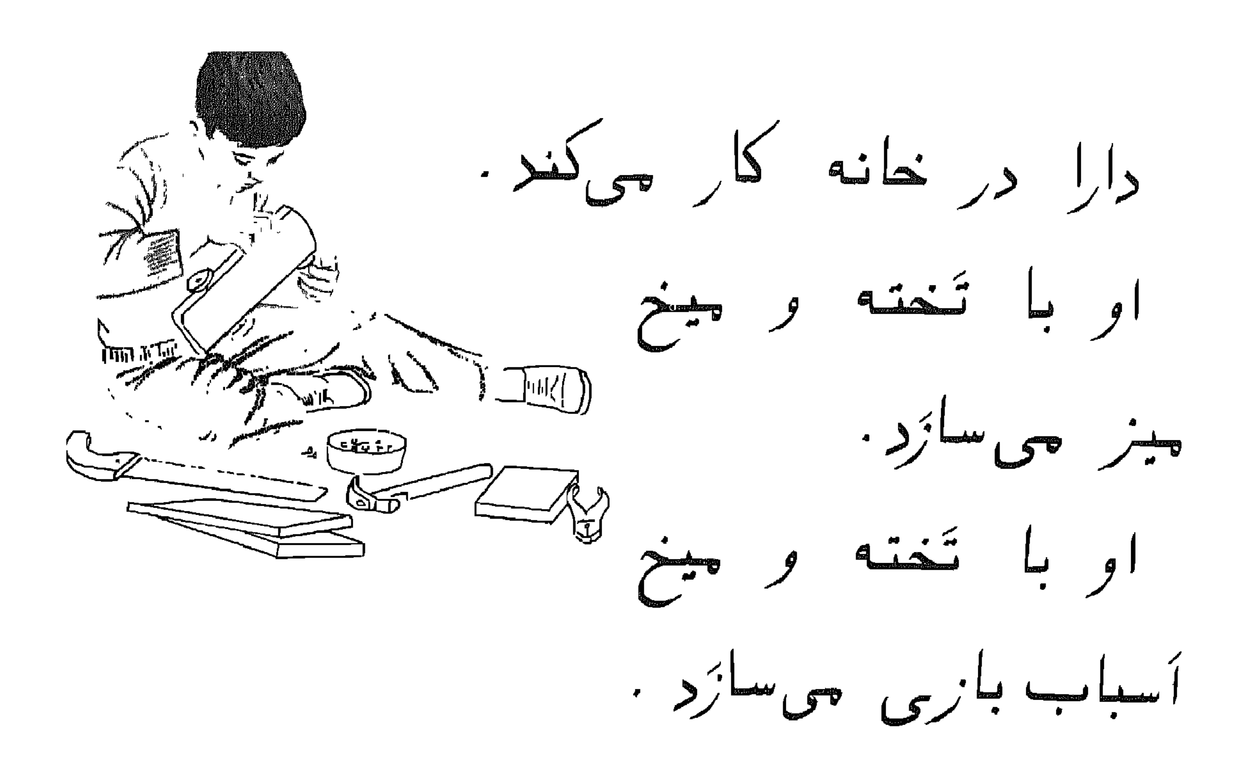
مادر سَبزی را در آش می ریزَد.

آش پُخته می‌شَوَد.

سارا آش را دوست دارد.

ش ـشـ





دارا در خانه کار می‌کند.

او با تَخته و میخ

میز می‌سازَد.

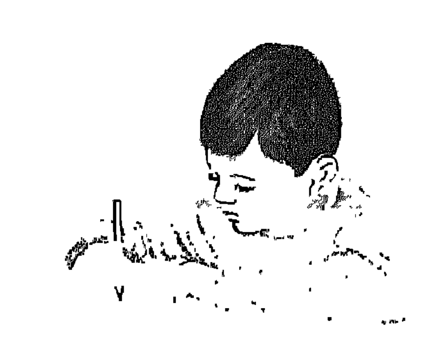
او با تَخته و میخ

اَسباب بازی می‌سازَد.



سارا در خانه کار می‌کند.

او به مادَرَش کُمَک می‌کند.



دارا نامه می‌نِویسَد.

او به دوستِ خود

نامه می‌نِویسَد.

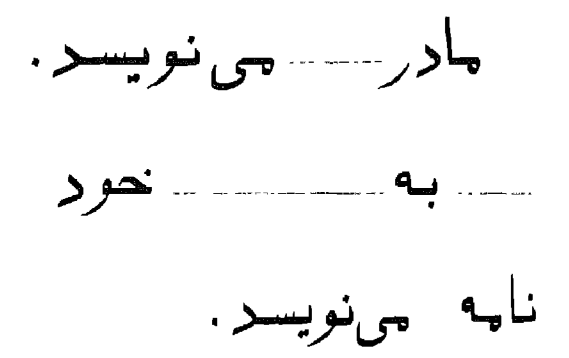


بابا نامه ______ .

او ___ دوستِ خود

نامه می‌نِویسَد.

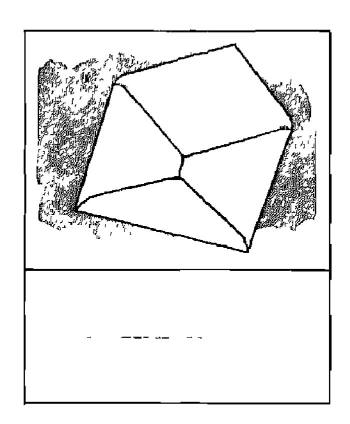


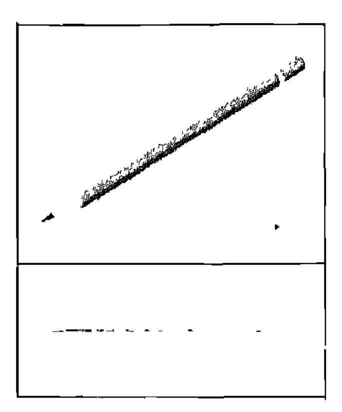


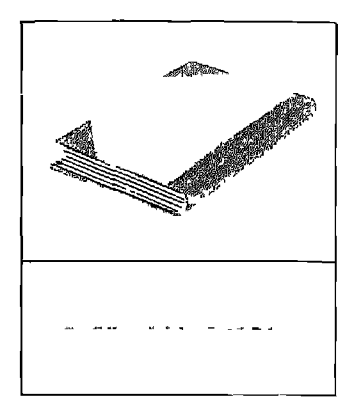
مادر ___ می‌نویسد.

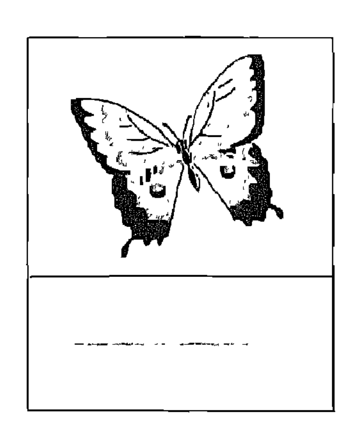
___ به ______ خود

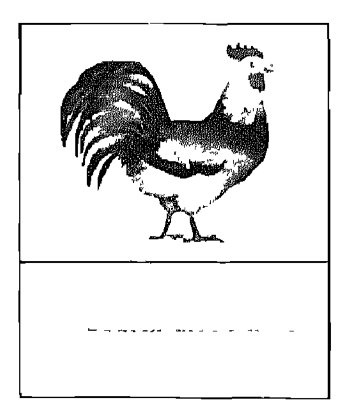
نامه می‌نویسد.

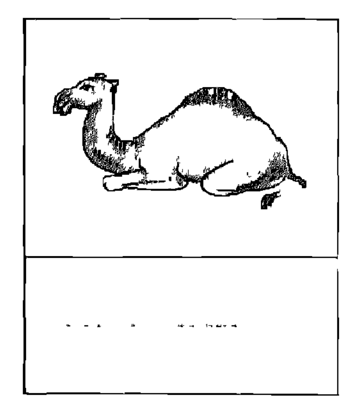


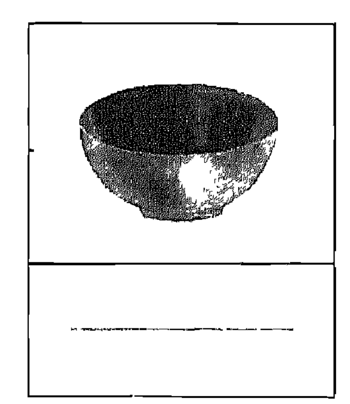


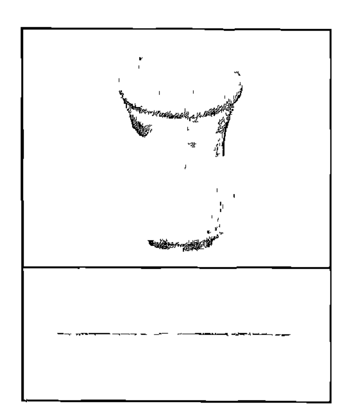


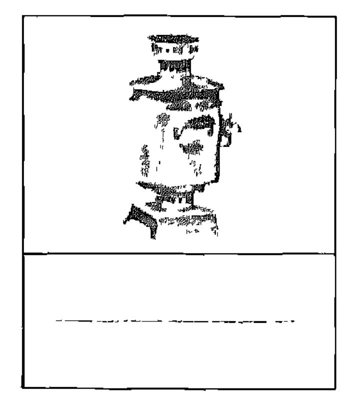












دیروز بَرف بارید.

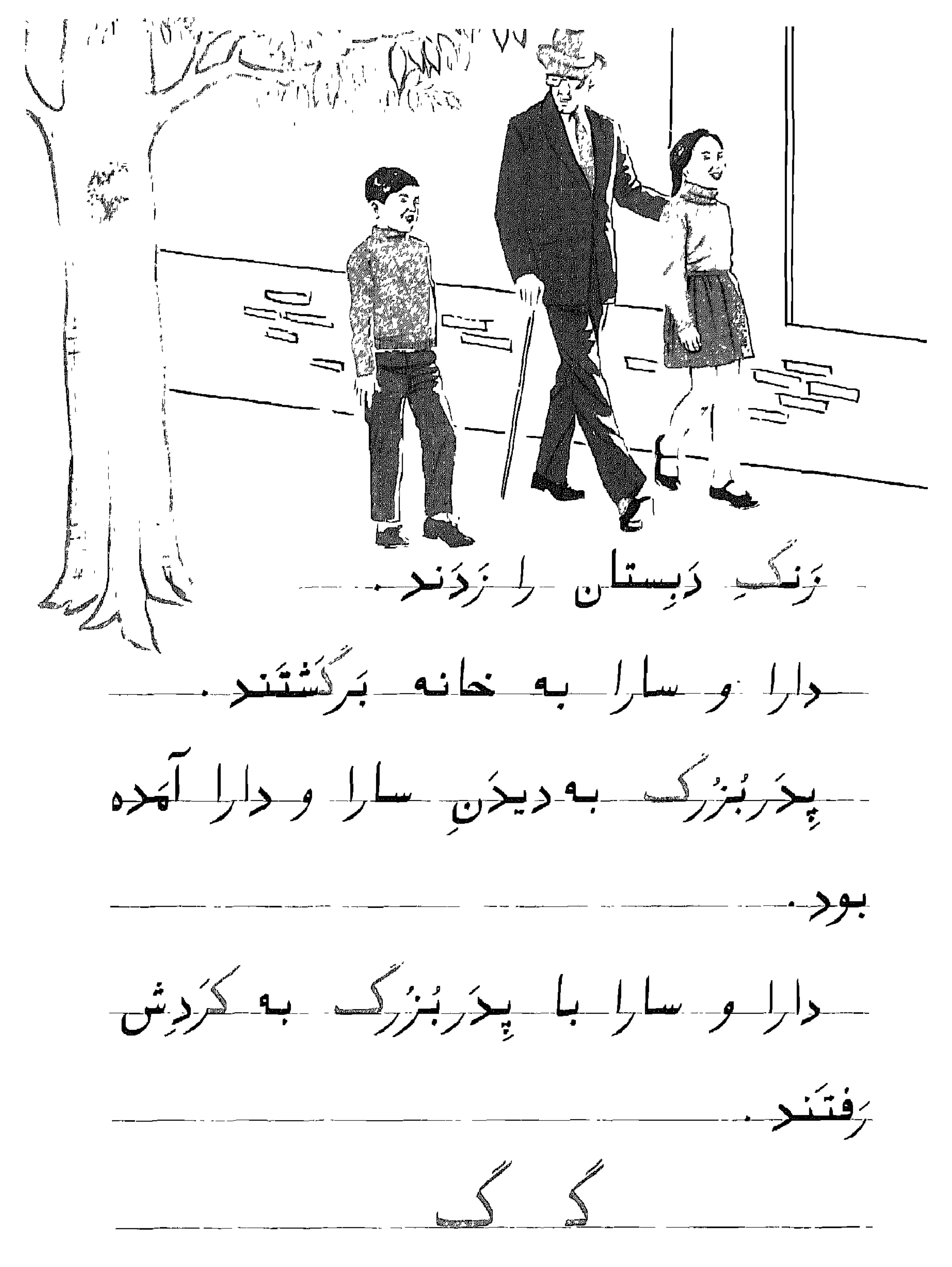
بَرف زَمین را سِفید کَرد.

پَرویز و نادِر بَرف بازی کَردَند.

دارا با پَرویز و نادر بَرف بازی کَرد.

فـ ف





زَنگِ دَبِستان را زَدَند.

دارا و سارا به خانه بَرگَشتَند.

پِدَربُزُرگ به دیدَنِ سارا و دارا آمَده بود.

دارا و سارا با پِدَربُزُرگ به گَردِش رَفتَند.

گ گ

دارا و سارا تا شَب گَردِش کَردَند.

پِدَربُزُرگ از بازار بَرایِ دارا و سارا

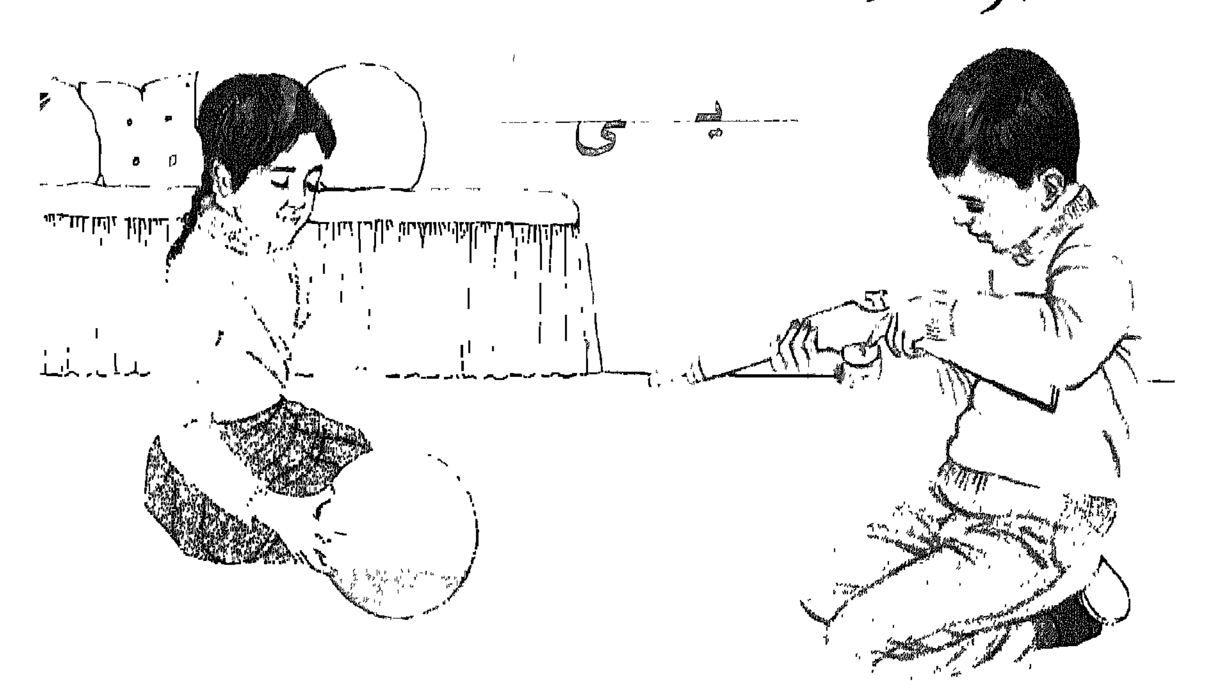
اَسباب بازی خَرید.

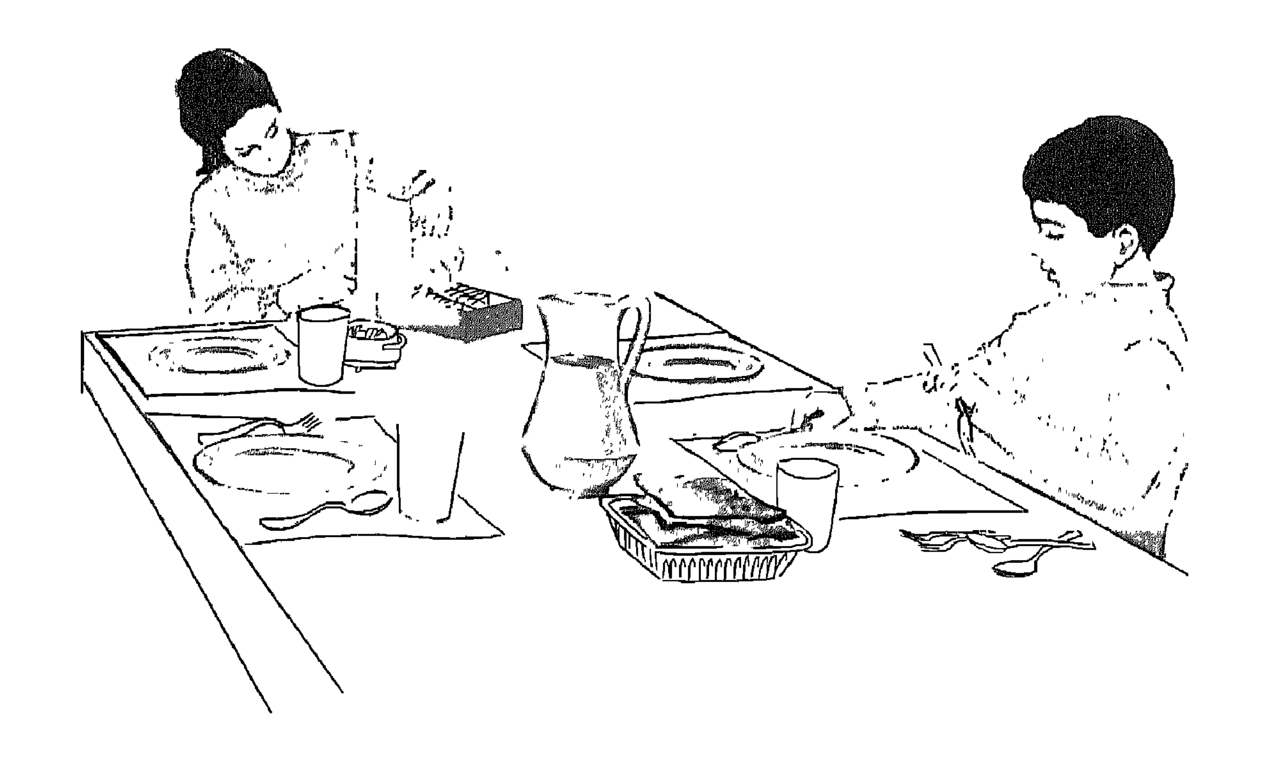
بَرایِ دارا یِک تُفَنگ خَرید.

بَرایِ سارا یِک توپ خَرید.

سارا و دارا با پِدَربُزُرگ به خانه

بَرگَشتَند.





سارا و دارا به مادر کُمَک می‌کُنَند.

سارا سُفره را به اُتاق می‌آوَرد.

دارا بُشقاب و قاشُق را به اُتاق

می‌آوَرد.

سارا قَندان را پُر از قَند می‌کند.

قـ ق

سارا یِک توپ دارد.

توپِ سارا قَشَنگ است.

توپِ سارا سَبز و سفید و سُرخ است.

دارا یِک تُفَنگ دارد.

تُفَنگِ دارا قَشَنگ است.

دارا و سارا با توپ و تُفَنگِ خود بازی می‌کُنَند.

دارا به گَردِش می‌رَوَد.

سارا به گَردِش می‌رَوَد.

دارا و سارا به گَردِش می‌رَوَند.

دارا و سارا با پِدَر و مادرِ خود

به ــــــــــــــــــــــــ .

دارا و سارا به مادر کمک می‌کنند.

مادر بُشقاب و قاشُق را می‌شوید.

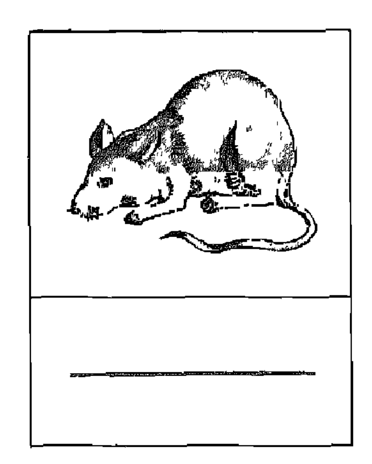
دارا بُشقاب و قاشُق را خُشک می‌کند.

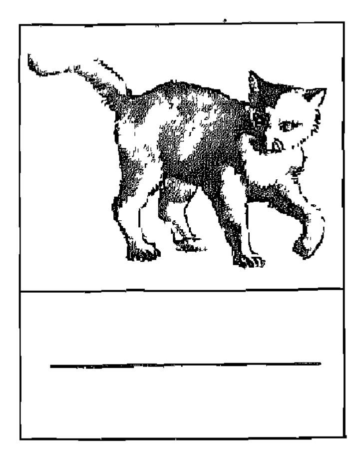
مادر قَندان را می‌شوید و خُشک می‌کند.

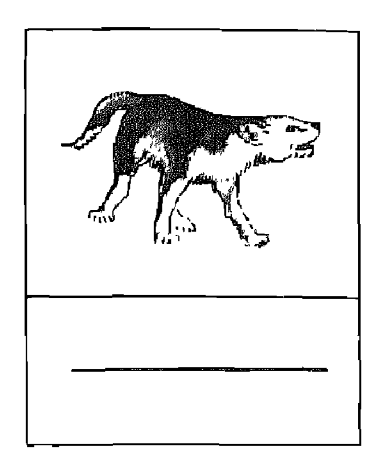
سارا قَندان را به اُتاق می‌بَرد و پُر از

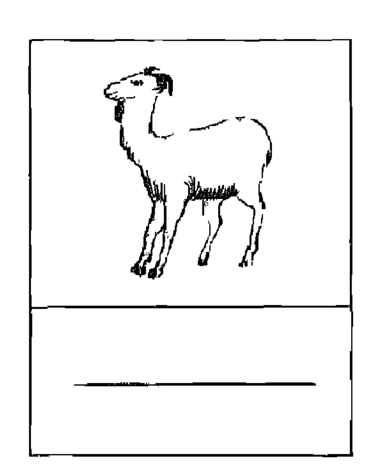
قَند می‌کند.

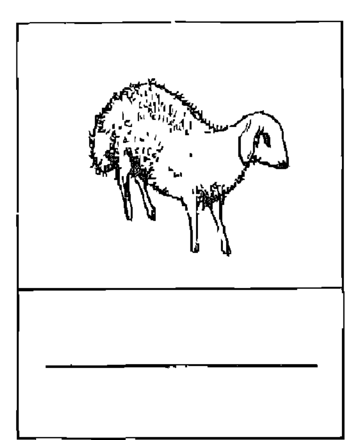


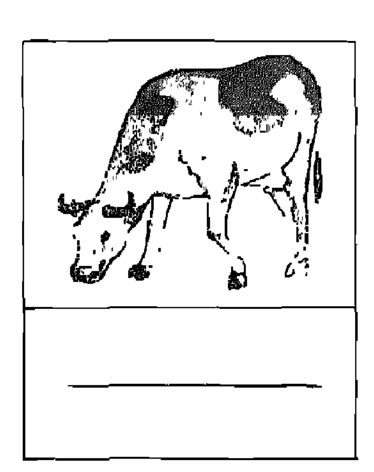


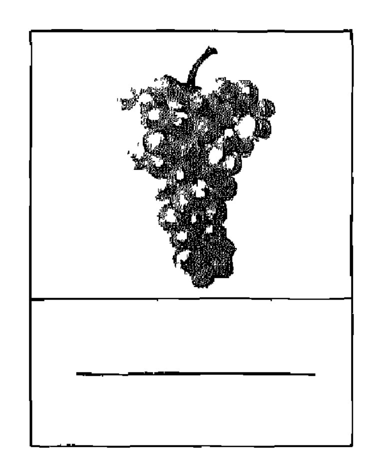


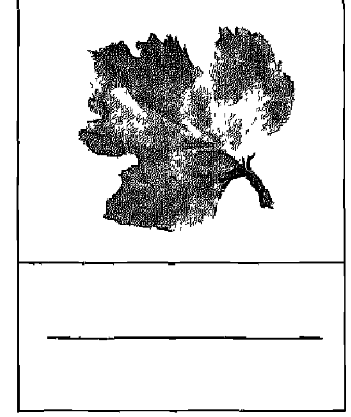


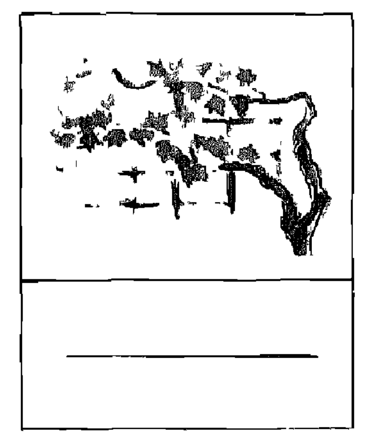


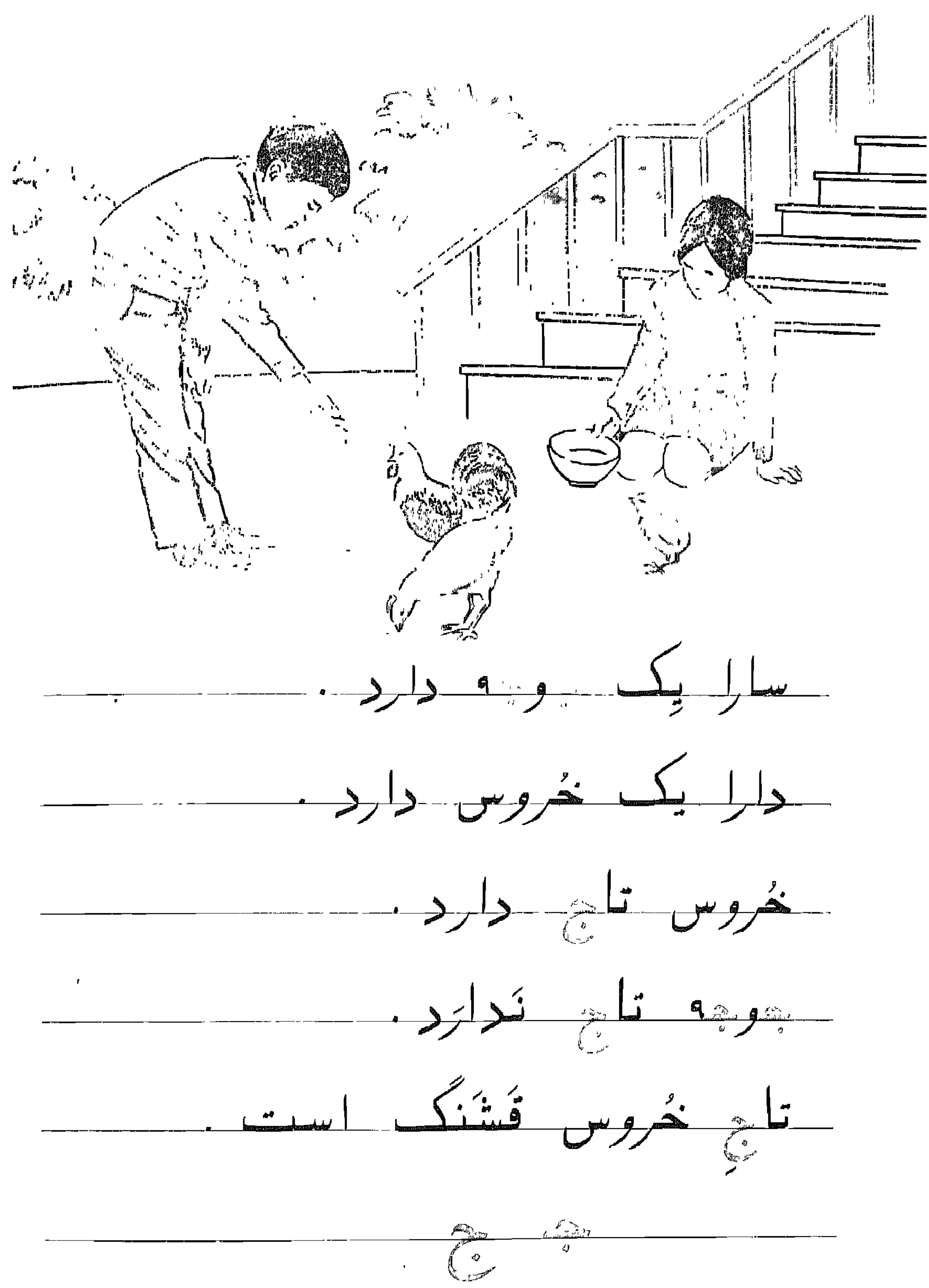












سارا یِک جوجه دارد.

دارا یک خُروس دارد.

خُروس تاج دارد.

جوجه تاج ندارَد.

تاجِ خُروس قَشَنگ است.

ج ج

سارا جوجهٔ خود را دوست دارد.

سارا بَرایِ جوجهٔ خود آب می‌بَرَد.

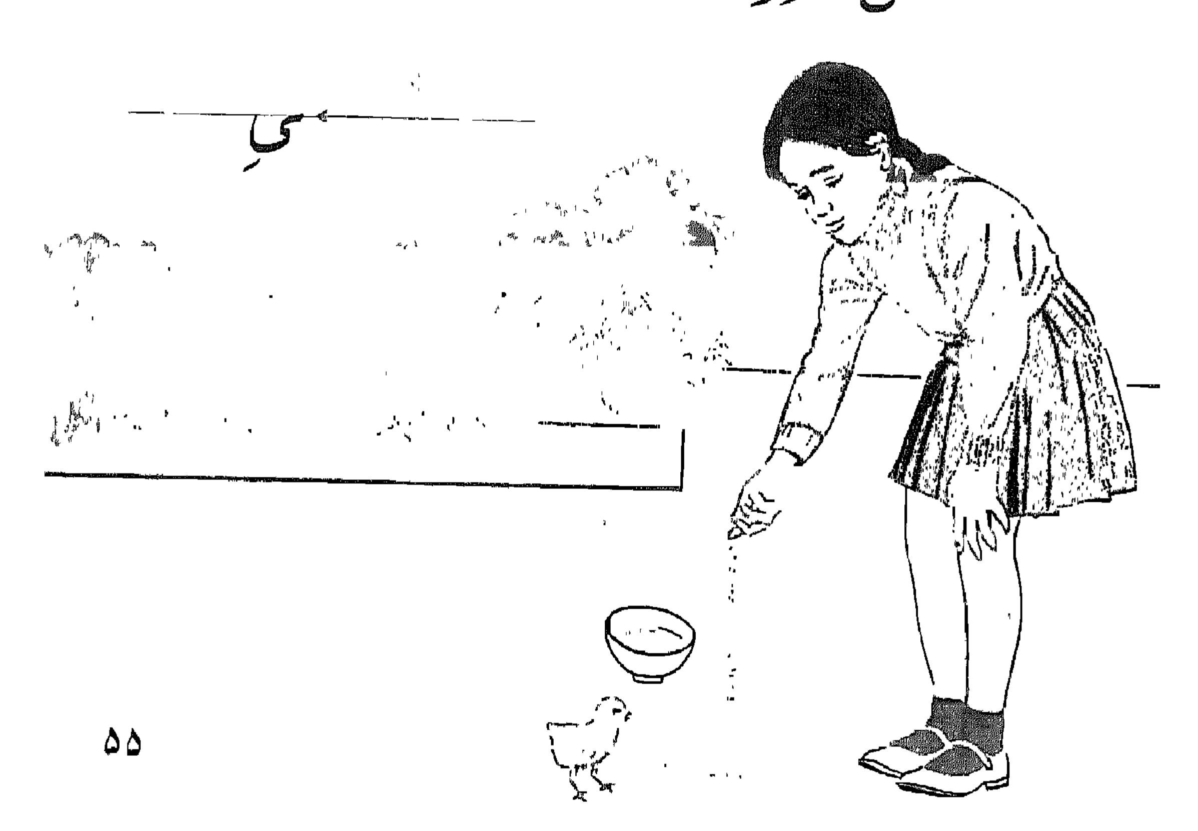
سارا بَرایِ جوجهٔ خود دانه می‌بَرَد.

او دانه را رویِ زَمین می‌ریزَد.

جوجه به زَمین نوک می‌زَنَد و

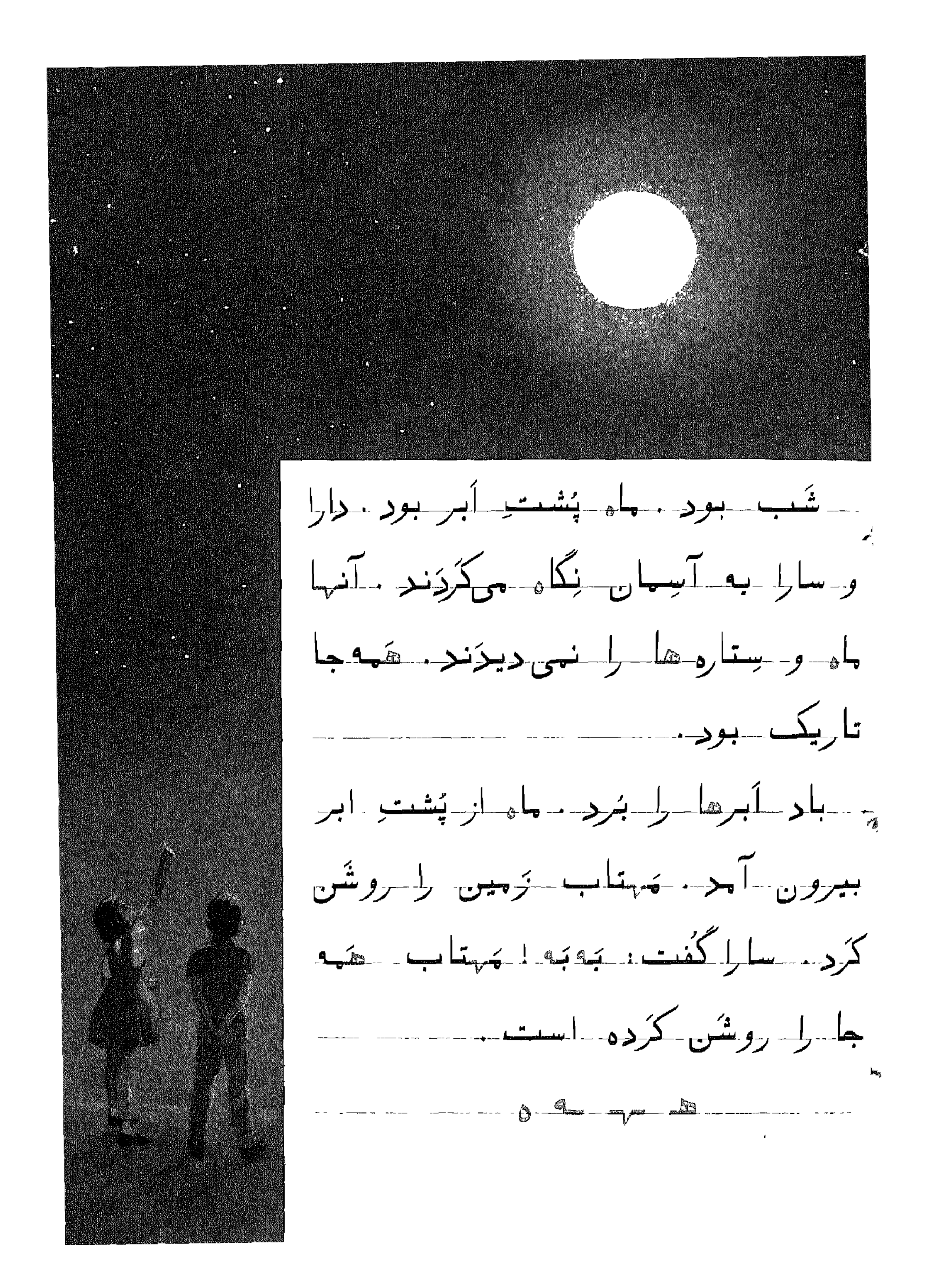
دانه می‌خورَد.

یِ



دیروز رسید ـ نزدیکِ دبستان است ـ
سفید ـ شیرین ـ می‌خورد ـ آب است ـ

جوجه	جوجهٔ سارا دانهٔ گَندُم و جُو را ________.
میوه	میوهٔ دِرَخت تو _____ است.
سُفره	رَنگِ سُفرهٔ ما _____ است.
کوزه	کوزهٔ آب پُر از _____ _____.
نامه	نامهٔ دوستِ من _____ _____.
خانه	خانهٔ ما _____ _____ _____.



شَب بود. ماه پُشتِ اَبر بود. دارا و سارا بِه آسِمان نِگاه می‌کَردَند. آنها ماه و سِتاره‌ها را نمی‌دیدَند. هَمه‌جا تاریک بود.

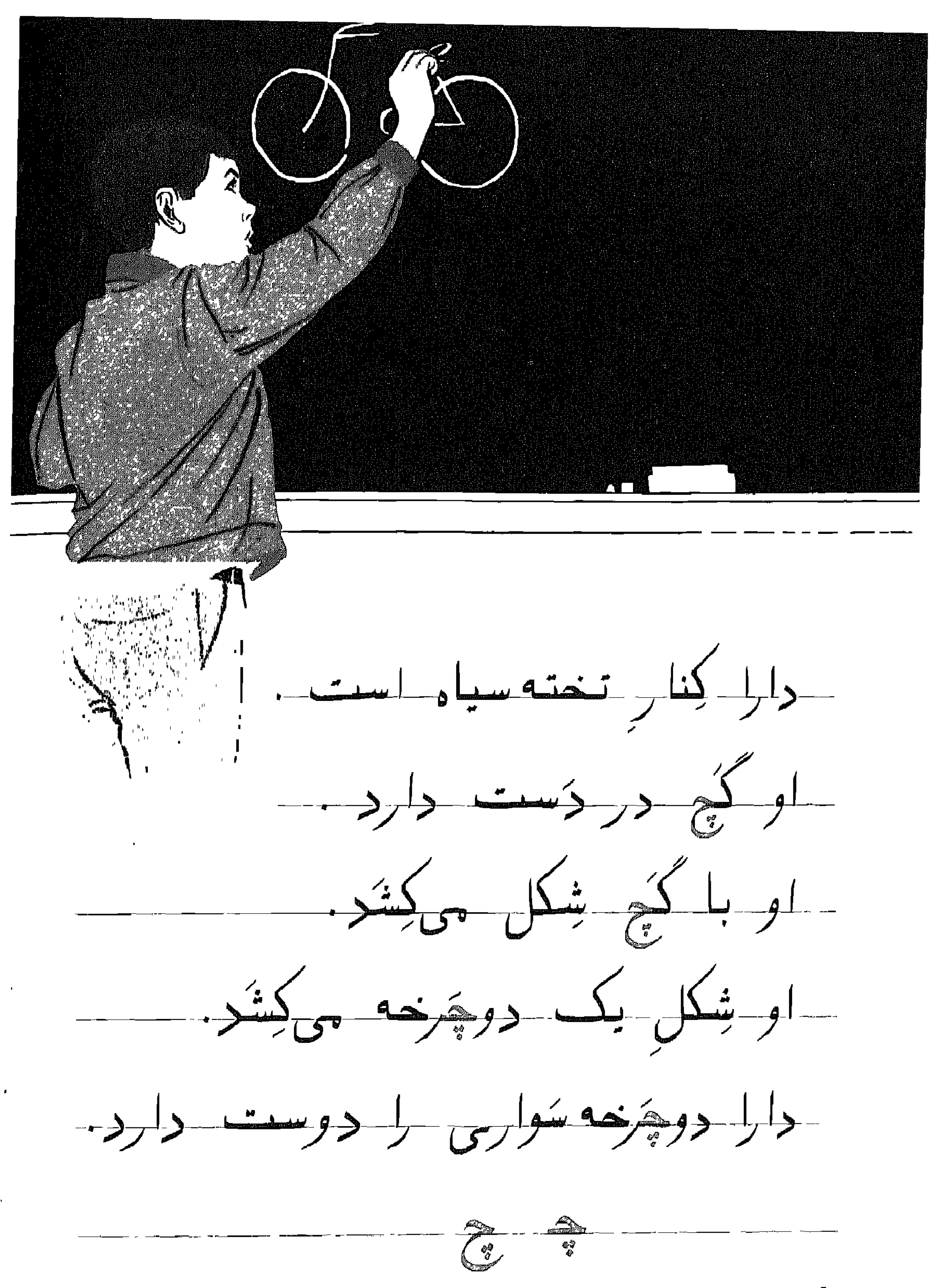
باد اَبرها را بُرد. ماه از پُشتِ ابر بیرون آمد. مَهتاب زَمین را روشَن کَرد. سارا گُفت: بَه‌بَه! مَهتاب هَمه‌جا را روشَن کَرده است.

هـ ـهـ ـه ه

سارا و دارا با پدر و مادر خود در
بازار هستند. آنها در بازار خرید می‌کنند.
پدر سارا و دارا پول می‌دهد و برای
آنها لباس می‌خرد.
لباسِ سارا یک پیراهن است. پیراهنِ
سارا گلهای قشنگ دارد.
لباسِ دارا کت و شلوار است. کت
و شلوارِ دارا هم قشنگ است.

ا ل





دارا کِنارِ تخته سیاه است.

او گَچ در دَست دارد.

او با گَچ شِکل می‌کِشَد.

او شِکلِ یک دوچَرخه می‌کِشَد.

دارا دوچَرخه سَواری را دوست دارد.

چ چ

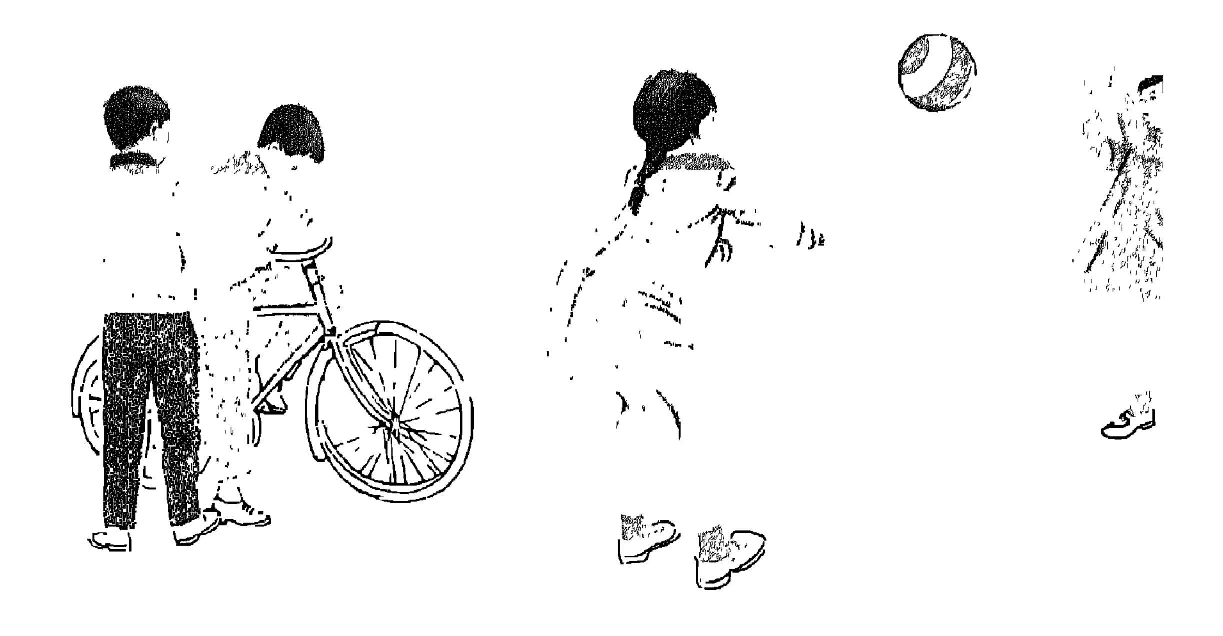
بیژَن و ژاله با دارا و سارا هَمسایه هَستَند. آنها با هَم بازی می‌کنند.

دارا یک دوچَرخهٔ کوچک دارد. دارا به بیژَن دوچَرخه سَواری یاد می‌دهَد.

ژاله و سارا با هَم توپ بازی می‌کنند.

این چهار نَفَر با هَم هَمبازی هَستَند.

ژ



ژاله کِنارِ تخته سیاه

است . ژاله شِکل می‌کِشَد.

او رویِ تخته سیاه

شِکل می‌کِشَد . او با گَچ

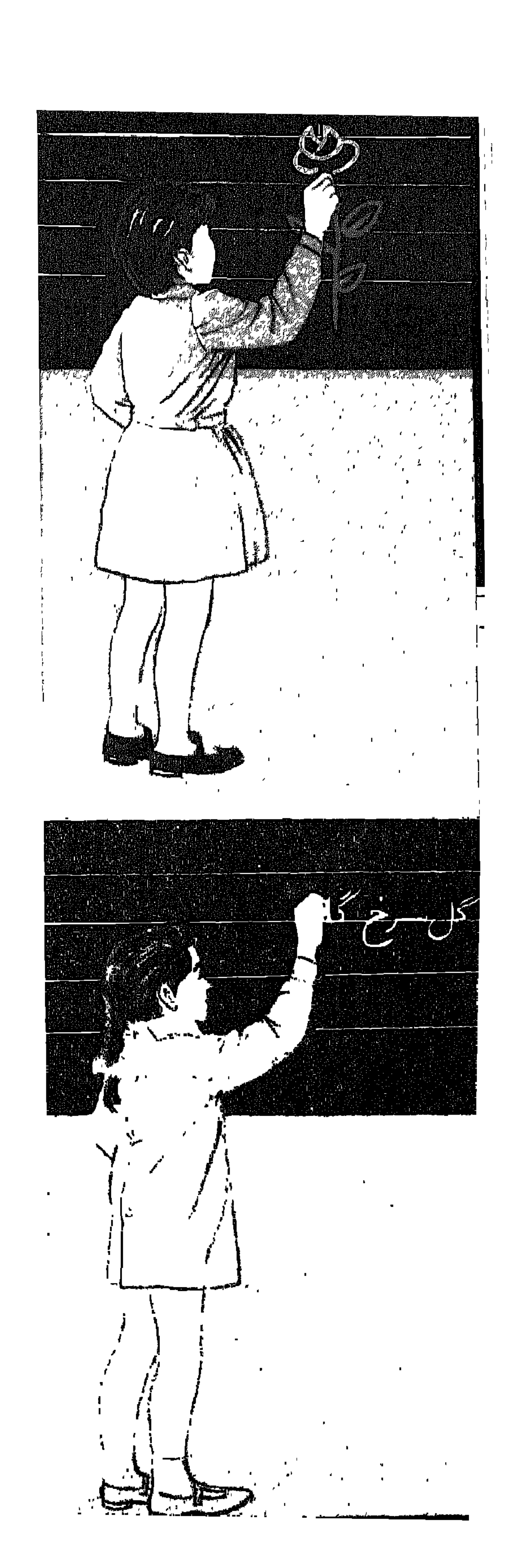
شِکلِ یک گُل می‌کشد.

سارا می‌نویسد . او

روی ——— می‌نویسد.

او با ——— رویِ

تخته سیاه می‌نویسد.

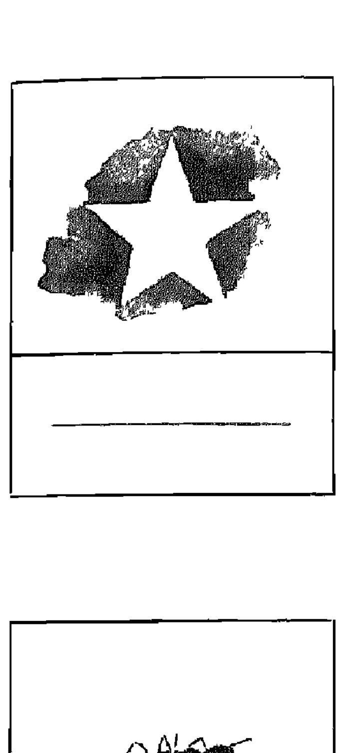
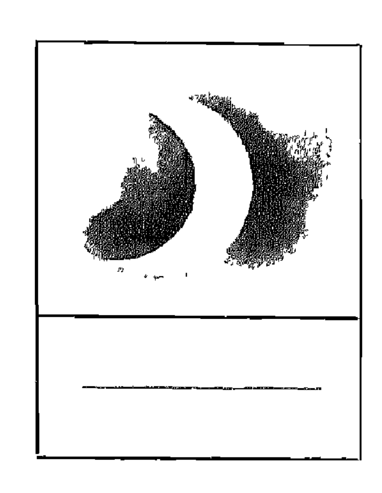
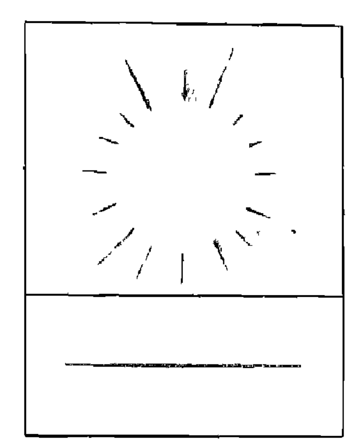
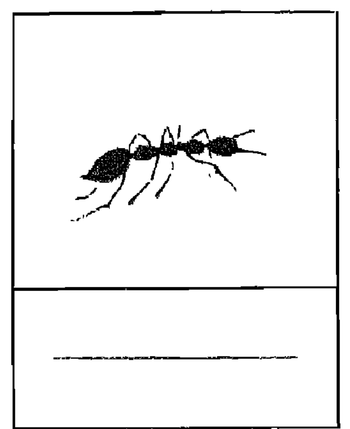
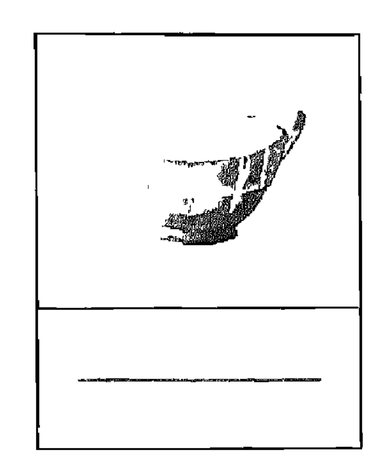
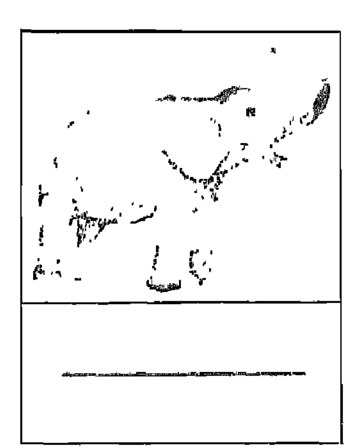
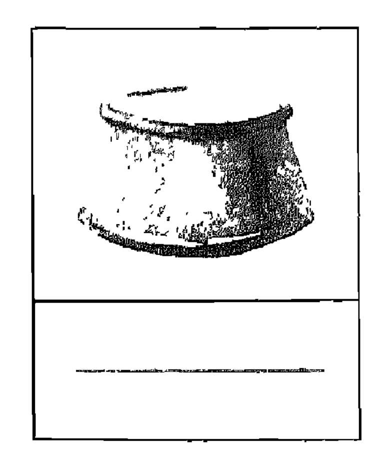
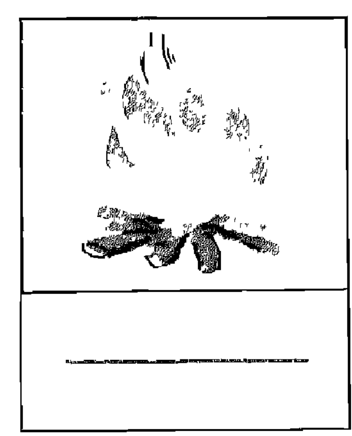
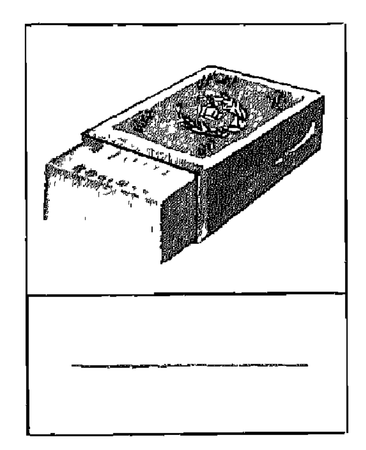




خورشید زَمین را
روشَن می‌کند. روز که
خورشید می‌تابَد، آفتاب
زمین را گَرم می‌کند.
روزهایِ آفتابی گَرم
و روشَن است.



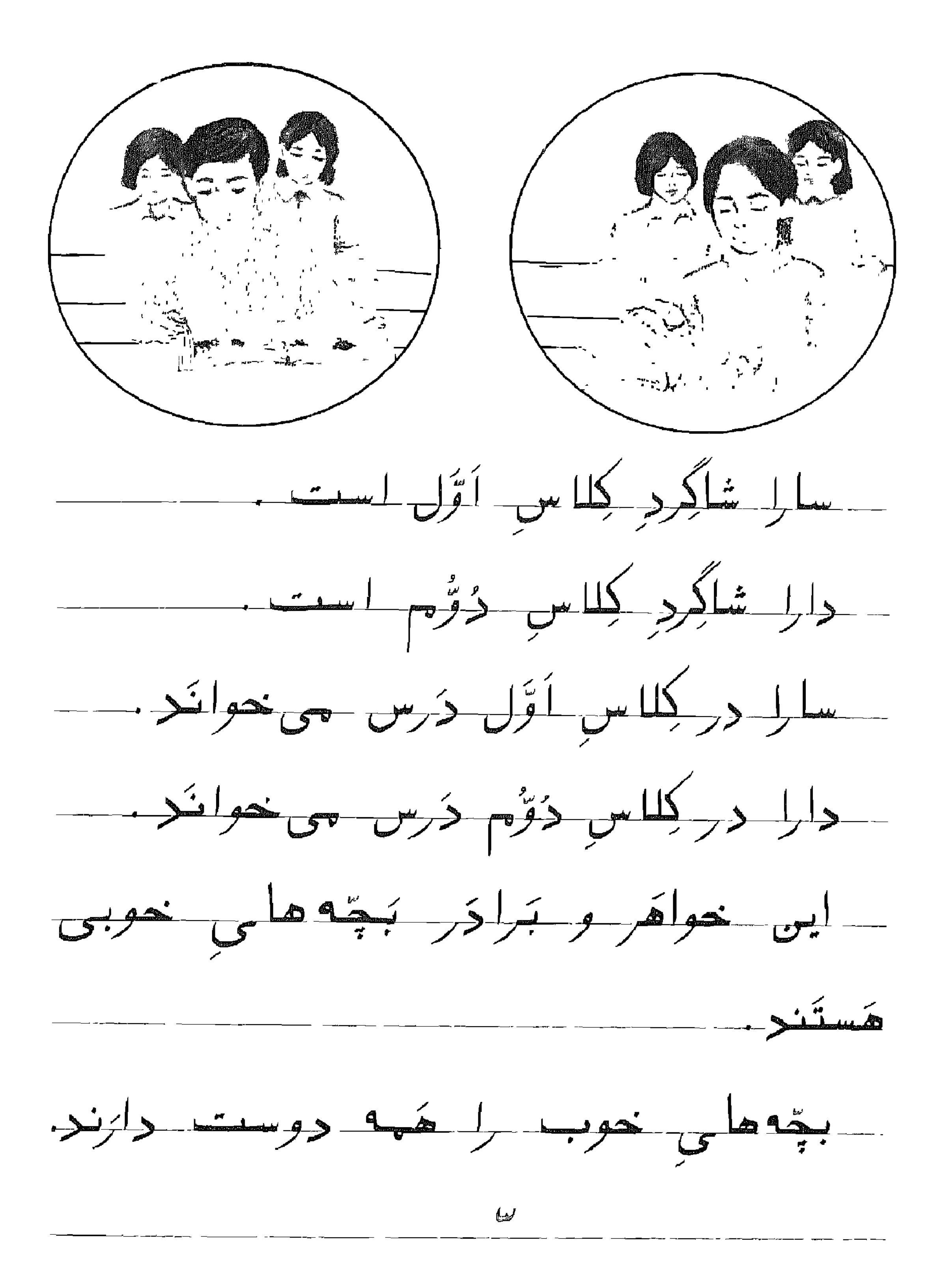
شَبهایی که ماه می‌تابَد،
مَهتاب زمین را روشَن
می‌کند. شَبهایی که ماه
نمی‌تابَد تاریک است.

سارا و دارا خواهَر و بَرادَر هَستَند. آنها با هَم به دبستان می رَوَند. آنها در دبستان دَرس می خوانَند. این خواهَر و بَرادَر خوب دَرس می خوانَند.



خوا ــ خا



سارا شاگردِ کِلاسِ اَوَّل است.

دارا شاگردِ کِلاسِ دُوُّم است.

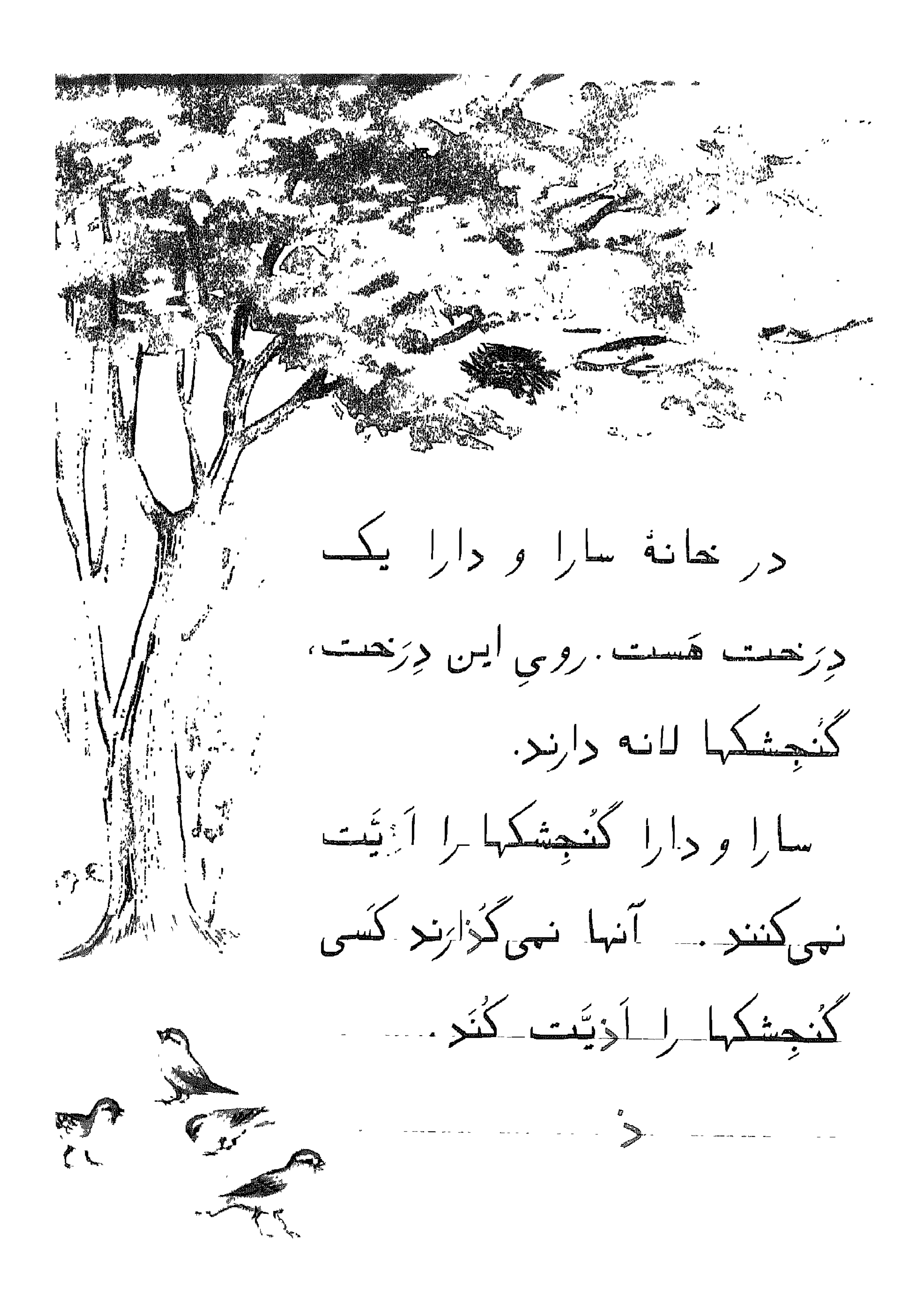
سارا در کِلاسِ اَوَّل دَرس می‌خوانَد.

دارا در کِلاسِ دُوُّم دَرس می‌خوانَد.

این خواهَر و بَرادَر بَچّه‌هایِ خوبی هَستَند.

بچّه‌هایِ خوب را همه دوست دارند.

س



در خانهٔ سارا و دارا یک
دِرَخت هَست. رویِ این دِرَخت،
گُنجِشکها لانه دارند.

سارا و دارا گُنجِشکها را اَذیَّت
نمی‌کُنند. آنها نمی‌گُذارند کَسی
گُنجِشکها را اَذیَّت کُنَد.

دارا و سارا زود از خواب بیدار

می‌شَوَند. آنها دست و صورَتِ خود را

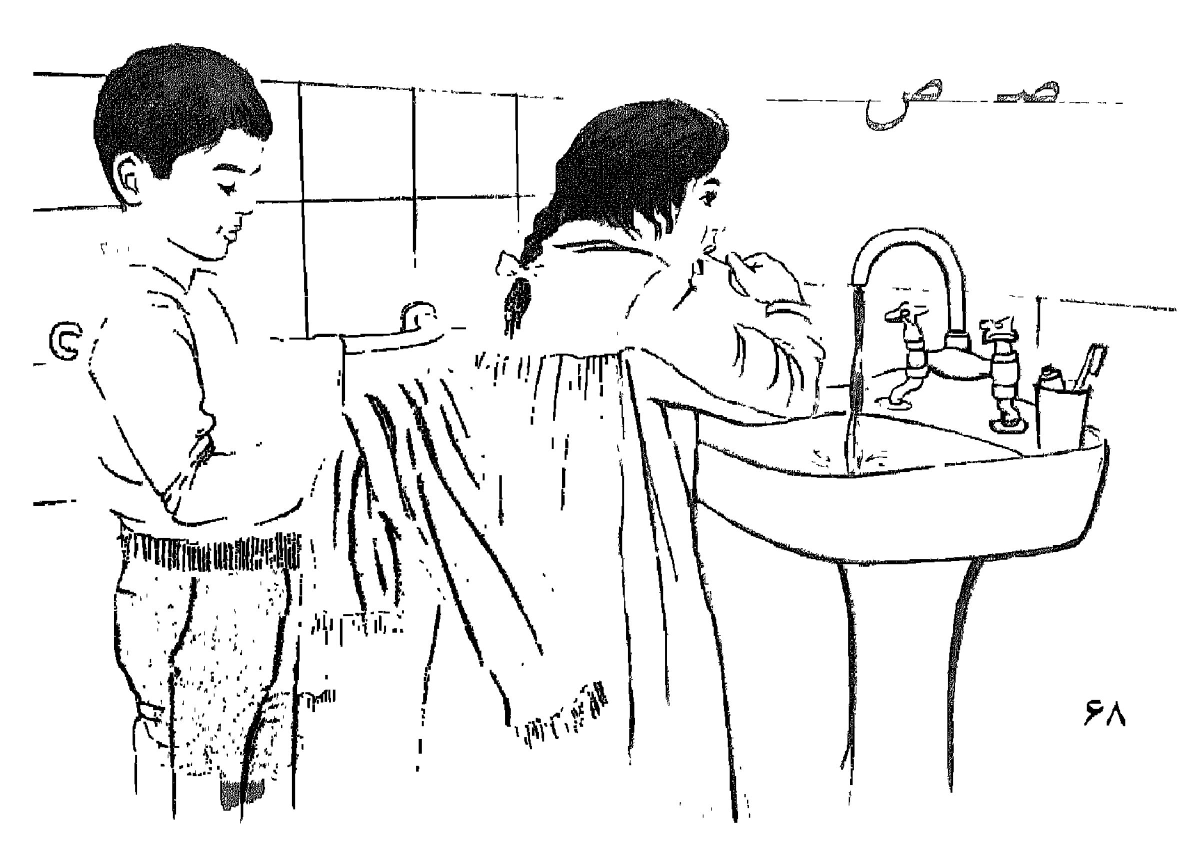
با آب و صابون می‌شویَند. هَر یک از

آنها مِسواکِ مَخصوصِ به خود دارد. آنها

با مِسواکِ مَخصوصِ به خود دَندانها را

مِسواک می‌کنند.

صـ ص





دارا و سارا صُبح زود از خواب

بیدار می‌شَوَند. هَر روز صُبح دست و

صورَتِ خود را با آب و صابون

می‌شویَند. دَندانها را مِسواک می‌کنند.

دست و صورت را با حُوله خُشک

می‌کنند. لِباس می‌پوشند. صُبحانه می‌خورَند

و به دبستان می‌رَوَند.

حـ ح

پدر هَر روز صُبحِ زود از خواب بیدار می شَوَد. مادر هَر روز صُبحِ زود از خواب بیدار می شَوَد.

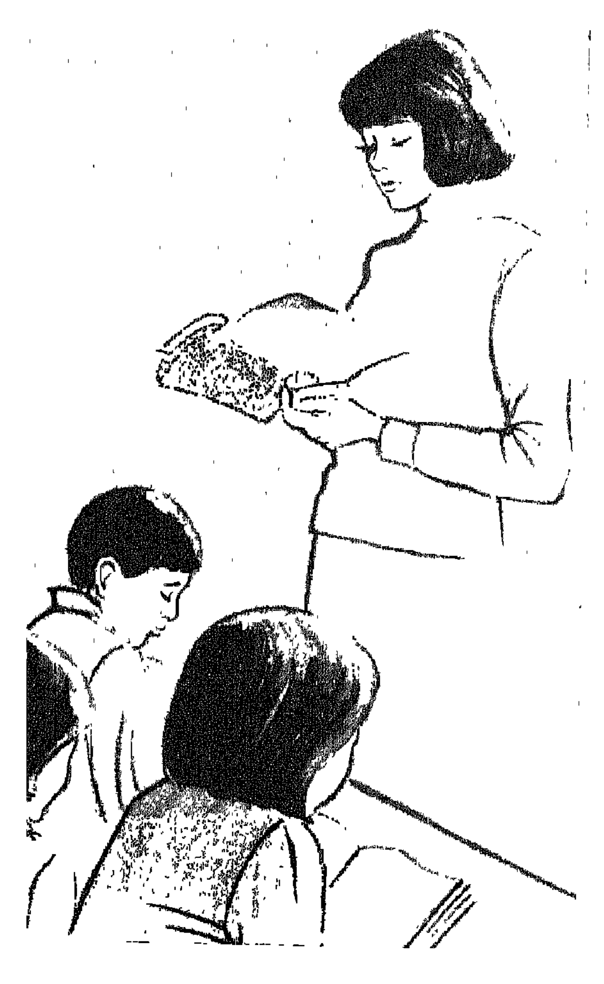
پدر هَر روز نَماز می‌خوانَد.

مادر هَر روز نَماز می‌خوانَد.

وقتی که پدر نَماز می‌خوانَد، دارا و سارا گوش می‌کنند تا یاد بِگیرَند.

آنها می‌خواهَند وقتی که بزرگ شُدَند نَماز بِخوانَند.

خُدا کَسی را که نَماز می‌خوانَد دوست دارد.



گُفت به رَفتَند

این دُختَر و پِسَر ـــــ

حَرفهایِ آموزگار گوش

می‌کنند.

زَنگِ تَفریح را زَدَند

و بَچّه‌ها از کِلاس

بیرون ـــــــ .

دارا به آسِمان نِگاه

کرد و ـــــ : بَه‌بَه

مَهتاب هَمه‌جا را روشَن

کَرده است.

می – رویِ – دبستان – از – می‌کُنیم – زود

روز شَنبه ____ باز می‌شَوَد.

وَقتی که وارِدِ دبستان می‌شَویم به

دوستانِ خود سَلام ____.

دیروز نادر ____ به دبستان رسید.

گُنجِشک ____ دِرَخت لانه می‌سازَد.

شکوفهٔ درختها در بَهار باز ____ شَوَد.

اِسمِ کُدام یک ____ شُما ژاله است؟

زَنگِ تَفریح است. بَچّه‌ها در حَیاطِ

دبستان بازی می‌کنند. در وَسَطِ حَیاط

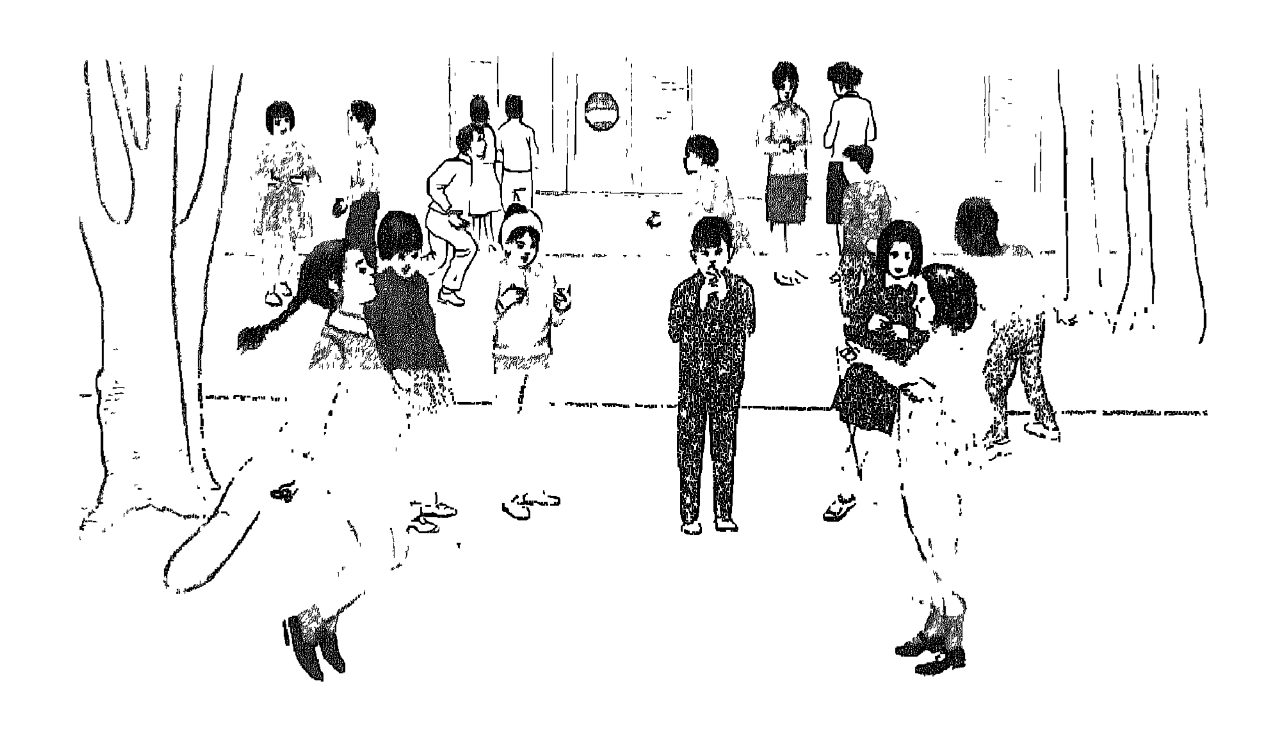
یک خَط کِشیده‌اَند. بَچّه‌ها در دو طَرَفِ

این خَط بازی می‌کنند.

سارا در یک طَرَفِ حَیاط با زیوَر

طَناب بازی می‌کند.

ط





زیور و زیبا دُختَرعَموی سارا هستند.

روز جُمعه زیور و زیبا به خانهٔ عَموی

خود آمَدَند. سارا با آنها چَند ساعَت

عَروسَک بازی کَرد.

بچّه‌ها موقعِ ناهار عَروسَکها را جمع

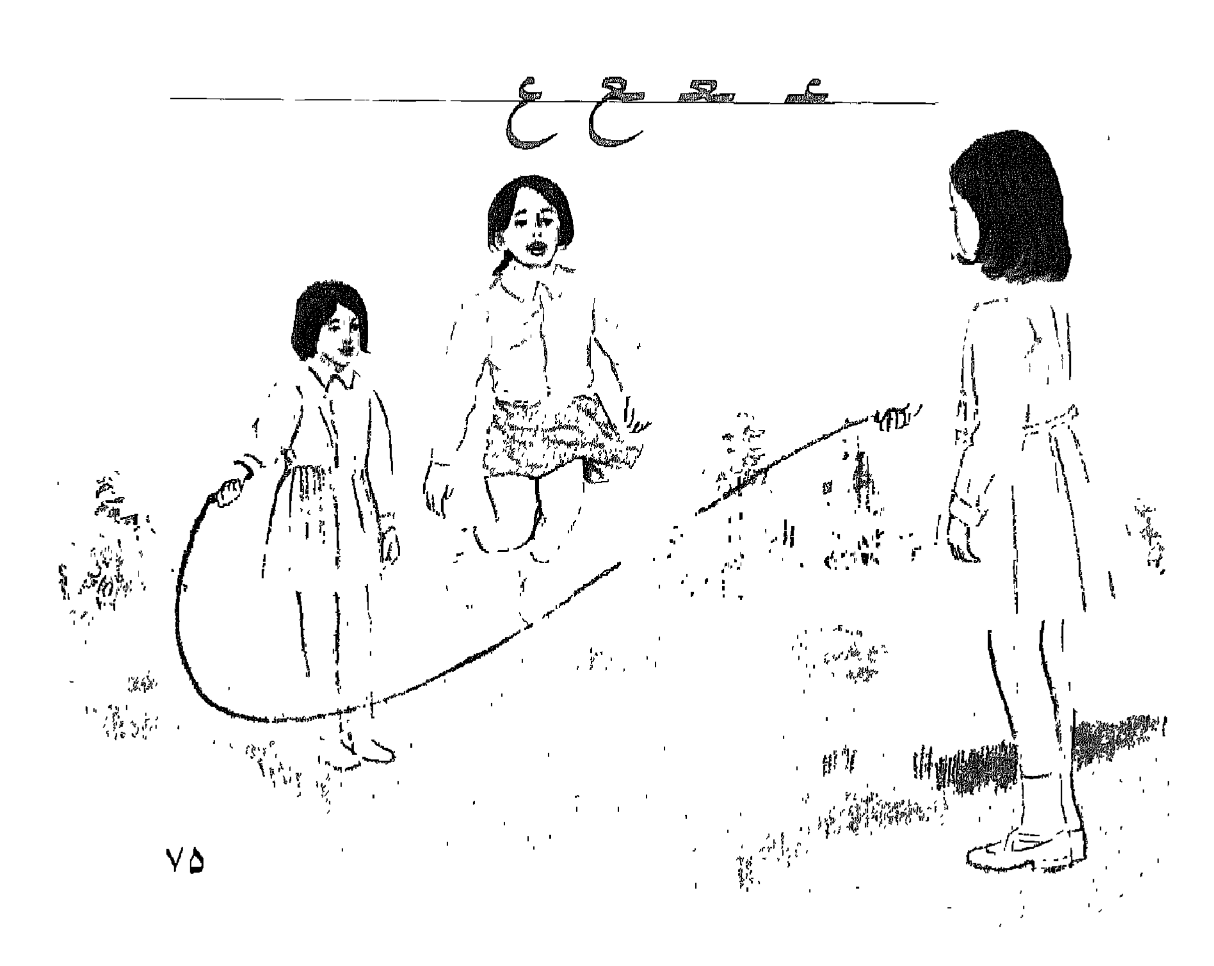
کَردَند و سَرِ جایِ خود گُذاشتَند. بَعد

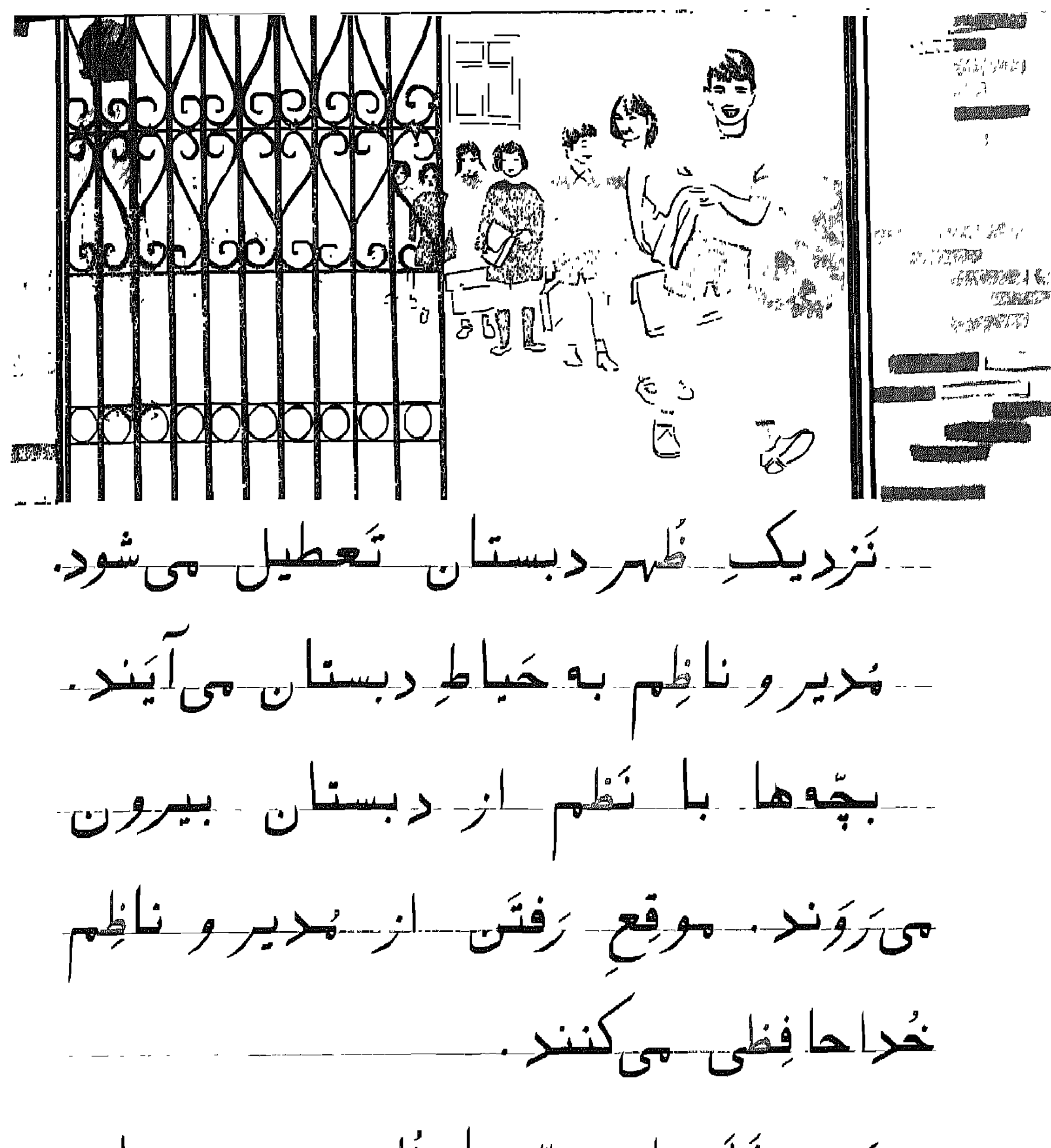
از ناهار دوباره شُروع به بازی کَردَند.

آنها تا عَصر توپ‌بازی و طَناب بازی

کَردَند.

عـ ـعـ ـع ع





نَزدیکِ ظُهر دبستان تَعطیل می‌شود.

مُدیر و ناظِم به حَیاطِ دبستان می‌آیَند.

بچّه‌ها با نَظم از دبستان بیرون

می‌رَوَند. موقِعِ رَفتَن از مُدیر و ناظِم

خُداحافِظی می‌کنند.

چَند نَفَر از بچّه‌ها ظُهر در دبستان

می‌مانَند. آنها در دبستان ناهار می‌خورَند.

ظ

ثُرَیّا و کیومَرث خواهَر و بَرادَر هستند.

کیومَرث و ثُرَیّا به دبستان می روند.

ثُرَیّا مِثلِ سارا شاگِردِ کلاس اَوَّل است.

کیومَرث مِثلِ دارا شاگِردِ کلاس دُوُّم است.

کیومَرث و ثُرَیّا با دارا و سارا هَمسایه و

هَمبازی هستند.



یک روز ثُریّا مَریض بود. وَقتی که آموزگار اِسمِ شاگِردان را می‌خواند، ثریّا حاضِر نَبود.

سارا به آموزگار گُفت: ثریّا مَریض است.

آموزگار به سارا گفت: عَصر به خانهٔ ثریّا بُرو و عوَضِ من از او اَحوالپُرسی کُن.

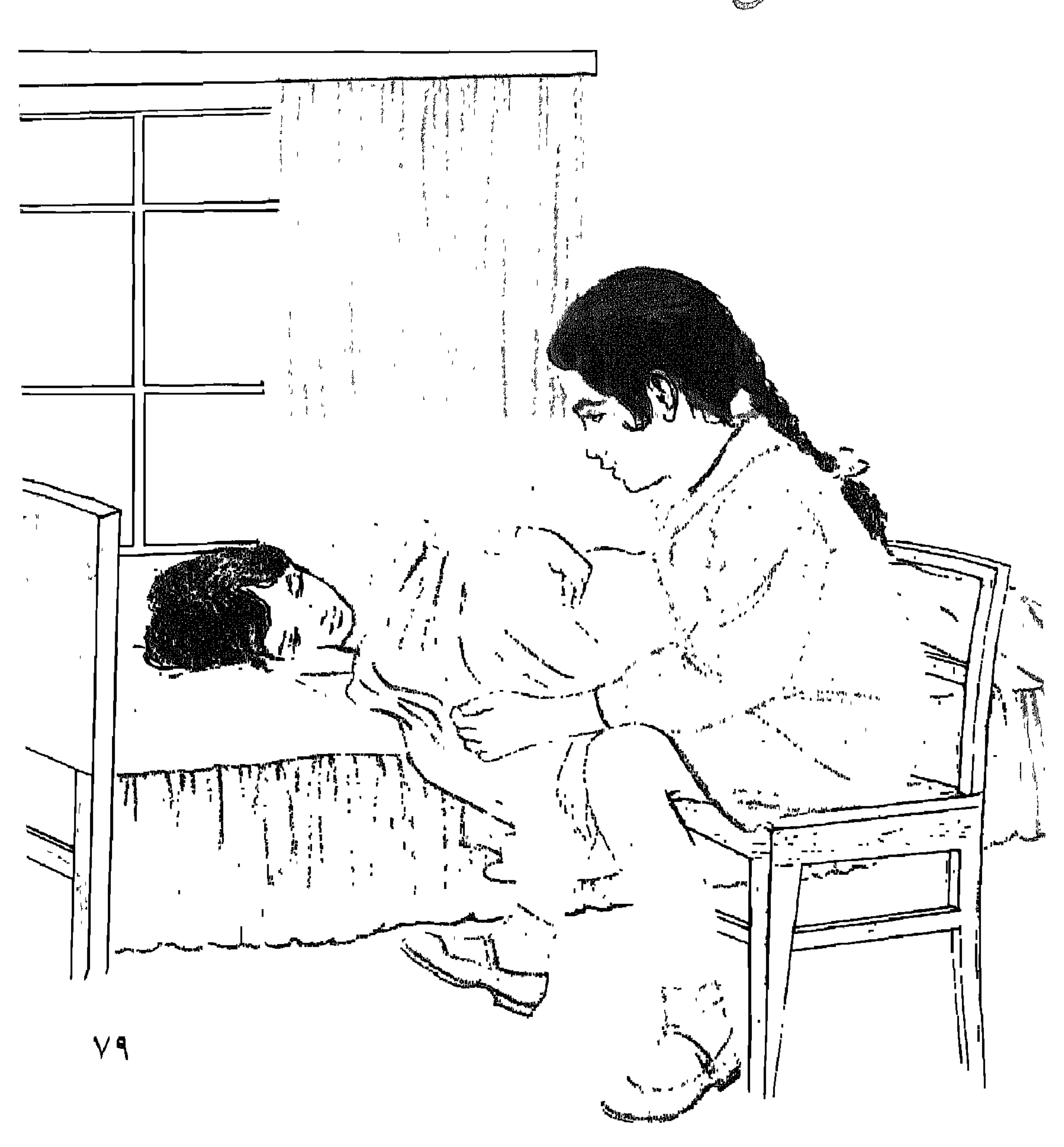
بَعضی از بچّه‌ها هَم به سارا گُفتَند: عوَضِ ما هم از ثریّا اَحوالپُرسی کُن.

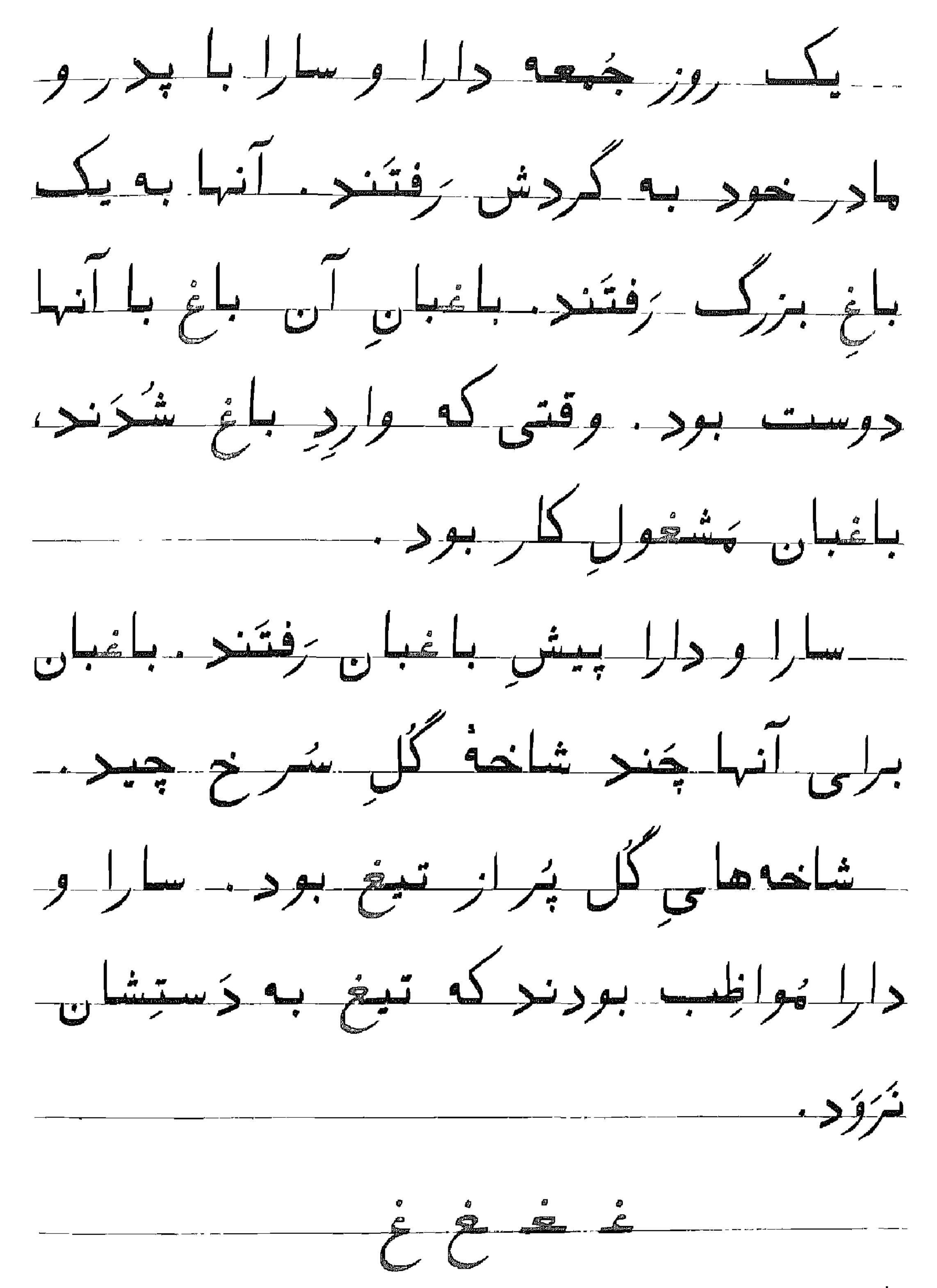
عَصرِ آن روز سارا برای اَحوالپُرسی به

خانهٔ ثریّا رفت . سارا عوَض آموزگار و

بچّه‌ها هم از او اَحوالپُرسی کرد.

ضـ ض





یک روز جُمعه دارا و سارا با پدر و
مادر خود به گردش رَفتَند. آنها به یک
باغِ بزرگ رَفتَند. باغبانِ آن باغ با آنها
دوست بود. وقتی که وارِدِ باغ شُدَند،
باغبان مَشغولِ کار بود.

سارا و دارا پیشِ باغبان رَفتَند. باغبان
برای آنها چَند شاخهٔ گُلِ سُرخ چید.
شاخه‌هایِ گُل پُر از تیغ بود. سارا و
دارا مُواظِب بودند که تیغ به دَستِشان
نَرَوَد.

غ ـغـ ـغ غ



بچّه‌ها با نَظم از دبستان بیرون .

بَعضی از ظُهر در دبستان می‌مانَند .

بچّه‌ها عَروسَکها را جَمع و سَرجای

خود گُذاشتَند .

بچّه‌ها بَعد از ناهار دوباره شُروع به

کردند .

مادرِ سارا در خانه مَشغولِ کار .

سارا و و خود را جَمع می‌کند

و در کیف می‌گُذارَد .

مادربزرگ برای سارا قِصّه و داستان .

بیژَن دیروز بَعد از ظُهر در حاضِر نَبود.

بچّه‌ها مُواظِب بودند تیغ دَستِشان

نَرَوَد .

هر روز صُبح ، ساعَتِ هَفت صُبحانه .

در تابستان چِشمه‌ها و رودها پُر می‌شوند.

در بسیاری از میوه‌ها می‌رسند.

از خود سپاسگُزاریم که به ما خواندَن

و نِوِشتَن یاد داد. اَکنون می‌توانیم

بخوانیم .

اَلِفبایِ فارسی

صِدا و شِکلِ هر یک از حَرفهایِ اَلِفبایِ فارسی را یاد گِرِفتیم. اَکنون اِسمِ هر یک از آنها را هم یاد می‌گیریم:

ا	اَلِف	چـ چ	چِ
بـ ب	بِ	حـ ح	حِ
پـ پ	پِ	خـ خ	خِ
تـ ت	تِ	د	دال
ثـ ث	ثِ	ذ	ذال
جـ ج	جیم	ر	رِ

ز   زِ   فـ ف   فِ

ژ   ژِ   قـ ق   قاف

سـ س   سین   کـ ک   کاف

شـ ش   شین   گـ گ   گاف

صـ ص   صاد   لـ ل   لام

ضـ ض   ضاد   مـ م   میم

ط   طا   نـ ن   نون

ظ   ظا   و   واو

عـ ـعـ ـع ع   عین   هـ ـهـ ـه ه   هِ

غـ ـغـ ـغ غ   غین   یـ ی   یِ

خُدا

خُدا خورشید و زمین را آفَرید. خُدا ماه و سِتارِگان را آفَرید.

خُدا گیاهان و جانوَران را آفَرید. خُدا ما را آفَرید.

اِی خدای مِهربان که خورشید و زمین و ماه و سِتارِگان را آفَریدی.

اِی خدای مِهربان که گیاهان و جانوَران را آفَریدی.

اِی خدای مِهربان که ما را آفَریدی.

اِی خدای مِهربان که برای ما هَمه چیز آفَریدی.

ما هَمیشه تو را می‌پَرَستیم.



شاه



هر یک از ما در خانه‌ای زِندِگی می کُنیم. ما در خانهٔ خود به پدر اِحتِرام می گُذاریم و او را دوست داریم.

ما یک خانهٔ بُزُرگتَر هم داریم. این خانهٔ بزرگ کِشوَرِ ما ایران است. ما در این خانهٔ بزرگ مِثلِ یک خانِواده هَستیم. شاه مِثلِ پدرِ این خانِواده است. ما مِثلِ فَرزَندانِ او هَستیم. شاه هَمهٔ ما را دوست دارد. ما شاهَنشاهِ مِهربانِ خود را مِثلِ پدرِ خود دوست داریم. ما به شاهَنشاهِ خود اِحتِرام می گُذاریم.



وَلیعَهد و شَهبانو

والاحَضرَت رِضا پَهلَوی فَرزَندِ شاهَنشاه و شَهبانو فَرَح است. والاحَضرَت رِضا پَهلَوی وَلیعَهدِ ایران است. وَلیعَهدِ ما پدر و مادر خود را خِیلی دوست دارد.

شاهَنشاه و شَهبانو فَرَح وَلیعَهد را خِیلی دوست دارند. شاهنشاه و شَهبانو فَرَح همهٔ بچّه‌های ایران را دوست دارند.

ما شاهنشاه و شَهبانو و وَلیعَهدِ خود را دوست داریم.

مِیهَن



کِشوَرِ ما ایران است.

ما در ایران زِندِگی می کُنیم.

ما ایرانی هَستیم.

کِشوَرِ ایران شَهرها و روستاهایِ بِسیار دارد.

بَعضی از مَردُمِ ایران در شَهرها زِندِگی می کنند.

بَعضی از مَردُمِ ایران در روستاها زِندِگی می کنند.

مَردُمِ ایران در هر جا که زِندِگی کُنَند ایرانی هستند.

میهَنِ ما ایران است.

ما میهَنِ خود را دوست داریم.



پَرچَمِ ایران

پَرچَمِ کِشوَرِ ما زیباست.

پَرچَمِ کشور ما سه رَنگ دارد.

رَنگِ بالایِ پَرچَمِ ایران سَبز است.

رَنگِ وَسَطِ پَرچَمِ ایران سفید است.

رَنگِ پاییِنِ پرچم ایران سُرخ است.

ما به پرچم میهَنِ خود اِحتِرام می گُذاریم.

فَرزَندانِ ایران

ما گُلهایِ خَندانیم
فَرزَندانِ ایرانیم

ما سَرزَمینِ خود را
ما نَندِ جان می‌دانیم

ما بایَد دانا باشیم
هُشیار و بینا باشیم

از بَهرِ حِفظِ ایران
بایَد تَوانا باشیم

آباد باش اِی ایران
آزاد باش اِی ایران

از ما فَرزَندانِ خود
دِلشاد باش اِی ایران

عبّاس یمینی شریف



پایتَختِ ایران

کشور ایران بزرگ است. ایران شَهرها و روستاهایِ بِسیار دارد. مَردُمِ ایران در شَهرها و روستاها زندگی می کنند.

تِهران یکی از شهرهایِ ایران است.

تِهران پایتَختِ ایران است.

شاهَنشاه و شَهبانو و وَلیعَهد در پایتَخت زندگی می کنند.





دریای مازندران
استان آذربایجان شرقی
استان گیلان
استان مازندران
استان کردستان
استان تهران
فرمانداری کل سمنان
استان خراسان
استان کرمانشاهان
فرمانداری کل لرستان
استان اصفهان
استان خوزستان
استان فارس
بندر بوشهر
استان کرمان
استان بلوچستان و سیستان
خلیج فارس
دریای عمان

عیدِ نُوروز

نُوروز عیدِ همهٔ مَردُمِ ایران است.

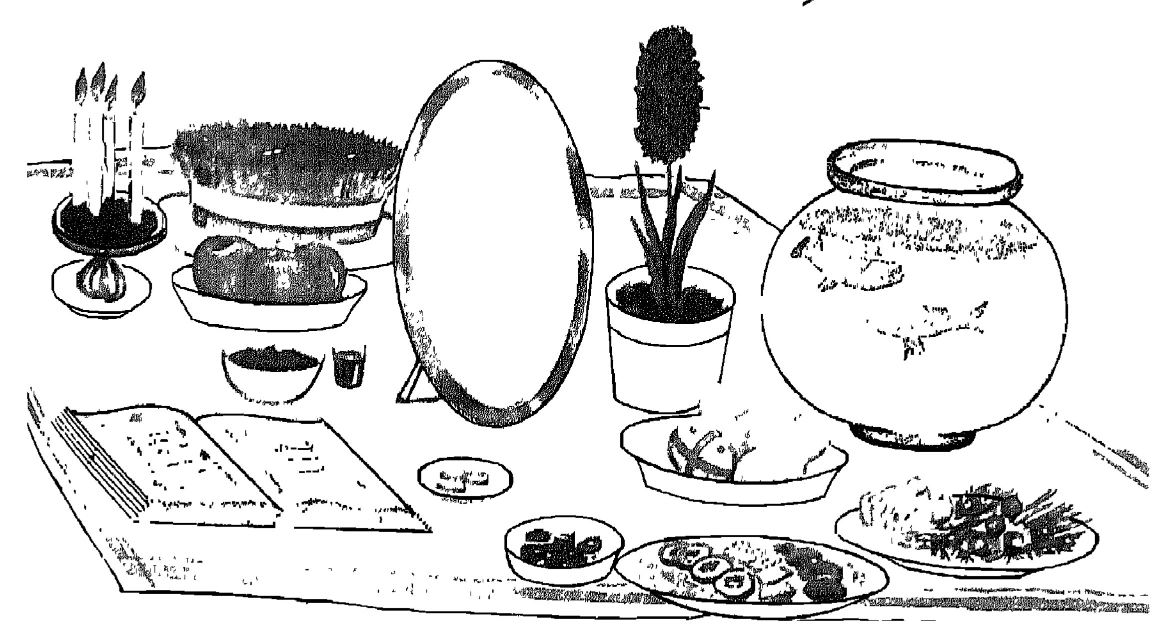
نُوروز روزِ اَوَّلِ سالِ ما مردم ایران است.

عیدِ نُوروز را همهٔ ما جَشن می گیریم.

در جَشنِ نُوروز ما به دیدَنِ یِکدیگَر می‌رویم.

از یک نوروز تا نوروز دیگر یک سال است.

دبستان در عیدِ نوروز سیزدَه روز تَعطیل است.



روزهایِ هَفته

یک هَفته هَفت روز است.

اِسمِ روزهایِ هَفته شَنبه، یِکشَنبه، دوشَنبه، سه‌شَنبه، چهارشَنبه، پَنجشَنبه و جُمعه است.

شَنبه روزِ اَوَّلِ هَفته است.

جُمعه روزِ آخرِ هَفته است.

روزِ جُمعه دبستان تَعطیل است.

شَنبه
یِکشَنبه
دوشَنبه
سه‌شَنبه
چهارشَنبه
پَنجشَنبه
جُمعه

ماه و سال

یک سال دَوازدَه ماه است.

اِسمِ این دَوازدَه ماه را یاد بِگیریم:

فَروَردین	اُردیبِهِشت	خُرداد
تیر	مُرداد	شَهریوَر
مِهر	آبان	آذَر
دِی	بَهمَن	اِسفَند

چهار فَصل

یک سال چهار فَصل دارد:

فَصلِ بَهار، فَصلِ تابِستان، فَصلِ پاییز و فَصلِ زِمستان.

یک فصل سه ماه دارد:

فَروَردین، اُردیبِهِشت و خُرداد ماههایِ فصلِ بَهار هستند.

تیر، مُرداد و شَهریوَر ماههای فصلِ تابِستان هستند.

مِهر، آبان و آذَر ماههای فصلِ پاییز هستند.

دِی، بَهمَن و اِسفَند ماههای فصلِ زِمستان هستند.

فصلِ بَهار

در بَهار هَوا کَم کَم گَرم می‌شود.

در بَهار بَرفِ کوهها کَم کَم آب می‌شود.

در بَهار درختها پُر از بَرگ و شکوفه می‌شَوَند.

در بهار درختها میوه می‌دهند.

در بهار کِشاورزان بیشتر کار می‌کنند.

فَروَردین و اُردیبِهِشت و خُرداد ماههایِ

فصلِ بهار هستند.

عید نوروز، روز اَوَّلِ بهار است.



فصلِ تابِستان

در تابِستان هَوا گَرمتَر می‌شود.

در تابستان برفِ کوهها بیشتر آب می‌شود.

در تابستان چِشمه‌ها و رودها پُر آب می‌شوند.

در تابستان بِسیاری از میوه‌ها می‌رسَند.

تیر و مُرداد و شَهریوَر ماههایِ فصلِ تابستان هستند

در فصل تابستان دبستان تَعطیل است.



فصلِ پاییز

در پاییز هَوا کَم کَم سَرد می‌شود.

در پاییز بَرگِ بِسیاری از درختها زَرد می‌شود.

در پاییز بَرگهای زَردِ درختها می‌ریزَد.

بِسیاری از کِشاوَرزان در پاییز گَندُم و جُو می کارَند.

مِهر و آبان و آذَر ماههایِ فصلِ پاییز هستند.

روز اَوَّلِ مِهر ماه دبستان باز می‌شود.



فصلِ زِمستان

در زِمستان هَوا سَرد می‌شود.

در زمستان باران و برف می‌بارَد.

در جاهای خِیلی سَرد برف روی زمین و کوهها می‌نِشینَد.

در جاهای خِیلی سَرد کارِ کِشاوَرزان در زمستان کَم می‌شود.

دِی و بَهمَن و اِسفَند ماههایِ فصلِ زمستان هستند.

پیغمبر

مُعَلِّم به ما درس می‌دهَد. مُعَلِّم همهٔ ما را دوست دارد.

مَعَلِّم می‌خواهَد که ما خوب درس بِخوانیم و خوشبَخت

شَویم. ما مُعَلِّمِ مِهربانِ خود را دوست داریم.

پِیغَمبَر مُعَلِّمِ همهٔ مردم است. پِیغَمبَر را خدا برای

خوشبَختیِ مردم فِرِستاده است.

ما همهٔ پِیغَمبَران را دوست داریم و به آنها اِحتِرام

می‌گُذاریم.

اسم پِیغَمبَرِ ما مُسَلمانان، حَضرَتِ مُحَمَّد (ص) است.

قُرآن

قُرآن کِتابِ دینیِ مُسَلمانان است.

دَستورهایِ دینِ اِسلام در قُرآن نِوِشته شُده است.

قُرآن به ما یاد می‌دهَد که راستگو و دُرُستکار باشیم.

خدا مردم راستگو و دُرُستکار را دوست دارد.

خدا در قُرآن به ما دَستور می‌دهَد که با یِکدیگر

دوست و مهربان باشیم.

قرآن کِتابِ خداست.

ما به قرآن اِحتِرام می‌گُذاریم.

درس آخر

امروز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
می‌توانیم [illegible] می‌توانیم [illegible]
[illegible]
از [illegible]
سپاسگزاریم.

خدایا تو را شکر می‌کنیم که به ما توانایی دادی تا
خواندن و نوشتن را یاد بگیریم. خدایا تو را شکر می‌کنیم
که برای ما همه چیز آفریدی. خدایا تو را شکر می‌کنیم و
تو را می‌پرستیم.